

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسنامه	:	
عنوان کتاب	:	
پدیدآور	:	
ویراستار	:	فاطمہ سادات راغب زاده
مشخصات نشر	:	
مشخصات ظاہری	:	
وضعیت فہرست	:	
یادداشت	:	
موضوع	:	

بی کران

سیدہ ز . شیرازی

ناشر:

نوبت چاپ:

صفحہ آرائی: مرکز باقر العلوم علیہ السلام

طرح جلد: فاطمہ سادات مرتضوی

تیراژ:

قیمت:

شابک

ISBN

دفتر مرکزی



بی کران...

سیری در کلمات قصار

حکمت ۲۰ تا ۲۰۰

سیده ز. شیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم
مالك يوم الدين إنا أنعم بك وإياك
نسئ تعيننا الصراط المستقيم
صراط الذي أنعمت عليهم
غير المغضوب عليهم ولا الضالين

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

الْحَيُّ الْقَيُّومُ

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى
وَمَا تَدْرِي لَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
فَإِنَّ اللَّهَ يَخْتَارُ
مَنْ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
وَيَخْتَارُ مَا يُؤْتِيهِ اللَّهُ
مَنْ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ
وَيَخْتَارُ

هدیه به او..

که تمام هستی به هست اوست..

آخرین رسول الهی..

حضرت محمد مصطفی ﷺ

درود بی پایان الهی بر او و دودمان نیکویش..

فهرست مطالب

سخن نخست	۱۳
حِکْمُ نهج البلاغه	۱۶

حکمت ۱

نحوه مقابله با فتنه / ۲۰

در اختلاف‌ها چه تصمیمی بگیریم؟	۲۲
بهره‌رسانی: جزئی و کلی	۲۳
یاری رسانی به حاکم ستم پیشه	۲۴
امر به کناره‌گیری از فتنه مولوی است یا ارشادی؟	۲۴

حکمت ۲

عوامل خواری نفس / ۲۸

عوامل خواری نفس؛ طمع	۲۹
روح بی نیاز و تهی از طمع	۳۱
عوامل خواری نفس؛ پرده‌برداری از گرفتاری	۳۲
عوامل خواری نفس؛ فرمان‌روایی زیان	۳۴
زیان در سخن گفتن آژیر کن!	۳۴
در شگفتم از مردمی که ..	۳۵

حکمت ۳

بازتاب‌ها / ۳۶

بازتاب‌ها: بخل ننگ است.	۳۷
بخل‌ورزی در امور معنوی	۳۸

- بخشش، مایه افزونی است ۴۰
- کرم حاتم طایی ۴۱
- بازتاب‌ها: ترس کاستی است ۴۲
- مدیریت ترس ۴۳
- شجاعت در تبلیغ ۴۴
- تاوان بیم ۴۵
- بازتاب‌ها؛ ناداری و ناتوانی ۴۶
- جنگ اقتصادی در عصر حاضر ۴۶
- خودکفایی: گامی در راستای تقویت بنیه اقتصادی ۴۸
- نهادینه سازی فرهنگ بخشش ۴۸
- بازتاب‌ها؛ غربت ناداران ۵۰

حکمت ۴

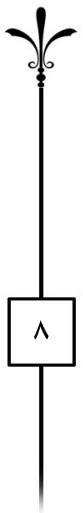
بازتاب ویژگی‌های روح/۵۲

- بازتاب ویژگی‌های روح؛ ناتوانی آفت است ۵۳
- درمان آفت عجز ۵۴
- بازتاب ویژگی‌های روح؛ صبر، شجاعت است ۵۵
- بازتاب ویژگی‌های روح؛ زهد بی‌نیازی است ۵۸
- حقیقت و دامنه زهد ۵۹
- وابستگی به یک کتاب! ۶۰
- زاهدنما و کشکول! ۶۰
- بازتاب ویژگی‌های روح؛ پارسایی، سپر نفس ۶۲
- مصلحت سلوکی است یا در متعلق؟ ۶۲
- بازتاب ویژگی‌های روح؛ رضایت، بهترین هم نشین ۶۵
- آیا رضایت با تلاش برای بهبودی شرایط، منافات دارد؟ ۶۵
- مقام صبر و مقام رضا ۶۷

حکمت ۵

سه ضلع تکامل/۶۸

- (دانش، آداب و اندیشه) ۶۸
- سه ضلع تکامل: دانش، گران‌قدرترین میراث ۶۹
- تفاوت دانش و تفکر ۶۹
- رابطه دانش، اندیشه و آداب ۷۰
- دو بال علم و عمل ۷۱



۷۲	علم، بهترین میراث
۷۳	کتاب‌های نخوانده!
۷۵	سه ضلع تکامل؛ آداب، لباس فاخر روح
۷۵	آداب شرعی و آداب عرفی
۷۶	آداب، جامه‌ای همیشه نو
۷۷	زیرشاخه‌های ادب
۷۹	سه ضلع تکامل؛ اندیشه: آیین‌های حقیقت نما

حکمت ۶

صدقه و بازخورد عمل/۸۲

۸۳	الف- صدقه دارویی تأثیر گذار
۸۳	معنا و مفهوم صدقه
۸۴	صدقه و دفع بلا
۸۵	صدقه، عامل غیبی تحقق خواسته‌ها
۸۶	آیا این سخن مفهوم دارد؟
۸۸	ب- بازتاب عمل

حکمت ۷

سه اصل در روابط اجتماعی/۹۴

۹۵	الف- راز خود را با که در میان بگذاریم؟
۹۶	جایگاه راز انسان کجاست؟
۹۷	چرا راز خود را افشا می‌کنیم؟
۹۸	پرده پوشی بر اسرار، نشان عقل
۹۹	سه اصل در روابط اجتماعی
۹۹	ب- خوشرویی دام محبت
۱۰۰	آثار لبخند
۱۰۱	خنده درمانی
۱۰۱	خوش‌رویی، راز پیشرفت
۱۰۳	سه اصل در روابط اجتماعی:
۱۰۳	ج- شکیبایی، پرده پوش کاستی‌ها
۱۰۴	مقام ثبوت و اثبات
۱۰۴	تبیین دو برداشت فوق

حکمت ۸

مسالمت و خود پسندی/۱۰۶

- الف. مسالمت، پرده پوش عیب‌ها ۱۰۷
- مسالمت در رفتار، گفتار، اندیشه و قلب ۱۰۸
- ب- خود پسندی، فزون کننده خشم‌ها ۱۱۰
- دید منتقد و واقع بینانه به نفس ۱۱۱
- دید مثبت اندیشانه به دیگران ۱۱۲

حکمت ۹

شگفتی‌های آفرینش انسان/۱۱۴

- لزوم تدبیر در آیات طبیعت ۱۱۷
- ۱- تدبیر در کتاب تشریع (قرآن) ۱۱۸
- ۲- تدبیر در کتاب تکوین ۱۱۹
- ب- شگفتی‌های بینایی ۱۲۱
- ج- شگفتی‌های زبان ۱۲۲
- د- شگفتی‌های شنوایی ۱۲۳
- ه- شگفتی‌های تنفس ۱۲۵
- مکانیزم تنفس ۱۲۵

حکمت ۱۰

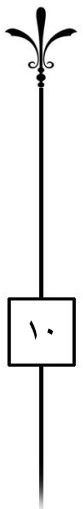
اگر دنیا روی آورد، و گر پشت گرداند./۱۲۸

- آیا این مسأله با عدل الهی سازگار است؟ ۱۳۰
- الف. دنیا دار امتحان است ۱۳۱
- ب. اصل جایگزینی ۱۳۱
- سرقت دستاوردها ۱۳۲
- شخصیت شناسی بر اساس توانمندی‌ها ۱۳۳

حکمت ۱۱

با مردم چگونه باشیم؟/۱۳۶

- پرداخت حقوق ۱۳۸
- لطف و تفضل ۱۳۹
- کوتاه آمدن از حقوق خود ۱۴۰
- چرا این گونه باشیم؟ ۱۴۲
- در برخورد با مجالس گناه! ۱۴۳



حکمت ۱۲

بخشش، شکرانه قدرت/ ۱۴۶

- بخشاینده؛ در اندیشه، قلب و عمل ۱۴۸
- عفو و بخشایش، پیروزی استراتژیک ۱۵۰
- برخورد پیامبر ﷺ با مشرکان در فتح مکه ۱۵۰
- نمونه‌ای از عفو در زندگی بزرگان ۱۵۲
- بازتاب گسترده عفو پاپ در جهان ۱۵۲
- بخشایش مصداقی از تخلق به اخلاق خدا ۱۵۳

حکمت ۱۳

ناتوان‌ترین‌ها/ ۱۵۴

- و ناتوان‌تر از او! ۱۵۶
- چرا چنین شخصی ناتوان‌ترین فرد است؟ ۱۵۶
- چگونگی ایجاد روابط دوستانه ۱۵۷
- ضرورت گسترش روابط اجتماعی ۱۵۸
- گسترش دامنه تأثیر ۱۵۹

حکمت ۱۴

بازتاب کم شُکری/ ۱۶۰

- نوع دنباله‌های نعمت ۱۶۴
- نمونه‌ای از شکر بزرگان ۱۶۵

حکمت ۱۵

بی‌مهری آشنایان/ ۱۶۶

حکمت ۱۶

ضابطه رویارویی با در فتنه افتاده/ ۱۷۰

- قاصر و مقصّر ۱۷۱
- مختار و غیر مختار ۱۷۲
- توجه به قانون اهم و مهم برای مُکره و مضطر ۱۷۳
- چرا جاهل مقصّر و غیرمختار را سزاوار سرزنش نمی‌دانیم؟ ۱۷۴
- خود کرده را تدبیر نیست ۱۷۵
- تکلیف فرع التفات است ۱۷۵

حکمت ۱۷

تقدیر الهی/ ۱۷۶

- ۱۷۸ دانستن این موضوع چه سودی دارد؟
 ۱۸۰ آیا این سخن بر جبر دلالت دارد؟

حکمت ۱۸

پرهیز از تشبیه به دشمنان خدا/ ۱۸۲

- ۱۸۳ فلسفه فرمان رسول خدا ﷺ
 ۱۸۴ تشبیه به دشمنان خدا
 ۱۸۶ شبیه سازی در اندیشه و رفتار
 ۱۸۸ تغییر حکم از وجوب به استحباب به دلیل گسترش اسلام
 ۱۸۹ تفاوت حکمت و علت

حکمت ۱۹

ارزیابی کناره‌گیران از یاری حق/ ۱۹۰

- ۱۹۱ دقت در ارزیابی دیگران
 ۱۹۲ عزلت و کناره‌گیری: فضیلت یا رذیلت؟
 ۱۹۴ ورود به سیاست یا کناره‌گیری از آن؟

حکمت ۲۰

در وادی آرزوها/ ۱۹۸

- ۲۰۲ بلند همتی در آخرت طلبی
 ۲۰۴ دویدن در پی آرزو حرام، مکروه یا رذیلت؟
 ۲۰۶ کتابنامه

سخن نخست

چو در آینه تاریخ می نگرم، مردمانی را می بینم
که تشنه لب به دنبال سراب روانند..

و آن سوتر، اقیانوسی بی کران..

و بزرگ مردی که با نگاهی حسرت بار، مردمانی
را به نظاره نشسته، که چون آنان را به خود
می خواند، نادیده می انگارندش..

چون اقیانوس را به آنان نشان دهد، روی
می گردانند..

و زمانی که ندا می دهد «سلوئی قبل أن تفقدونی؛ از
من پرسید، پیش از آن که مرا از دست دهید..» او
را به سخره گیرند..

تاریخ کوچکتر از آن است که تو را قدر داند؛
و تو بزرگ تر از آن که آدمیان بشناسند..



فرمودید: «تَحْدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»

چشمه‌های دانش چون سیل، از دامان کوهسار وجودتان جاری است، و بلندپروازترین اندیشه‌ها را به بلندای اندیشه شما راهی نیست..

چشمه خروشان دانش شما، مرا مبهور کرد..

تشنه لب بر کرانه اقیانوس کلام گهربارتان در کتاب گرانقدر نهج البلاغه، زانو زدم، تا رشفه‌ای بگیرم و کام عطشان را با زلال معرفت آن، سیراب کنم..

و این نگاشته را «بی‌کران» نامیدم، تا اشارتی باشد به کان دانش بی‌انتهایتان.

کتاب پیش رو، شرحی است بر حکمت‌های نهج البلاغه. شالوده اصلی این نگاشته، بر اساس درس‌هایی است که پدر، در جمع خانواده، تدریس می‌کردند. از زمانی که خردسال بودیم، ایشان همواره زمانی را به تربیت روحی فرزندان اختصاص می‌دادند. در خردسالی، سخنان تربیتی خود را در قالب داستان و مثل، بیان می‌نمودند؛ و در نوجوانی، آن داستان‌ها جای خود را به نشست‌ها و بحث‌های دینی داد.

دریافتی از کلمات قصار نهج البلاغه، تفسیر سوره لقمان، شرحی بر کتاب العقل اصول کافی، مباحث فقهی و درس‌هایی در مدیریت و رهبری، برخی از عنوان‌هایی است که در این نشست‌ها ارائه شد.

پس از سال‌ها بر آن شدم که در راستای نشر معارف اهل بیت علیهم‌السلام؛ و برای ادای گوشه‌ای از حق پدر، آن بحث‌ها را به رشته تحریر بکشم.

کتاب پیش رو، دریافتی از حکمت‌های نغز و پربار نهج البلاغه است که در سال ۲۰۰۰ میلادی به صورت روزانه تدریس می‌شد. زبان ساده و گویا، استفاده از مثال‌های متنوع و قابل فهم، و اشاره به برخی مباحث فقهی و اصولی در قالبی رسا و شیوا از ویژگی‌های این کتاب به شمار می‌آید. برای انتقال از زبان گفتاری به نوشتاری، برخی مباحث به متن افزوده شد.

به امید آن که این اندک مورد عنایت حضرتش قرار گیرد؛ ما را از رهروان راستین راهش قرار دهد و بر ولایت و محبتش، ثابت قدم گرداند. به پیشگاهش عرضه می‌داریم:

﴿يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَّا الضُّرَّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُّزْجَاةٍ
فَأَوْفٍ لَّنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ﴾.

ز.ش

ماه رمضان ۱۴۴۰

حِکْمُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

حِکْمٌ: جمع حکمت، و أَحْکَمَ به معنای محکم و استوار کردن است. أَحْکَمَ قُلَّ الباب یعنی درب را محکم بست.^۱

در امور مادی، حکمت یعنی قرار دادن شیئی در مکان مناسب، و انجام آن در زمان مناسب؛ و حکیم به شخصی گفته می شود که هر شیئی را در جای مناسب خود قرار دهد و هر کار را در زمان مناسب آن انجام دهد: در جایگاه فکر و اندیشه، بیندیشد؛ در زمان عمل، اقدام کند؛ واجبی را ترک نکند و از عمل ناشایست دوری کند^۲ و بدین ترتیب هیچ حقی را ضایع ننماید.

در امور معنوی، تفاسیر متعددی برای حکمت بیان شده که هیچ یک، با دیگری منافات ندارد و قابل جمعند. در روایات مختلف، حکمت به قرآن،^۳ معرفت و اطاعت امام،^۴ دوری از گناهان کبیره،^۵ تفقه در دین^۶ و توفیق عمل به علم^۷ تفسیر شده است.

۱. فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ص ۲۱.

۲. المقام الأسنى فى تفسیر الأسماء الحسنی، ص ۴۷.

۳. منیة المرید، ص ۳۶۸. قَالَ الْحِکْمَةُ الْقُرْآن.

۴. المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۸. عَنْ أَبِي بصیر قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا فَقَالَ هِيَ طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْرِفَةُ الْإِمَامِ.

۵. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۵۱. عَنْ أَبِي بصیر قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» قَالَ: مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَاجْتِنَابُ الْكِبَائِرِ.

۶. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۵۱. عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» فَقَالَ: إِنَّ الْحِكْمَةَ الْمَعْرِفَةُ وَالتَّفَقُّهُ فِي الدِّينِ، فَمَنْ فَهَمَ مِنْكُمْ فَهُوَ حَكِيمٌ.

۷. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۴۵.

علم را از آن رو حکمت نامیده اند که مانع انجام اعمال ناپسند است. معنای دیگر حکمت، «فهم معانی» است و از این رو حکمت نامیده شده که مانع از نادانی است.^۱ هر یک از معانی فوق، از مصادیق حکمت به شمار می آید. به عبارت دیگر، این معانی مشترک لفظی^۲ نیستند، بلکه مشترک معنوی هستند و «حکیم» جامع تمام این معانی است.

در مقابل حکمت، سفاقت قرار دارد؛ و سفيه به کسی گفته می شود که شیء را در جای مناسب آن قرار نمی دهد.

سید رضی رحمته الله علیه در بخش سوم نهج البلاغه، حکمت ها و کوتاه سخنان امیرمؤمنان علیه السلام را گردآوری نموده است که در این مجموعه، به شرح آن می پردازیم. توجه به این نکته ضروری است که صرف آگاهی از این حکمت ها کافی نیست، بلکه هدف نخست آن است که پیوسته این سخنان را مد نظر داشته و بکوشیم عملکرد خود را با آن، بیاراییم.

این حکمت ها، باید روشن گر راه زندگی باشد، و شالوده و چهارچوب زندگی، بر اساس آن و دیگر سخنان اهل بیت علیهم السلام پایه گذاری شود.

برای مثال، آن که همیشه این فرمایش حضرتش را که می فرماید: «الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ؛ خویشتن داری به منزله عشیره است»^۳ فراروی خود داشته باشد، و هر لحظه و آن، سخن را به خود یادآوری کند، به هنگام زبانه کشیدن شراره های خشم، خود را مهار کرده و خشمش را فرو می بلعد.

نیز اگر آیه «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانِ؛ زندگی واقعی سرای آخرت است»^۴ پیوسته

۱. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۴۵.

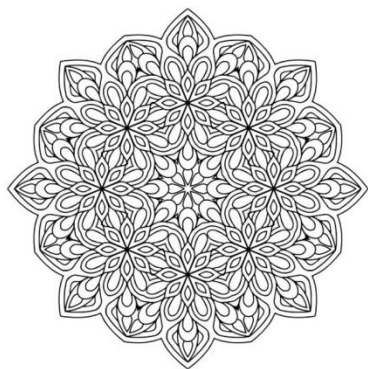
۲. مشترک لفظی به آن معناست که معانی گوناگون، برای یک کلمه، به طور جداگانه وضع شده باشد، مانند کلمه عین که در لغت، برای آن ۷۰ معنا ذکر شده است.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۵۰.

۴. (۲۹) عنکبوت؛ ۶۴.

در خاطرم آن تداعی شود، توجه به کوتاهی و فناپذیری دنیا، و جاودانگی آخرت ما را از آلودگی به گناه بازمی‌دارد.

آن چه سید رضی رحمته الله علیه در این قسمت گرد آورده، تمام سخنان آن امام همام نیست، بلکه تنها گزیده‌ای از سخنان ایشان است. از این رو از آن به «المختار؛ گزینش شده‌ها» تعبیر نموده است. متأسفانه بسیاری از سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و معصومین علیهم السلام در تاریخ ثبت و ضبط نشده و تنها اندکی از آن به ما رسیده است. اگر تمام سخنان آن بزرگواران ثبت می‌شد، دایرة المعارفی مشتمل بر صدها جلد در اختیارمان بود.



حکمت ۱

نحوه مقابله با فتنه

كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ
لَا ظَهْرُ فِرْكَبٍ وَلَا ضَرْعُ فَيْحَلَبَ

در فتنه چون شتر کم سن و سال باش:

نه پشتی دارد که سوار شوند و

نه شیردانی که بدوشند.

«الْفِتْنَةُ» از ریشه «فتن» و به معنای گذاشتن طلا در آتش است تا خالصی آن از ناخالصی آشکار شود. چون گویند «فَتَّنتُ الذَّهَبَ فِي النَّارِ» به این معناست که طلا را در آتش گذاشته تا خالص و ناخالص بودن آن، مورد امتحان قرار گیرد.^۱

از دیگر معانی فتنه، **کفر و شرک**^۲ و **گمراهی** است، و شیطان را از آن رو «فَتَّان» گویند که انسان را در فتنه و گمراهی می‌افکند؛^۳ در آیه ۱۳ و ۱۴ سوره ذاریات، فتنه به معنای **عذاب و شکنجه** به کار رفته است: ﴿يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارِ يُفْتَنُونَ﴾ * ذُوقُوا فِتْنَتَكُمْ؛^۴ روزی است که بر آتش، عذابشان می‌کنند * عذاب خود را بچشید.^۵

در مجمع البحرین، فتنه را در کلام عرب، **ابتلا، امتحان و اختبار** بیان کرده است.^۶

به **اختلاف و درگیری** بین افراد که گاه به کشتار و خونریزی می‌انجامد، نیز فتنه اطلاق می‌شود.^۷ به نظر می‌رسد در حکمت مورد بحث، این معنا مد نظر باشد.^۸

«لَبُون» به شتر ماده‌ای گویند که دارای فرزند شده و شیرده شود^۹ و «ابْنِ اللَّبُونِ»

۱. قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۴۷.

۲. فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ج ۱، ص ۶۵۵.

۳. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۹، ص ۲۳.

۴. مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۶۲۳.

۵. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۲۹۱.

۶. فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ج ۱، ص ۶۵۵.

۷. توجه شود که در این سخن، رویارویی حق و باطل مد نظر نیست، چرا که در رویارویی حق و باطل، قرار گرفتن در جبهه حق در برابر باطل لازم است.

۸. کتاب العین، ج ۸، ص ۳۲۷.

به فرزند دو ساله شتر گفته می‌شود.

ویژگی فرزند شتر آن است که نه برای سواری دادن به اندازه کافی نیرو دارد (لَا ظَهْرُ فِرْكَبٍ) و نه به سن شیردهی رسیده که بتوان از شیر آن استفاده کرد (وَلَا ضَرْعُ فِجْلَبٍ). در این گفتار، برای اشاره به موضع‌گیری بی‌طرفانه، از تشبیه معقول به محسوس^۱ استفاده شده است. در هنگام بروز فتنه باید به گونه‌ای عمل کرد که به هیچ فرد یا گروهی سودی نرسد و طرفین درگیری نتوانند از شخص برای دستیابی به مقاصد خود بهره‌برند.

در اختلاف‌ها چه تصمیمی بگیریم؟

زندگی بشر در بستر تاریخ همواره شاهد جنگ‌ها، اختلاف‌ها و درگیری‌های زیادی بوده است. رستن از دام این کشمکش‌ها در صورتی ممکن است که راهکارهای اساسی مقابله با این شرایط را بدانیم و توان تصمیم‌گیری صحیح را داشته باشیم. در اختلاف‌نظرها و درگیری‌هایی که بین احزاب و گروه‌های مختلف، پیش می‌آید، اشخاص گروه‌گروه می‌شوند و به طرفداری از یکی از طرفین درگیری بر- می‌خیزند. در این حکمت، امیرمؤمنان علیه السلام در سخنی کوتاه اما پربار، و تشبیهی نغز، آدمی را در انتخاب راه صحیح در حین فتنه، یاری می‌کنند.

در این شرایط بهترین تصمیم، میانه‌روی و تلاش برای اصلاح روابط و برقراری صلح است؛ چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «اصلاح روابط بین افراد را از تمام نماز و روزه‌های [مستحب] برتر است؛^۲ إِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَّامِ».^۳

۱. تشبیه معقول به محسوس (تشبیه مسأله‌ای که با عقل دانسته می‌شود و با حواس پنج‌گانه قابل درک نیست، به شیئی مادی و محسوس).

۲. اضافه کردن قید (مستحب) برای جمع بین روایات است.

۳. آمالی (طوسی)، ص ۵۲۲.

بهره‌رسانی: جزئی و کلی

امام علی^{علیه السلام} انتخاب عملکرد صحیح به گاه فتنه را به فرزند شتر تشبیه کرده‌اند که نه شیری برای دوشیدن دارد و نه قدرتی برای سواری دادن. با توجه به این دو ویژگی، دو گونه بهره‌برداری را می‌توان برداشت کرد:

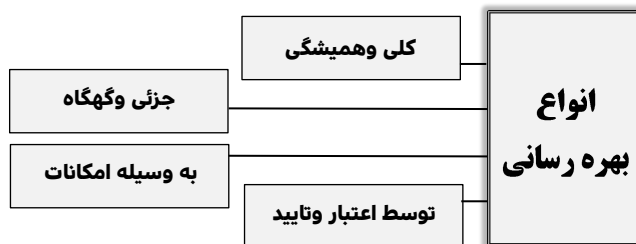
الف - بهره‌رسانی کلی و جزئی

گاه، شخص خود را برای جانب داری از یکی از دو جبهه، وقف می‌کند، تمام تلاش خود را برای محقق ساختن هدف آنان، به کار می‌گیرد و به مرکبی راهوار برای رسیدن به اهداف گروه مبدل می‌شود. این نوع بهره‌رسانی، به سواری دادن تشبیه شده و عبارت «لَا ظَهْرُ فَيُرَكَبُ» به استفاده کامل و بی‌وقفه از فرد اشاره دارد.

اما گاه جانب‌داری شخص، همیشگی نیست، بلکه گهگاه دخالتی کرده و حزب متبوعش را یاری می‌کند. شاید بتوان گفت بهره‌برداری جزئی و گهگاه، به شیر دادن شتر تشبیه شده و عبارت «لَا ضَرْعُ فَيَحْلَبُ» به این گروه اشاره دارد.

ب - بهره‌رساندن به وسیله امکانات یا اعتبار

گاه شخص ثروت، دانش یا امکاناتی در اختیار دارد که گروه‌های درگیر برای رسیدن به اهداف خود نیازمند چنین ابزاری هستند؛ گاهی نیز جایگاه و اعتبار اجتماعی او، به گونه‌ای است که تأیید او، به گروه قدرت می‌بخشد، حتی اگر امکاناتی در اختیار آنان قرار ندهد. در هر دو صورت، شخص باید بکوشد مورد استئمار و بهره‌برداری طرفین نزاع قرار نگیرد.



یاری‌رسانی به حاکم ستم‌پیشه

یکی از مصادیق این فرمایش، خودداری از یاری حاکمان ستم‌پیشه است. هر شخص باید با درایت و آگاهی، راه بهره‌برداری حاکمان ستمگر را سد کند و به ابزار قدرت آنان مبدل نشود. گاه یک گام کوچک در راستای یاری‌رسانی به حاکم ستم‌پیشه، به قدم‌های دیگر می‌انجامد و مخاطر بزرگی را به دنبال دارد. برای مثال دیدار عالمی وارسته از حاکم ستم‌پیشه، ممکن است به منزله تأیید او بوده و لباس مشروعیت بر تن او کند. در این زمینه از امام صادق (ع) روایت شده که فرمود: «اگر بنی امیه کسانی را نمی‌یافتند که برایشان نویسندگی (و کارهای دفتری و اداری) کنند، و در آمدها را گرد آورند، و در نبرد به سود آنان بجنگند، و در جماعت ایشان حضور پیدا کنند، حق ما را غصب نمی‌کردند؛ و اگر مردم ایشان را به آنچه از خود داشتند رها می‌کردند، چیزی جز آنچه داشتند نمی‌یافتند (و به این مال و قدرت و شوکت نمی‌رسیدند).»^۱

امر به کناره‌گیری از فتنه‌مولوی است یا ارشادی؟

اوامر مولوی به فرمان‌هایی گفته می‌شود که مولا در مقام **مولویت** آن را صادر می‌کند. شخص در صورت مخالفت با چنین فرمانی، شایسته مجازات است.

اوامر ارشادی به فرمان‌هایی گفته می‌شود که مولا در مقام ارشاد و نصیحت و خیرخواهی بنده است، و صدور آن از جهت مقام مولویت نیست. در اوامر ارشادی، شخص در صورت مخالفت سزاوار عقوبت نیست، اما ضرر می‌بیند. برای روشن شدن بحث، چند مثال می‌زنیم.

- نهی از خواب در فاصله زمانی طلوع فجر تا طلوع آفتاب

روایات متعددی از خوابیدن در فاصله زمانی بین الطلوعین نهی کرده است.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۰۶.

امام صادق علیه السلام در سخنی، خواب در این ساعت را شوم خوانده و آن را سبب تغییر رنگ رخسار و زردی چهره دانسته و می‌فرماید: «خدا روزی بندگان را در فاصله زمانی طلوع فجر تا طلوع آفتاب تقسیم می‌گرداند، پس از خواب در این ساعت بپرهیزد.»^۱

در روایت دیگری اشاره شده که نزول من و سلوی^۲ بر بنی اسرائیل، در این فاصله زمانی بود، و اگر کسی در این ساعت خواب می‌ماند، بهره‌ای از طعام نداشت و ناچار می‌شد از دیگران درخواست کند.^۳

خواب بین الطلوعین اگر چه حرام نیست، ولی خوابیدن در این زمان تأثیرات نامطلوبی بر روح و روان آدمی دارد. اگر نهی از خواب در این زمان، با توجه به تأثیرات منفی آن صورت گرفته باشد، نهی ارشادی است. اگر چه برخی نهی را در اینجا مولوی تنزیهی دانسته‌اند، یعنی نهی در حد کراهت است.

– فرمان به خوردن پنیر با گردو

بنا بر روایات، بهتر است که پنیر همراه با گردو میل شود. پنیر و گردو هر یک به تنهایی بیماری زاست، ولی به همراه هم، شفابخش خواهد بود: «إِنَّ الْجَوْزَ وَالْجُبْنَ دَا اجْتَمَعَا كَانَا دَوَاءً، وَإِذَا افْتَرَقَا كَانَا دَاءً».^۵

این دو مورد، نمونه‌هایی از امر و نهی ارشادی است، دستوراتی که شخص در صورت عمل بدان سود می‌برد و در صورت مخالفت سزاوار مجازات نیست، اما زیان می‌بیند.

۱. نَوْمَةُ الْغَدَاةِ مَشْوُومَةٌ تَطْرُدُ الرَّزْقَ وَ تُصْفِرُ اللَّوْنَ وَ تُفَيِّحُهُ وَ تُغَيِّرُهُ وَ هُوَ نَوْمٌ كُلُّ مَشْوُومٍ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُقَسِّمُ الْأَرْزَاقَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ فَإِيَّاكُمْ وَ تِلْكَ النُّومَةُ وسائل الشيعة، ج ۶، ص ۴۹۶.

۲. بنی اسرائیل، به مدت چهل سال در صحرا گم و سرگردان شدند. در این مدت، روزی آنان که «من؛ نوعی خوراکی شیرین» و «سلوی؛ نوعی پرنده» بود، که بر آنان فرو می‌آمد. بحار الانوار، ج ۱۳، ص ۱۷۴.

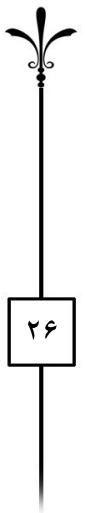
۳. وَكَانَ الْمَنُّ وَالسَّلْوَى يُنْزَلُ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ فَمَنْ نَامَ تِلْكَ السَّاعَةَ لَمْ يُنْزَلْ نَصِيْبُهُ وَكَانَ إِذَا انْتَبَهَ فَلَا يَرَى نَصِيْبَهُ احْتِاجَ إِلَى السُّؤَالِ وَالطَّلَبِ.

۴. با ضم ج و ب چرا که جین با ضم ج و سکون ب به معنای ترس است.

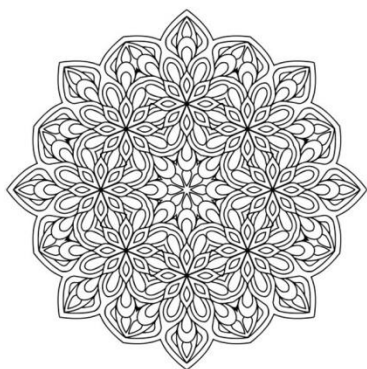
۵. کافی (ط - دار الحديث)، ج ۱۲، ص ۵۱۱.

در این حکمت، امام علیه السلام به کناره‌گیری از فتنه امر نموده‌اند. حال باید دید این امر، مولوی است یا ارشادی؟

اگر امر در این سخن ارشادی باشد، و شخص در دفاع از جبهه مورد نظر خود، گناهی مرتکب شود، برای مثال غیبت کند، یک گناه مرتکب شده (گناه غیبت)؛ اما اگر امر مولوی باشد، شخص دو گناه مرتکب شده: گناه غیبت، و گناه سرپیچی از این فرمان؛ و بدین ترتیب به دو دلیل سزاوار عقوبت است. بنابر نظر مشهور^۱ امر در این حکمت، امر ارشادی است.



۱. نظر استاد تفصیلاً در کتاب «الاوامر المولیة و الارشادیه» بیان شده است.



حکمت ۲:

عوامل خواری نفس

(طمع؛ پرده برداری از گرفتاری؛ فرمان‌روایی زبان)

أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ
وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ
وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانُهُ.

آن که طمع داشته باشد،

خود را حقیر نموده؛ آن که پرده از ناراحتی

خود بردارد، به خواری راضی شده و هر آن که

زبان‌ش را بر نفس خود حاکم سازد، شخصیت

خود را پایمال کرده است.

عوامل خواری نفس؛ طمع

أَزْرَىٰ بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشْعَرَ الطَّمَعَ؛

آنکه در درون طمع داشته باشد، خود را حقیر نموده است.

أَزْرَى به معنای تحقیر کردن و خوار نمودن است؛^۱

اسْتَشْعَرَ به معنای نهان نمودن است؛^۲

اسْتَشْعَرَ از شعار گرفته شده. در زبان عربی دو نوع لباس داریم: به لباس زیر که با بدن در تماس مستقیم است، شعار گفته می‌شود؛^۳ و به بالا پوش یا هر آنچه که برای پوشش به کار می‌رود، مانند ملحفه یا پتو، دثار گویند.^۴ استفاده از واژه «استشعر» از این روست که هم‌چنان که لباس زیر بی‌واسطه جسم انسان را در برمی‌گیرد، طمع نیز در جان آدمی رخنه کرده، قلب و روح او را در چنگال خود اسیر می‌سازد.

این سخن به دلالت التزامی بر قدر و ارزش انسان دلالت دارد. به این معنا که اگر انسان، فاقد ارزش و قدر و منزلت ذاتی بود، دیگر کرامتی نداشت که با طمع ورزی، زیر سؤال برود و به اصطلاح، سالبه به انتفاء موضوع بود.^۵

۱. قاموس قرآن، ج ۴، ص ۱۶۱.

۲. وَ اسْتَشْعَرَ فَلَانَ الْخَوْفَ إِذَا أَضْمَرَ. لسان العرب، ج ۴، ص ۴۰۹.

۳. فرهنگ ابجدی، ص ۵۲۷.

۴. ترجمه مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۶۵۸.

۵. سالبه به انتفاء موضوع: انتفاء از نفی می‌آید. سالبه به انتفاء موضوع، به معنای قضیه دالّ بر سلب محمول (از موضوع) به دلیل عدم تحقق موضوع است.

در دنیا، هر شیء دارای ارزش خاصی است، برای مثال طلا از نقره گران‌بها تر، و الماس از خاک ارزشمندتر است. اگر طلا در مجاورت جیوه قرار بگیرد، از بین رفته و ارزش خود را از دست می‌دهد.

امور معنوی نیز دارای ارزش ذاتی است. برای مثال دانش، به خودی خود، ارزشمند است؛ اما اگر با خودشیفتگی، خود بزرگ بینی، یا کرنش در برابر توانگران یا قدرتمندان همراه شود، ارزش خود را از دست می‌دهد.

آدمی نیز، به خودی خود، موجودی با ارزش است که می‌تواند منبع ده‌ها فضیلت و ارزش اخلاقی باشد. قرآن کریم در اشاره به ارزش انسان می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» و به تحقیق فرزندان آدم را گرامی داشتیم.^۱ نیز می‌فرماید: «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم.^۲ اگر صفت طمع، به درون انسانی با این ارزش والا رخنه کند، آن را بی‌بها می‌کند.

طمع موضوعی عام است و مصادیق زیادی دارد: مال و ثروت، شهرت، کسب مقامات سیاسی و یا مدارج علمی همگی می‌تواند موضوع طمع باشند.

عملکرد شخص طمعکار، اگر به صورتی باشد که اطرافیان به این ویژگی پی نبرند، ارزش ذاتی وی از بین می‌برد؛ و چنانچه اطرافیان از این ویژگی آگاه شوند، نه تنها ارزش ذاتی او را زیر سؤال می‌برد، بلکه قدر و منزلتش را در جامعه نیز می‌کاهد. حرص و طمع، اگر چه در مراحل اولیه کراهت دارد، اما در صورت شدت یافتن، ممکن است فرد را به کارهای حرام وادارد. برای مثال طمعی که فرد را به کرنش در برابر توانگران، وادارد، شخصیت فرد را پایمال می‌نماید؛ اما آن که به طمع دنیا، به مدح و ثنای حاکمان ستم پیشه روی می‌آورد، نه تنها خود را خوار نموده، بلکه

۱. (۱۷) اسراء: ۷۰.

۲. (۱۷) اسراء: ۷۰.

مرتکب فعل حرام نیز شده است.

روح بی نیاز و تهی از طمع

در برابر طمع، روح بی نیازی و غنای طبع است که به گنجی بی انتها تشبیه شده است؛^۱ چرا که مال و ثروت هر اندازه فراوان باشد، سرانجام پایان می یابد؛ ولی قناعت گنجی پایان ناپذیر است.

در بیان عزت نفس یکی از عالمان آمده که علیرغم تمایل شدید شاه به ملاقات با وی، از دیدار اجتناب می ورزید. شاه بر آن شد که به مشهد برود و به این بهانه، از شهر محل اقامت این عالم گذر کند. چون به محل اقامت عالم رسید، در انتظار نشست که به دیدار او آید، اما به وی گفته شد که علامه به دلیل درس و مشغله بسیار فرصت دیدار او را ندارد. شاه خود به دیدار علامه رفت و از وی خواست اگر خواسته ای دارد طلب نماید؛ اما از هر گونه اظهار نیازی، ابا ورزید.

نیز آورده اند که پادشاهی بر مسکینی گذر کرد در حالی که مسکین در آفتاب آرمیده بود؛ سلطان گفت: چه حاجتی داری؟ بگو تا بر آورم. مسکین که سایه سلطان بر او افتاده بود، پاسخ داد: خواسته ام این است که قدری کنار روی تا از نور خورشید بهره گیرم.

گر حرص زیر دست و طمع زیر پای تست

سلطان وقت خویشی و سلطان گدای تست^۲

۱. الْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَنْفَدُ. روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة)؛ ج ۲؛ ص ۴۵۴.

۲. خواجوی کرمانی، غزلیات ۱۰۸.

عوامل خواری نفس؛ پرده برداری از گرفتاری

وَرَضِي بِالذَّلِّ مَنْ كَشَفَ عَنْ ضُرِّهِ؛

آن که پرده از ناراحتی خود بردارد، به خواری راضی شده است.

ضُرُّ به معنای بد حالی است؛ چه در نفس باشد مثل فقد علم و عفت، یا در بدن

باشد هم چون نقص عضو، یا در حال مانند کمی مال و جاه.^۱

شایسته است که انسان از بیان نیازمندی‌ها، دردها و گرفتاری خود به دیگران

خودداری کند، و تنها خدا عز و جل را محرم اسرار و مونس شب‌های تار خویش قرار

دهد. قرآن کریم از زبان حضرت یعقوب علیه السلام چنین نقل می‌کند: «إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ

حُزْنِي إِلَى اللَّهِ؛ شرح درد و اندوه خویش را تنها با خدا عز و جل می‌گویم».^۲

اگر با فقر و تنگدستی دست و پنجه نرم می‌کند، بکوشد تا خود را محتاج نشان

ندهد؛ اگر از درد و بیماری رنج می‌برد، تنها با خدایی که «إِسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ؛

نامش دوا و ذکرش شفاست» به درد دل نشیند.

کلید گشایش تمام مشکلات به دست اوست و چون بنده به پیشگاه او عرض

حاجت و نیاز کند، نزدیکی و قرب او بیشتر می‌گردد.

امیرمؤمنان علیه السلام در ضمن نامه‌ای به برادر خویش، عقیل بن ابی طالب، چنین

نگاشتند:

فَإِنْ تَسْأَلْنِي كَيْفَ أَنْتَ فَإِنِّي صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبٌ

يَعِزُّ عَلَيَّ أَنْ تُرَى بِي كَأَبَةٌ قَيْشَمَتَ عَادٍ أَوْ يُسَاءَ حَيْبٌ^۳

«اگر از من پرسشی که چگونه‌ای، (خواهم گفت): در برابر سختی روزگار

۱. قاموس قرآن، ج ۵، ص ۱۷۶.

۲. (۱۲) یوسف؛ ۸۶.

۳. الغارات (ط - القدیمة)، ج ۲، ص ۳۰۰.

شکبیایم و پایدار؛

بر من دشوار است که حزن و اندوهی در چهره‌ام دیده شود، که موجب شماتت دشمن و اندوه دوست گردد.»

بیان مشکل، علاوه بر آن که از قدر و منزلت انسان می‌کاهد، در مواردی سبب سوء استفاده دیگران از موقعیت او و دامن زدن به مشکلاتش می‌شود.

در این مورد، استثنایی هم وجود دارد و آن زمانی است که شخص برای دستیابی به حق خود، راهی جز شکایت ندارد. در چنین صورتی می‌توان با مراجعه به حاکم شرع، غائله را ختم داده، حق خود را بازستاند. اما حتی در چنین حالتی بهتر آن است که دست نگاه دارد، چرا که ارزش انسان به همین اندازه کاسته می‌شود.

پندی که از مفهوم حکمت قابل برداشت است، شتاب گرفتن در رفع نیازهای دیگران است. در صورت آگاهی از نیاز دیگری، باید در راستای برآوردن آن کوشیده و اجازه ندهیم با بیان خواسته، آبروی خود را گرو گذارد. بنابر روایات، گره‌گشایی از مشکلات برادران دینی و برآورده نمودن نیاز آنان، از مهم‌ترین راه‌های تقرب به خدا عزوجل به شمار می‌آید.

عوامل خواری نفس؛ فرمان‌روایی زبان

وَهَآئَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنَ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانُهُ؛

و هر آن که زبانش را بر نفس خود امیر کند، شخصیت خود را پایمال کرده است.

هَآئَتْ به معنای خوار و کوچک شمردن است.^۱

أمر دو معنی دارد: یکی کار و جمع آن «امور» است؛ مثل «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ؛ در کار با آنها مشورت کن»^۲ و مثل «إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ؛ کارها به خدا بازمی‌گردد»^۳ معنای دیگر آن دستور و فرمان و جمع آن «اوامر» است؛ برای مثال قرآن کریم می‌فرماید: «أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ؛ فرمان داد که جز او را نپرستید»^۴ أَمَرَبَاب تفعیل و به معنای فرمانروا ساختن است.

زبان در سخن گفتن آژیر کن!

از نشانه‌های عاقل آن است که اندیشه بر او حکم‌فرمایی می‌کند، نه زبان. شخصی ضرورت اندیشه در گفتار را، به غذا خوردن دام تشبیه می‌کرد. سیستم گوارشی دام چنان است که با سرعت زیادی غذا را می‌بلعد، اما در فاصله زمانی، آن را نشخوار کرده و عملیات هضم در چند مرحله صورت می‌گیرد. به همین ترتیب باید سخن را چندین بار سنجید، درباره‌ی آن تأمل و اندیشه کرد و پس از بررسی جوانب مختلف، آن را بر زبان جاری ساخت.

امیر مؤمنان علیه السلام در سخنی دیگر می‌فرماید: «لِسَانُ الْعَاقِلِ وَرَاءَ قَلْبِهِ وَقَلْبُ الْأَخْمَقِ وَرَاءَ لِسَانِهِ؛ زبان عاقل در پشت قلب اوست، و قلب احمق در پشت زبانش قرار دارد»^۵

۱. فرهنگ ابجدی عربی - فارسی؛ ج ۱؛ ص ۶۸.

۲. (۳) آل عمران؛ ۱۵۹.

۳. (۲) بقره؛ ۲۱۰.

۴. (۱۲) یوسف؛ ۴۰.

۵. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص، ۴۷۶.

زبان عاقل در پس اندیشه اوست، به این معنا که انسان خردمند ابتدا فکر می‌کند و سپس سخن می‌گوید؛ اما اندیشه نادان در پس زبان اوست، یعنی ابتدا سخن می‌گوید و سپس در مورد خوب یا بد گفتار خود به اندیشه می‌نشیند. تمام گناهان زبان از غیبت گرفته تا تهمت و دروغ و ...، نتیجه ترک خردورزی در سخن است؛ و کمی اندیشه پیش از سخن، نامه اعمال را از گناهان بسیاری پاک می‌نماید. هر فرد باید بکوشد تا اعضای بدن خود را گوش به فرمان عقل و اندیشه سازد، نه حکمران بر آن؛ چرا که فرمانروایی زبان بر اندیشه، مشکلات و مفسد زیادی را در پی دارد.

در شگفتم از مردمی که ..

گویند که حضرت سلیمان علیه السلام یکی از یاران جنّ خود را به انجام کاری گماشت و شخصی را در پی او روان نمود تا از کرده‌ها و گفته‌های او خبر آورد. چون آن جن وارد بازار شد، سرش را به سوی آسمان بلند کرد، سپس نگاهی به مردم نمود و سر را به زیر انداخت. وقتی بازگشت، حضرت سلیمان علیه السلام علت این رفتار او را جویا شد. وی گفت: در شگفتم از این مردم، که فرشتگان بالای سر آنانند، و چنین با سرعت (بی حساب و بدون توجه) سخن می‌گویند.^۱ مرد باید که سخندان بود و نکته شناس

تا چه می‌گوید از آن گفته پشیمان نشود

حکمت ۳:

بازتابها

بخل؛ ترس و ناداری

الْبُخْلُ عَارُ وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ وَالْفَقْرُ
يُخْرِسُ الْفِطْنَ عَنْ [حَاجَتِهِ] حُجَّتِهِ
وَالْقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ؛

بخل ننگ است و ترس نقصان،

نیازمندی شخص زیرک را از بیان خواسته‌اش

(اثبات دلیلش) گنگ می‌سازد، شخص نادار

در شهرش نیز غریب است.

بازتاب‌ها: بخل ننگ است.

الْبُخْلُ عَارٌ

بخل ننگ است.

الْبُخْلُ: خساست، بخل ورزیدن.

عَار به معنای کار یا صفتی است که شخص به سبب آن، مورد عیب جویی قرار می‌گیرد^۱ چون ترس، عجله و

بخل مایه‌ی ننگ است و شخص تنگ دست، شایسته‌ی ملامت و سرزنش. این ویژگی، تنها به اشخاص اختصاص ندارد، بلکه گاه برخی از گروه‌ها، احزاب، امت‌ها، حکومت‌ها یا حاکمان نیز به این ویژگی منفی متصف می‌گردند.

گاه صفت بخل و کرم ریشه در سرشت مردم دارد؛ امت آراسته به کرم و سخاوت، به سوی سعادت و پیشرفت پیش می‌رود و امت متصف به بخل و خساست، واپس می‌ماند.

خدا عز و جل برکت را از زمامدارانی خسیسی که همواره می‌کوشند به گونه‌ای اموال مردم را به خزانه خود واریز نموده، مالیات‌های سنگینی را بر آنان تحمیل نمایند، سلب می‌کند. در مقابل، لطف و رحمت خدای متعال قرین زمامداران سخاوتمندی

۱. العار؛ و هو فعل ما يعاب به الإنسان لأن طلبها عار. الطراز الأول و الكناز لما عليه من لغة العرب، المعول، جلد ۸،

است که نه تنها مالیاتی بر مردم تحمیل نمی‌کند، بلکه همواره در اندیشه گشایش و بخشش بر مردمند.

بخل، نه تنها موجب بدنامی فرد بخیل است، بلکه بر روی نسل وی نیز تأثیر منفی می‌گذارد.

ممکن است این پرسش مطرح می‌شود که آیا تأثیر ویژگی منفی بر نسل و دودمان، با عدل الهی سازگار است؟ برای مثال اگر شخصی شراب بنوشد و سپس فرزندی به هم رساند، روحیه این فرزند به فساد گرایش بیشتری دارد. آیا به این طفل ظلم نشده و این امر با عدل الهی هم خوانی دارد؟

در پاسخ باید گفت که در چنین صورتی، خداوند آن کمبود را به گونه‌ای دیگر جبران می‌کند. مثلاً اگر فرزندی به دلیل عملکرد نامناسب یا تغذیه نادرست والدین از ضریب هوشی پایین‌تری نسبت به سایرین برخوردار باشد، خدای متعال در جای دیگر لطف و رحمت بیشتری شامل حال این فرزند می‌کند، تا ظلمی در حق او صورت نگرفته باشد.

برای تقریب به ذهن، می‌توان شخصی را مثال زد که برای کسب روزی و تجارت، به مسافرت رفته و از خانواده‌اش فاصله می‌گیرد. اگر چه دوری او برای همسر و فرزندان دشوار است، اما از آن روی که بدین وسیله نیازهای آنان را تأمین می‌کند و فقدان وجود خود را به گونه‌ای دیگر جبران می‌کند، خانواده شکایتی ندارد.

بخل‌ورزی در امور معنوی

برداشت بسیاری از تنگ‌دستی، بخل در امور مادی است، اما باید گفت که این مفهوم، عام است و نه تنها مادیات، بلکه امور معنوی را نیز در برمی‌گیرد. برخی مصادیق بخل‌ورزی در معنویات عبارت است از:

۱- بخل‌ورزی در آبرو

برای مثال در درگیری و اختلاف میان دو طرف، شخصی که با اعتبار و آبروی خود، توانایی میانجی‌گری و صلح را دارد، اما از این کار سر باز زند؛ دچار نوعی بخل معنوی است. امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ حَاجَةً فِيحَاجَهُ اللَّهُ بِهَا [فَبِحَاجَةِ اللَّهِ بَدَأَ] وَقَضَى اللَّهُ بِهَا مِائَةَ حَاجَةٍ فِي إِحْدَاهُنَّ الْجَنَّةُ؛ هر که حاجت برادر دینی‌اش را برآورده سازد، خدای متعال ۱۰۰ حاجت او را خواهد داد که یکی از آنها ورود به بهشت است».^۱

۲- بخل‌ورزیدن در دانش

برخی از اینکه علم و دانش خود را در اختیار دیگران قرار دهند، ابا دارند، در حالی که بنا بر روایت: «علم با انفاق افزون می‌گردد؛ الْعِلْمُ يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ».^۲ یزکُو به معنای رشد و افزون گشتن است.

۳- بخل‌ورزی در نصیحت

همان‌گونه که شخص نایبنا را از وجود موانع و چاله‌های پیش رو آگاه می‌کنیم، باید شخصی را که در امور معنوی فاقد شناخت و بصیرت کافی است، از فروافتادن در ورطه گناه و هلاکت بیم داده، به سوی سعادت رهنمون شویم.

۴- بخل‌ورزی در گذران زمان با خانواده

برخی از صرف وقت با خانواده و فرزندان خود کوتاهی نموده و اوقات فراغت خود را با امور دیگری سپری می‌کنند که از مصادیق بخل به شمار می‌آید.

۵- بخل در لبخند

در سخنان اهل بیت علیهم السلام تبسم جایگاه ویژه‌ای دارد، تا جایی که نوعی صدقه و کار نیک به شمار می‌رود و سزاوار پاداش است.^۳ لبخند، انرژی مثبت، سرور و نشاط

۱. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ۱۴۶.

۲. تحف العقول، ص ۱۷۰، و من کلامه علیه السلام لکمیل بن زیاد.

۳. مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً وَمَنْ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ؛ هر که به برادر دینی‌اش لبخند بزند، خدا برای او حسنه ای می‌نویسد، و هر که برای او حسنه نگاشته شود، هرگز او را عذاب نخواهد کرد. طب

الأئمة علیهم السلام، ص ۱۱۵.

را به اطرافیان منتقل می کند، بر خلاف چهره گرفته و عبوس که افسردگی و غم و اندوه را تداعی می کند.

۶- بخل ورزی در سلام

بنا بر فرمایش معصوم «بخیل آن است که در سلام کردن بخل ورزد»^۱ در روایتی دیگر می خوانیم: «از بهر کسی که مبادرت به سلام کند، ۶۹ حسنه ثبت می شود».^۲ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر هر شخص، بزرگ و کوچک، در سلام سبقت می گرفتند.

بخشش، مایه افزونی است

افراد تنگ دست، از آن رو بخل می ورزند که بخشش را مایه کاستی مال خود می انگارند. این نگرش، صحیح نیست و بخشش هم از نظر غیبی و هم از نظر مادی، به افزونی مال می انجامد.

از نظر غیبی: روزی رسان خدای متعال است و همو وعده داده که در صورت انفاق، مال شخص را افزون نماید: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا [يَخْتَصُّهُمْ] يَخْتَصُّهُمْ اللَّهُ بِالنَّعْمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ فَيَقْرُهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَدَّلُوهَا فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ؛ هَمَانَا بَرَاءِ لِلَّهِ عِبَادًا»^۳ خداوند بندگان را که آن ها را به نعمت های خود مخصوص ساخته تا همه بندگان از آن بهره برند تا وقتی آن نعمت ها را به مستحقانش ببخشند، در دستشان باقی می ماند و چون دریغ کردند خدا عز وجل از آنها بگیرد و به دیگری تحویل دهد».^۴

از نظر مادی: شخص بخیل از خوش نامی و محبوبیت در میان مردم بی بهره است و در صورت نیاز، مردم از یاری او سرباز می زنند؛ برخلاف انسان سخاوتمند که خوش نام و محبوب است و همواره دست یاری و دعای خیر مردم را همراه و پشتیبان خود دارد.

۱. الْبَخِيلُ مَنْ بَخَلَ بِالسَّلَامِ. تحف العقول، ص ۲۴۸.

۲. لِسَلَامٍ سَبْعُونَ حَسَنَةً تِسْعٌ وَسِتُّونَ لِلْمُبْتَدِئِ وَوَاحِدَةٌ لِلرَّادِّ. تحف العقول، ص ۲۴۸.

۳. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص: ۵۵۱.

کرم حاتم طایی

حاتم طایی چنان در گشاده دستی شهره آفاق گشت که از گذشته‌های دور تا کنون، در سخاوت ضرب المثل است. او برای منزل خود هفتاد روزنه درست کرده بود تا شخص محتاج بتواند از هر روزنه‌ای، مال مورد نیاز خود را به آسانی دریافت کند. گفته‌اند که پس از فوت حاتم، برادرش بر آن شد تا راه او را ادامه دهد. مادر اما توانایی او را در پرکردن جای خالی حاتم زیر سؤال برد. وی برای اثبات این امر، لباس مبدل پوشید، به روزنه اول رفت و تقاضای کمک کرد، سپس به روزنه دوم رفت و نیاز خود را بازگو نمود. با تکرار خواسته مادر در کنار چند روزنه دیگر، فرزند عنان از کف بداد و فریاد اعتراض خود را بلند کرد.

در این هنگام مادر نقاب از چهره برکشید و گفت: می‌دانستم که تو را یارای برابری با حاتم نیست. روزی من با لباس مبدل از هر هفتاد روزنه، تقاضای کمک کردم و او هر بار به من سکه‌ای ارزانی داشت و هیچ نگفت. از کودکی میان تو و او تفاوت بود؛ او در هنگام شیر خوردن اگر طفلی می‌دید، سینه را رها می‌کرد تا آن طفل بنوشد، اما تو سینه دیگر را می‌گرفتی که آن طفل سهمی را از تو ضایع نکند.

بازتاب‌ها: ترس کاستی است

وَالْجُبْنُ مَنَقَصَةٌ؛

ترس کاستی است.

جُبْنُ: به معنای ترس و متضاد شجاعت است.

ترس نوعی کاستی و نقص است که در هر شخص، به گونه‌ای نمایان می‌شود: ترس از موجودات ماورایی، حشرات، بیم از تاریکی و بافته‌های ذهنی و خیال پردازی‌ها، نمونه‌هایی از ترس است.

ترس از حاکم ستم پیشه، مصداق دیگری از ترس است که شخص را به سر فرو آوردن در برابر بیدادگر وامی‌دارد.

مصداق دیگر، ترس از اقدام در فعالیت‌های با ریسک بالا است. چنین ترسی اگر کنترل نشود، مانع بزرگی در برابر پیشرفت است و از مهم‌ترین عوامل واپس‌گرایی فرد یا امت - چه در حیطه امور دنیوی و چه در محدوده امور اخروی - به شمار می‌آید.

برای مثال تاجری که همواره از متضرر شدن واهمه دارد، پیشرفت چندانی در کسب و کار خود حاصل نمی‌کند.^۱ هم چنین شخصی که در اندیشه بازگشایی یک مؤسسه یا ارگان خیری است، اما از عدم استقبال مردم، یا توان مدیریتی خود، هراس دارد، در صورت سر سپردن به ترس، از اقدام خیر، باز خواهد ماند. نیز مجاهدی که در میدان نبرد، به رزم با دشمن می‌پردازد، در صورت شجاعت پیش رفته و پیروزی یا شکست را از آن خود می‌کند، اما در صورت ترس، پا پس کشیده و به شکست سپاه حق، می‌انجامد.

ترس از مشکلات پیش روی تبلیغ، نیز مانع بزرگی در مسیر تبلیغ است. آن چه در

۱. بنا بر روایت «نه دهم دره‌های روزی در تجارت است»؛ اَنْ تَسْعَةَ أَغْشَارِ الرِّزْقِ فِي التِّجَارَةِ» الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۱۴۸، باب فضل التجارة و المواظبة علیها.

طول تاریخ، سبب حفظ شیعه شد، شجاعت علمای بزرگوار در تبلیغ دین بود. شاید بتوان گفت که افراد، از آن روی از اقدامات جسورانه باک دارند، که با خطرهایی که در دل اقدام نهفته است، رو در رو نشوند. حال آن که چنین پنداری نادرست است، چرا که از سویی خدا عزوجل امدادهای غیبی خود را شامل حال این بندگان خواهد کرد؛ و از سوی دیگر، تقدیر الهی خواه ناخواه در جهان جریان دارد و بنا به فرموده‌ی امیرمؤمنان (علیه السلام) «اجل چه خوب پاسبانی است!»^۱ و تا آن زمان که اجل نرسیده، هر اقدامی هر اندازه جسورانه باشد، مرگ را بدنبال نخواهد داشت.

مدیریت ترس

ترس، حقیقتی است که همه با آن رو درویم، اما آن چه افراد موفق را از دیگران متمایز می‌کند، توانایی مدیریت ترس و کنترل آن است. این افراد، قله‌های موفقیت را یکی پس از دیگری فتح می‌کنند و توانایی ایجاد تغییر را خواهند داشت. سعدی، یکی از این نام‌آوران است که بوستان و گلستان وی، بیش از هفتصد سال است در عرصه ادبیات می‌درخشد. راز جاودانی او، بی‌پروایی او از اقدام بود: وی سی سال از عمر خود را در ماجراجویی و سیر و سیاحت سپری کرد، و سپس اندوخته‌ها و تجربه‌های خود را، در طی سی سال به رشته تحریر درآورد. نمونه دیگری از این نام‌آوران، گاندی است. داستان کودکی گاندی، حاکی آن است که وی در خردسالی، حتی از سایه خود، واهمه داشت. اما با تلقین مکرر، ترس خود را مهار کرد، به گونه‌ای که در نیمه شب تاریک، در جنگل‌های مخوف، قدم می‌زد. ترس نه تنها به خودی خود نقص به شمار می‌رود؛ بلکه زنجیره‌ای از کاستی‌ها را نیز به همراه دارد.

۱. كَفَى بِالْأَجْلِ حَارِسًا لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَمَعَهُ مَلَائِكَةٌ حَفِظَةٌ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَنْ يَتَرَدَّى فِي بُئْرٍ أَوْ يَقَعَ عَلَيْهِ حَائِطٌ أَوْ يُصِيبَهُ سُوءٌ فَإِذَا كَانَ أَجَلُهُ خَلَوْا بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَا يُصِيبُهُ. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۲۹.

در برابر ترس، شجاعت قرار دارد نه تهور. تهور زیاده روی در رفتار بی‌باکانه است که آن نیز ناپسند است. بنا بر این:

ترس یعنی خودداری از انجام کار

شجاعت یعنی اقدام، همراه با حکمت و بررسی جوانب مختلف قضیه

تهور یعنی اقدام، بدون بررسی جوانب قضیه

از ویژگی‌های شیر، آن است که در عین شجاعت، متهور نیست و با در نظر گرفتن جوانب قضیه و شرایط شکار، اقدام به شکار می‌کند.

شجاعت در تبلیغ

شخص فرزانه‌ای شاگردی داشت بُرنا نام. روزی بُرنا عازم سفر شد تا قبیله‌ای وحشی و به دور از تمدن را به راه راست رهنمون شود. پیش از حرکت، استاد او را فراخواند و گفت: اگر آنان به تو ناسزا گفتند، تو چه می‌گویی؟ بُرنا پاسخ داد: می‌گویم آنان انسان‌های نیکویی هستند و در جواب چرایی استاد، گفت: چون من در تلاش برای تغییر آیین آنان هستم و آنها در قبال این مهم، تنها به ناسزاگویی اکتفا می‌کنند. استاد به او گفت: به سوی آنان برو، زیرا که از روحیه‌ای قوی بهره‌مندی و حتماً موفق خواهی شد.

برنا به راه افتاد. هنوز چند قدم بیش نرفته بود که استاد بار دیگر او را فراخواند و گفت: اگر آنان به سوی تو یورش آورده، تو را مورد اصابت ضربات خود قرار دهند، چه خواهی کرد؟

برنا پاسخ قبل را تکرار کرد و استاد نیز بار دیگر روحیه او را ستود و وی را به رفتن تشویق نمود.

برای بار سوم و در حالی که برنا آماده حرکت بود، استاد او را فراخواند و گفت: اگر آنان همگی بر قتل تو هم پیمان شدند، آنگاه چه خواهی کرد؟
 بُرنا پاسخ داد: می‌گویم آنان انسان‌های نیکویی هستند، زیرا که بدن فانی مرا می‌گیرند و زندگانی جاودان به من می‌بخشند.
 استاد به او گفت: به سوی آنان برو زیرا که از روحیه‌ای قوی بهره‌مندی و حتماً موفق خواهی شد.

برنا که از شجاعتی بی‌بدیل برای رویارویی با مشکلات برخوردار بود، به سوی مقصد روانه گشت و توانست تمام آن قبیله وحشی را هدایت نماید.

تاوان بیم

تاوانی که فرد در برابر ترس می‌پردازد، بسیار سنگین‌تر از تاوانی است باید برای شجاعت بپردازد. برای مثال حزب بعث سی سال بر عراق حکم راند؛ در طول این سال‌ها خون صدها هزار جوان بر زمین ریخت. در حالی که اگر مردم از روز نخست ترس را وانهادند و علیه صدام می‌شوریدند، جلوی کشتارهای جمعی گرفته می‌شد و خود نیز، از نعمت آزادی، عزت و سربلندی بهره‌مند می‌شدند. امیرمؤمنان علیه السلام در سخنی می‌فرماید: «جاهدوا تورثوا اولادکم عزاء؛ جهاد کنید تا عزت و سربلندی را برای فرزندان خود به ارث بگذارید.»^۱

رهبران شجاع و بی‌باک، آزادی و بزرگی را برای پیروان خود به ارمغان می‌آورند، درحالی که رهبران بزدل ملت را به سمت سقوط و تباهی سوق می‌دهند.

بازتاب‌ها؛ ناداری و ناتوانی

وَالْفَقْرُ يُخْرِسُ الْفُطْنَ عَنْ [حَاجَتِهِ] حُجَّتِهِ.

و نیازمندی شخص زیرک را از بیان خواسته‌اش (در اثبات دلیلش) گنگ می‌سازد.

فُطْنٌ: زیرک و هوشیار؛

حُجَّتُهُ: دلیل و استدلال.

شخص فقیر حتی اگر از منطق و اندیشه‌ای ارزشمند برخوردار باشد، توانایی انتقال افکار خود را ندارد. چنین فردی از امکانات لازم برای ساخت مدرسه، چاپ کتاب یا تأسیس کانال ماهواره‌ای بهره‌مند نیست؛ از این رو نمی‌تواند دیگران را با افکار و دیدگاه‌های خود آشنا کند. جامعه نیز معمولاً بهایی برای آنان قائل نیست.

لازمه‌ی تبلیغات گسترده، بهره‌مندی از توان اقتصادی بالاست و فقر امکان انتقال پیام را از شخص، حزب و امت می‌گیرد. بنا به گزارش نیویورک تایمز، مجله‌ی تبلیغی مسیحی «واچتاور»^۱ صادره از نیویورک ماهانه بیش از ۴۰ میلیون نسخه چاپ، و به ۳۳۰ زبان ترجمه و در بیش از ۲۲۰ کشور توزیع می‌گردد. بی‌شک چنین تبلیغات گسترده‌ای، به منابع مالی پر قدرتی نیازمند است.

دین‌مداران برای تبلیغ رسالت اسلام راستین، نیازمند پشتوانه مالی قوی هستند، و به فرموده رسول خدا ﷺ «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ الْعِغْنَى؛ توانمندی چه نیکو یآوری برای تقواست»^۲.

جنگ اقتصادی در عصر حاضر

یکی از ویژگی‌های عصر حاضر، جنگ اقتصادی است. پیش‌تر، استعمارگران کشورها را آشکارا و با کمک نیروی نظامی، به بردگی می‌کشیدند، همانگونه که

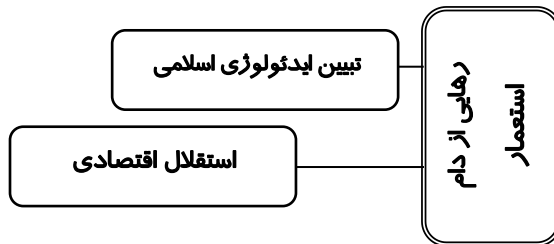
۱. Watchtower.

۲. الکافی (ط - دارالحدیث)، ج ۹، ص ۵۲۲؛ باب الاستعانة بالدنيا على الآخرة.

ارتش بریتانیا، عراق و ارتش فرانسه، لبنان را تسخیر نمودند. اما گذشت زمان نشان داد که این نوع استعمار علاوه بر هزینه بسیار، مشکلات متعددی را به دنبال دارد؛ به همین جهت سیاست خود را تغییر دادند و بر استعمار فرهنگی و اقتصادی متمرکز شدند.

آنان با هزینه‌ی مبالغ هنگفت، از سویی در راستای نشر افکار و ارزش‌های خود می‌کوشند؛ و از سوی دیگر با در دست گرفتن منابع مالی و زیرساخت‌های اقتصادی کشورها، قدرت را به قبضه خود درآورده‌اند.

در چنین شرایطی، رهروان راستین حق، باید از سویی در راستای ترویج فرهنگ غنی و ایدئولوژی صحیح اسلامی بکوشند تا جامعه اسلامی را در برابر خطر تهاجم فکری و فرهنگی بیمه کنند؛ و از سوی دیگر، در راستای استقلال مالی بکوشند، نبض اقتصادی کشور را به دست گرفته و خود را از دام وابستگی به دیگر دولت‌ها برهانند.



بررسی سخنان و زندگانی ائمه علیهم‌السلام نشانگر آن است که آن بزرگواران همواره دوستان و یاران خود را بر تقویت بنیه اقتصادی تشویق می‌کردند، از این رو بسیاری از شیعیان علیرغم تلاش شبانه روزی در تحصیل علم، از تجارت و کسب ثروت نیز غافل نمی‌شدند. روایت شده که مصادف نامی دست از کار کشید، امام علیه‌السلام او را به بازگشت به دکان خود فرمان داده، فرمودند: «اعْدُ إِلَى عِرْكَ»؛ به (بازار و کسب خود) که مایه عزت توست، باز گرد.^۱

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ۱۴۹، باب فضل التجارة والمواظبة علیها.

هم چنین باید فرهنگ بخشش و انفاق در میان شیعیان نهادینه گردد، تا هر شیعه خود را موظف بداند در صدی از مالش را در راه نشر افکار اهل بیت علیهم‌السلام هزینه کند.

خودکفایی: گامی در راستای تقویت بنیه اقتصادی

کشورهای اسلامی باید در تأمین نیازمندی‌های مردم به خودکفایی رسیده، از واردات کالاهای گوناگون بپرهیزند. امروزه ورود بی‌رویه کالا - از احتیاجات اولیه همچون آرد گرفته تا کالاهای لوکس و زینتی - گویای نیاز امت اسلامی به بیگانگان است. در حالی که با مدیریت صحیح آب و دیگر منابع، می‌توان علاوه بر تأمین خواسته‌ها و نیازهای مردم، با صادرات اقلام مازاد، درآمد داخلی را افزود.

گرایش امروز جامعه به کالاها و واردات غربی، به اندازه‌ای است که گاه تولید داخلی حتی در صورت کیفیت، مرغوبیت کافی را ندارد.

غرب‌گرایی، حتی دامنه‌ی افکار و باورها را نیز فراگرفته، به گونه‌ای که سخنان اندیشمندان غربی، مورد توجه و پذیرش قرار می‌گیرد، اما همان پذیرش نسبت به سخنان امامان معصوم علیهم‌السلام، که از هر خطا و اشتباهی پیراسته‌اند، وجود ندارد.

مهاتما گاندی با نیل به خودکفایی اقتصادی، توانست هند را از استعمار بریتانیا برهاند. وی فرمان داد تمام لباس‌های ساخته شده در کارخانجات انگلیسی، سوزانده شود و خود نیز دو قطعه پارچه که از مسنوجات هند بود، بر تن کرد و بدین ترتیب توانست با استقلال اقتصادی، هند را از یوغ استعمار برهاند.

نهادینه‌سازی فرهنگ بخشش

شخصی برای درخواست همیاری در کاری خیر، نزد تاجری رفت. چون نزد او رسید، وی را در حال بازخواست شاگردش و حساب و کتاب دقیق اموالش یافت.

تاجر پس از بررسی اموال، رو به آن شخص کرد و علت حضورش را جویا شد. آن شخص با مشاهده دقت فزون از حد تاجر در رسیدگی به اموال، پنداشت که شخصی خسیس است، از این رو از بیان خواسته خود امتناع ورزید؛ اما چون با اصرار تاجر روبه رو شد، علت حضور خود را بیان کرد و تاجر همان دم چکی به مبلغ مورد نیاز برای او نوشت.

شخص با شگفتی پرسید: نه به این بخشندگی و نه به آن حساب دقیق!!
تاجر در پاسخ گفت: هر چیز جای خود دارد، زمان حساب باید دقیق بود و به گاه سخاوت، کریم. من اگر در حساب خود دقیق نباشم، توان پرداخت این پول را نخواهم داشت.

بازتاب‌ها؛ غربت ناداران

وَالْمَقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلَدَتِهِ؛

و شخص نادار در شهرش نیز غریب است.

المَقِلُّ: شخص نادار، مستمند.

شخصی که از توان مالی بالایی بهره‌مند است، در هر شرایطی، به بهترین امکانات آموزشی، پزشکی، رفاهی و... دسترسی دارد و همواره دوستانی به طمع ثروت، در اطراف او هستند؛ اما شخص تهی دست، تنها و غریب است و مورد توجه قرار نمی‌گیرد. آیت الله العظمی سید محمد شیرازی رحمته در توضیح این فراز می‌فرماید: مردم با شخص فقیر هم‌چون شخص غریب برخورد می‌کنند؛ نه او مردم را می‌شناسد، و نه مردم او را می‌شناسند؛ برای سخن او نیز ارزشی قائل نیستند؛ و از لذت‌های زندگی هم چون مسافرت، گردش و... نیز محروم است.^۱

امام علیه السلام در این فراز به یک حقیقت اشاره دارند و در مقام ارزش گذاری، و بیان خوبی یا بدی، و درستی یا نادرستی آن نیستند.

گاه از باید‌ها و نبایدها سخن می‌گوییم، برای مثال از حسن صداقت و لزوم آراستگی به آن، و قبح دروغ و ضرورت اجتناب از آن سخن می‌گوییم؛ اما گاه سخن از وجود حقیقتی در جامعه - بدون اشاره به درستی یا نادرستی آن - است. برای مثال زمانی که از وجود عقربی در منزل خبر می‌دهیم، در مقام بیان یک واقعیت هستیم و قصد ارزش گذاری این واقعیت خارجی را نداریم. هدف امام علیه السلام از بیان این سخن، فرهنگ سازی در راستای ریشه کن ساختن فقر است که جز در سایه کار و تلاش بیشتر و افزایش تولید و رفاه عمومی حاصل نمی‌شود.

البته این واقعیت، حقیقتی تلخ است و همگان موظفند در تغییر این نوع باور و

نگرش بکوشند. بدین معنا که از سویی، شخص تهی دست بکوشد که خود را از دام فقر برهاند تا از از دلسوزی و کمک دیگران بی‌نیاز شود، چرا که: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا؛ فقر نزدیک است به کفر منجر شود»^۱ و «لو مَثَلَ لِي الْفَقْرَ لَقَتَلْتَهُ؛ اگر فقر در صورت انسان متمثل شود، گردنش را می‌زنم»^۲ جامعه اسلامی برای رسیدن به موفقیت و شکوفایی نیازمند آن است که فقر را ریشه کن سازد.^۳

از دیگر سو، بر عموم جامعه، به ویژه آنان که تنها با توانگران هم نشین می‌شوند و از نزدیکی به نیازمندان دوری می‌گزینند، لازم است دیدگاه منفی خود را نسبت به تهی‌دستان اصلاح نمایند، با چشم حقارت به آنان ننگرند و توانایی‌ها و نیازهای آنان را نادیده نگیرند.

لازم به اشاره است که این قضیه، کلی نیست و هر فقری در غربت به سر نمی‌برد، بلکه شخص فقیر ممکن است به دلیل برخورداری از روابط اجتماعی، به جامعه پیوند خورده، از جانب مردم طرد نگردد.

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۰۷، باب الحسد.

۲. مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی، ج ۲، ص ۲۲۴.

۳. البته فقری که در روایات از جمله حدیث فوق مورد مذمت قرار گرفته، فقر شهروندان عادی است؛ اما اینکه نخبگان و زمامداران کشورهای اسلامی هم ردیف فرو دست‌ترین طبقات جامعه زندگی کرده، خود را با تهدیدی مأنوس سازند، امری پسندیده و مطلوب است.

حکمت ۴:

بازتاب ویژگی‌های روح

الْعِزُّ أَفَةُ وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ وَالزُّهْدُ ثَرَوَةٌ
وَالْوَرَعُ جَنَّةٌ وَنِعَمُ الْقَرِينِ الرِّضَا

ناتوانی آفت است؛ شکیبائی شجاعت؛

زهد ثروت؛ تقوی سپر، و بهترین همنشین،

رضایت و خشنودی است.

بازتاب ویژگی‌های روح؛ ناتوانی آفت است

العَجْزُ أَفَةٌ؛

ناتوانی آفت است.

آفَةُ: آفت و بلا، آن است که بر چیزی عارض شود و آن را فاسد نماید.^۱ آفت در انسان به معنای بلای بزرگی است که رهایی از آن کم است.^۲

هر شیئی را آفتی است، آفت گیاهان، برگ‌ها را می‌خشکاند و میوه‌ها را فاسد می‌کند. آفت آدمی نیز عجز و ناتوانی است و سبب می‌شود شخص توانایی‌ها و استعدادهای بالقوه خود را نادیده گرفته و هنگام رودر رویی با مشکلات، به جای مبارزه و تلاش برای حل آن، همچون افراد ناتوان و شکست خورده رفتار کند.

شاید منظور از عجز، «تعاجز» باشد، یعنی تظاهر به ناتوانی. هر شخص در حوزه فعالیت خود، ممکن است به شیوه‌ای توانایی‌های خود را نادیده گرفته و اظهار عجز کند؛ آن که در طلب علم، تألیف و تبلیغ سستی می‌ورزد؛ شخصی که با وجود توانایی، در تأسیس ارگان یا مؤسسه خیریه کوتاهی می‌کند؛ استادی که با وجود توانمندی، از آموزش سرباز می‌زند؛ ثروتمندی که پیشنهاد مشارکت در امور خیریه را رد می‌کند یا از پرداخت حقوق شرعی ابا می‌ورزد؛ همه مصادیقی از این فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام به شمار می‌آیند.

۱. الآفَةُ: العاهة، و فی المحکم: غَرَضٌ مُفْسِدٌ لما أَصاب من شیء. لسان العرب، ج ۹، ص ۱۶.

۲. الآفَةُ، و هی العاهة و البلیة الشدیدة الّتی قل ما یخلو الإنسان عنها. مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۹.

درمان آفت عجز

درمان این آفت، پذیرش این حقیقت است که دنیا برای آسایش و راحتی آفریده نشده، بلکه تار و پود آن، با سختی‌ها و مشکلات سرشته شده و به فرموده امیرمؤمنان (علیه السلام) «ذَا رُبَّ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفٌ»^۱ سرایی است که بلا از هر سو گردش را گرفته.^۱ امام صادق (علیه السلام) به یاران خویش فرمودند: هرگز محال را آرزو نکنید. آنان با شگفتی پرسیدند: کیست که آرزوی محال داشته باشد؟

فرمودند: آیا شما آرزوی آسایش و راحتی ندارید؟

گفتند: آری!

فرمودند: راحتی برای مؤمن در دنیا محال است.^۲

هر شخص به گونه‌ای با ناملایمات زندگی دست و پنجه نرم می‌کند: یا دشمنی با او در ستیز است، یا از مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی رنج می‌برد. کمتر کسی است که حتی یک روز از زندگی خود را بدون هیچ سختی، هرچند خرد و بی اهمیت، سپری کرده باشد. هم چنان که در اوج سختی و مشکلات نیز گه گاهی، روزنه‌ای رو به آسایش و سرور گشوده می‌گردد. شادی دنیا با سختی، و شیرینی آن با تلخی آمیخته است و هیچ کس از آسایش تام و مطلق برخوردار نیست. چنین دنیایی شایسته دل سپردن نیست. پذیرش قلبی این مسأله، شخص را در درمان این آفت یاری می‌کند.

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص: ۳۴۸.

۲. «وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأَصْحَابِهِ لَا تَتَمَنَّوْا الْمُسْتَحِيلَ قَالُوا وَمَنْ يَتَمَنَّى الْمُسْتَحِيلَ فَقَالَ أَنْتُمْ أَكُنْتُمْ تَمَنُّونَ الرَّاحَةَ فِي الدُّنْيَا قَالُوا بَلَى فَقَالَ الرَّاحَةُ لِلْمُؤْمِنِ فِي الدُّنْيَا مُسْتَحِيلَةٌ» بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج ۷۸؛ ص ۱۹۵.

بازتاب ویژگی‌های روح؛ صبر، شجاعت است.

وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ؛

و شکیبائی شجاعت است.

الشَّجَاعَةُ: دلیری، شجاعت.^۱

شجاع به شخصی گفته می‌شود که با بررسی جوانب امر، به کاری اقدام می‌کند.^۲ شجاعت راستین، آن است که شخص در برابر تندبادهای و ناملایمات زندگی، ایستادگی کند و خویشتن‌داری در پیش گیرد. صبر زیر شاخه‌های زیادی دارد که برخی از آن عبارت است از:

۱. صبر بر طاعت: راه بهشت با سختی گسترده شده،^۳ و لازمه‌ی اطاعت، به جان خریدن سختی‌هایی است که با طاعت قرین است. برای مثال جهاد در راه خدا، روزه، خمس، انفاق و دیگر احکام شرعی، هر یک به فراخور حال روحی شخص، مستلزم سختی است.

۲. صبر بر ترک گناه: راه دوزخ با شهوت و هوای نفس آراسته شده^۴ و لازمه پایداری در برابر آن، خویشتن‌داری و بردباری است و انسان ناشکیب قادر به ایستادگی در برابر هوای نفس خود نیست.

۳. صبر بر مصیبت: گاه بلا و مصیبتی سخت و ناگهانی بر نفس، مال، فرزند و خانواده وارد می‌شود. ممکن است شخصی پس از سال‌ها تلاش و تحمل سختی در راه کسب دانش، بر اثر یک بیماری اندوخته‌های خود را فراموش کند، اینجاست که باید بر مصیبت رخ داده بردباری نمود.

۱. فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ج ۱، ص ۵۱۷.

۲. در حکمت سوم، ذیل «الْجُبْنُ مُنْقَصَةٌ» در مورد شجاعت و تهور و تفاوت این دو، سخن گفتیم.

۳. حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ؛ نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۷۴۳.

۴. حَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ؛ نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۷۴۳.

۴. صبر بر تمایلات و خواهش‌های نفس، هر چند حرام نباشد.
۵. صبر بر فضایل: کسب فضایل و مکارم اخلاق را بی‌تلاش، راهی نیست. در کنار انجام واجبات، شایسته است کوشش آدمی در راستای آراستگی به فضایل نیز جهت‌دهی شود. برای مثال حتی به گاه خستگی نماز شب را ترک نکند و در سخت‌ترین شرایط نیز خود را به اخلاق نیک بیاراید.
۶. صبر بر ترک رذایل: شایسته است صفات نکوهیده را، هر چند حرام نباشد، ترک نمود. برای مثال از شرکت در مجالس بیهوده، حتی اگر خالی از گناه باشد، دوری گزید.
۷. صبر بر سختی‌های کسب دانش: کسب دانش، مستلزم تلاش زیاد، و به جان خریدن سختی‌هاست. از زبان علم گفته‌اند: همه وجود خود را به من بده، تا بخشی از خود را به تو ببخشم. نیل مراتب بالای علمی، در گرو تلاش زیاد و خستگی ناپذیر است.
۸. صبر بر مداومت بر اعمال صالح: گاه شخص، کار نیکی را آغاز می‌کند، اما پس از مدت زمانی، بر اثر خستگی، یا دلایل دیگر، آن را ترک کرده و از ادامه باز می‌ماند. پیوستگی در اعمال نیک نیازمند روحیه صبر و استقامت است.
۹. صبر بر برادران دینی: خدای متعال انسان‌ها را با ویژگی‌های متفاوتی آفریده است. همان‌گونه که هیچ دو نفر از نظر ظاهری شباهت کامل ندارند، از نظر افکار، باورها و سلیقه نیز متفاوت بوده، با دیگری همسان نمی‌باشد. اختلاف بین افراد ممکن است زائیده اختلاف در مصلحت‌های شخصی، دیدگاه‌ها و نگرش‌ها، یا اختلاف در سلیقه و ذوق باشد. منظور از صبر بر برادر دینی آن است که در معاشرت با دیگران بر تفاوت‌های موجود بردباری کرد. بسیاری از درگیری‌ها و کشمکش‌ها در عدم پذیرش شخص مقابل ریشه دارد.
- افزایش آمار طلاق ناشی از عدم تحمل پذیری تفاوت‌هاست. هریک از زوجین

تمایل دارد دیگری کاملاً طبق خواسته‌ی او عمل نماید، حال آن که آنان برآمده از دو خاستگاه اجتماعی متفاوت بوده، دارای افکار، سلاقی و ویژگی‌های خاص خود می‌باشند؛ پس هریک از آن دو باید دیگری را همانگونه که هست پذیرفته، از درگیری دوری کند.

کسی که به تنهایی در جزیره‌ای دورافتاده زندگی می‌کند، می‌تواند افکار و نظریات خود را صد در صد عملی نماید؛ اما اگر در کنار شخص دیگری به سر برد، امکان عملی نمودن ۵۰ در صد از اندیشه‌های خود را از دست خواهد داد؛ اگر این جمع به سه نفر افزایش یافت، هر یک ۳۳ در صد حق اعمال نفوذ دارد و در ۶۷ در صد باقی مانده باید گذشت نموده، نظر دیگران را پذیرا شود.

امیر مؤمنان علیه السلام سعه صدر در برابر رفتارهای ناشایست دیگران و نرم‌خویی در برخورد با آنان را عامل انبوه شدن رشته‌های دوستی بیان می‌کند: «مَنْ لَانَ عُوْدُهُ كَثُفَتْ اَعْصَانُهُ»^۱ هر که را نهال خلق و خوی به بار بود، شاخ و بر او بسیار بود. در این تشبیه زیبا، اخلاق نیکو، منشأ گسترش روابط اجتماعی و برخورداری از جنبه‌ی حمایتی جامعه معرفی شده است.

از ویژگی‌های فضایل اخلاقی آن است که هر فضیلت پنجره‌ای رو به فضیلتی دیگر می‌گشاید؛ برای مثال صبر یک فضیلت است، اما زنجیره‌ای از فضائل دیگر هم چون علم، اخلاق، عمل، و تقوا را بدنبال دارد.^۲ شجاعت نیز زیر شاخه‌های متعددی دارد و شخصی که خود را به تمام زیر شاخه‌های شجاعت مزین نماید، از پایداری در مقابل شیطان، دشمن، هوای نفس و... نیز ترسی به خود راه ندهد، بنده مقرب در گاه احادیث می‌گردد.

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح؛ ص ۵۰۷.

۲. کسب علم، متخلق شدن به اخلاق نیک، دوری از گناه و مداومت بر اعمال خیر همگی نیازمند آراستگی به صبر است.

بازتاب ویژگی‌های روح؛ زهد بی‌نیازی است.

وَالزُّهْدُ ثَرَوَةٌ؛

و زهد ثروت است.

الزُّهْدُ: بی‌میلی و روی گردانی از چیزی؛^۱ و زاهد آن است که به آمد و رفت دنیا بی‌اعتنا باشد؛ کار کند، تلاش نماید، استفاده کند ولی در عین حال به دنیا بی‌اعتنا باشد.^۲ بشر توانمندی و ثروت را در گرو اندوخته‌ها و پس انداز بسیار می‌داند، اما امام علی (ع)، ثروت واقعی را در بی‌نیازی و بی‌میلی به دنیا می‌داند و ثروتمند و بی‌نیاز راستین آن است که در این زندگانی فانی زهد بورزد.

شخص توانمند، می‌تواند تمام نیازهای خود را به آسانی و بی‌هیچ مشکلی برآورد، از این رو ثروت نوعی احساس رضایتمندی و طیب خاطر را در شخص ایجاد می‌کند؛ اما شخص زاهد اصلاً احساس نیاز نمی‌کند که بخواهد در رفع آن بکوشد و به اصطلاح، سالبه بانتفاء موضوع^۳ است.

روایات متعددی در باب دنیا وارد شده که برخی به شدت دنیا را نکوهیده است، برای نمونه رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَطَالِبُهَا كِلَابٌ»؛ دنیا بسان مردار است و جویندگان آن بسان سگان» و امیرمؤمنان (ع) می‌فرماید: «وَاللَّهِ لَدُنِّيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خِنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْدُومٍ»؛ به خدا سوگند دنیای شما نزد من، از روده خوکی در دستان شخص جذامی پست‌تر است.»

۱. ترجمه مفردات راغب، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲. قاموس قران، ج ۳، ص ۱۸۳.

۳. سالبه به انتفاء موضوع: انتفاء از نفی می‌آید. سالبه به انتفاء موضوع، به معنای قضیه دال بر سلب محمول از موضوع

به دلیل عدم تحقق موضوع است.

۴. مصباح الشریعة، ص ۱۳۸.

۵. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۱۰.

از دیگر سو، سخنانی در نکوهش فقر و مباح بودن بهره‌برداری از دنیا وارد شده، برای نمونه رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا؛ نزدیک است که فقر به کفر بینجامد».^۱

قرآن کریم نیز بهره‌برداری از نعمت‌های حلال دنیا را مباح دانسته: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؛ بگو: چه کسی لباس‌هایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده، و خوردنی‌های خوش طعم را حرام کرده است؟»^۲ رهبانیت نیز در اسلام ممنوع، و برخی مراتب آن حرام و برخی درجات آن نکوهش شده است. چگونه می‌توان میان این دو دسته از روایات به ظاهر متناقض جمع کرد؟ در پاسخ باید گفت دنیا دارای دو بُعد است؛ گاه شخص تنها در اندیشه بهره‌بردن از نعمت‌ها و لذا ید زودگذر دنیاست و به آخرت توجهی ندارد؛ به عبارت دیگر، دنیا را برای خود دنیا می‌خواهد. این دنیا طلبی در روایات مورد مذمت قرار گرفته؛ چرا که دنیا، بسان آب دریاست و جست‌وجوی آن، نه تنها آدمی را سیراب نمی‌کند، که بر عطش او می‌افزاید.

اما گاه از دنیا پلی می‌سازد برای رسیدن به آخرت؛ اگر مالی می‌اندوزد، بدان روی است که از آن در مسیر خیر بهره‌گیرد؛ اگر به قدرتی دست می‌یازد از آن روست که به یاری مظلومان و مستضعفان به پا خیزد و آن را در مسیر آخرت هزینه کند. این نه دنیا که آخرت طلبی است.

حقیقت و دامنه زهد

زهد یک ویژگی درونی، و حقیقت آن، عدم دلبستگی است؛ چنان که گفته‌اند: «لیس الزهد أن لا تملك شیئا، بل الزهد أن لا يملكك شیء؛ زهد این نیست که چیزی در ملکیت نداشته باشی، بلکه آن است که نسبت به دارایی خویش احساس وابستگی

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۰۷ / باب الحسد.

۲. (۷) اعراف؛ ۳۲.

نکنی.» ممکن است شخصی از ثروت و امکانات زیادی بهره داشته باشد، اما قلبش بدان وابسته نبوده، هر آن آمادگی بخشش و انفاق آن را داشته باشد.

دامنه زهدورزی به امور مادی، هم‌چون متاع فانی دنیا، شهرت، ویژگی‌ها و رذایل اخلاقی، و توجه به دارایی دیگران محدود است، چنان که گفته‌اند: «مَنْ رَاقَبَ النَّاسَ مَاتَ غَمًّا؛ هر آن که همواره در جست‌وجو و اندیشه‌ی دیگران باشد، از غم نابود خواهد شد.»^۱

اما در امور معنوی هم چون طلب علم، اخلاق و کردار نیک و نسل خوب، نه تنها نباید زهد ورزید، بلکه برعکس باید رغبت نشان داد و در کسب هرچه بیشتر آن کوشید.

وابستگی به یک کتاب!

طلبه‌ای جوان سخت بیمار گشت و به لحظات احتضار رسید. دوستان در اطراف او حلقه زدند و شهادتین را به او تلقین کردند، ولی او از بیان شهادتین سرباز زد. خدا عزوجل بر او منت نهاد و به او فرصتی دوباره بخشید و حال او رو به بهبودی گذاشت. دوستان دلیل خود داریش را پرسیدند و او در پاسخ گفت: کتابی داشتم که به شدت بدان دلبسته بودم. در آن لحظات دشوار، شیطان بر من نمودار شد و مرا تهدید کرد که در صورت تلفظ شهادتین، کتاب را آتش می‌زند. همین دلبستگی مرا از بیان شهادتین واداشت.

ممکن است شخصی صدها هزار دارایی داشته باشد، ولی بدان دلبسته نباشد؛ درحالی که مجموع اموال دیگری تنها یک دلار باشد و قلبش در گرو همان مبلغ اندک باشد.

زاهدنما و کشکول!

گویند زاهدنمایی نام «ملا احمد نراقی» و کتاب «معراج السعاده» را شنید و او را فردی گوشه‌گیر پنداشت، به همین دلیل به ایشان ارادت بسیار پیدا کرد. روزی برای

۱. الطراز الأول و الكنز لما علیه من لغة العرب المعول، ج ۳، ص ۱۶۴.

دیدار ایشان به کاشان رفت و با کمال شگفتی ملا احمد را صاحب جلال و مکنّت یافت، و از آن روی که ایشان را با پندارهای ذهنی خود مغایر دید، نسبت به ایشان بدبین شد. در روز سوم بر آن شد تا به کربلا عزیمت نماید.

چون ملا احمد از تصمیم او آگاه گشت، گفت: من نیز قصد سفر به کربلا را دارم؛ می‌توانیم در این مسیر همراه باشیم.

زاهدنما پرسید: چند روز طول می‌کشد تا بار سفر ببندید؟

ایشان پاسخ داد: هم اکنون آماده هستم.

زاهد که تعجب نموده بود همراه با ملا رهسپار کربلا شد. وقتی به چند فرسخی قم رسیدند، برای رفع خستگی در کنار چشمه‌ای به استراحت پرداختند. مرد زاهدنما مغموم به نظر می‌رسید و به فکر فرو رفته بود؛ ملا احمد علت را جویا شد.

زاهد پاسخ داد: کشکول خود را در خانه شما جا گذاشته‌ام. نراقی فرمود: وقتی از کربلا برگشتیم، کشکولت را برمی‌داری.

زاهدنما گفت: نمی‌شود، من به کشکول خود خیلی علاقه‌مندم.

ملا احمد نراقی فرمود: آیا نمی‌توانی مدتی را بدون کشکول سپری کنی؟

او با ناراحتی پاسخ داد: من کشکول و تبرزین خود را می‌خواهم؛ پس آماده بازگشتن شد. ملا احمد نراقی فرمود: ای مرد! من به آن ریاست و شهرتی که مشاهده کردی، آنقدر وابسته نیستم که تو به کشکولت وابسته‌ای!^۱

بازتاب ویژگی‌های روح؛ پارسایی، سپر نفس

وَالْوَرَعُ جُنَّةٌ؛

و پرهیزکاری سپر است.

وَرَع: به معنای روی گردانی و فاصله گرفتن از گناه و ترسیدن است.^۱

جُنَّة: به معنای سپر و آن چه مایه ایمنی است.^۲

در این سخن، پارسایی به سپر تشبیه شده و هم چنان که سپر، جنگجو را از گزند تیر و شمشیر ایمن می‌دارد، دوری از گناه نیز مایه حفظ انسان از آسیب‌های اجتماعی، شخصی، سیاسی و... است. ورع نه تنها انسان پرهیزکار را از گذرگاه‌های دشوار آخرت می‌رهاند، بلکه وی را از آفات و خطرهای دنیا نیز نگاه می‌دارد چرا که بازتاب منفی گناه، در همین دنیا نیز گریبان‌گیر آدمی می‌شود. برای مثال نوشیدن شراب، باعث ایجاد اختلال در کارکرد اعصاب، قلب و ... می‌گردد؛ بی‌توجهی به چارچوب روابط زنان و مردان، یکی از عوامل سستی بنیان خانواده در عصر حاضر است؛ هم چنین کسانی که به طمع ثروت، شهرت یا پست اجتماعی، در برابر حاکم ظالم سر فرو می‌آورند، غافل از آنند که روزی خود در آتش این ظلم خواهند سوخت. افراد زیادی با حکومت بعث عراق همکاری نمودند. این همراهی، به افزایش سلطه صدام انجامید و سرانجام، همان کسانی را که دست یاری به سوی او دراز کردند، به ورطه نابودی کشاند. البته در فقه استثنایی با عنوان تقیه آمده که شرایط خاصی دارد و نباید آن را با همکاری با حکومت‌های خودکامه یکی دانست.

مصلحت سلوکی است یا در متعلق؟

در علم اصول موضوعی با عنوان «مصلحت سلوکی» و «مصلحت در متعلق»

۱. فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ج ۱، ص ۴۴۹.

۲. الجُنَّةُ الدرْع، و کل ما وَقَّاک. کتاب العین، ج ۶، ص ۲۰.

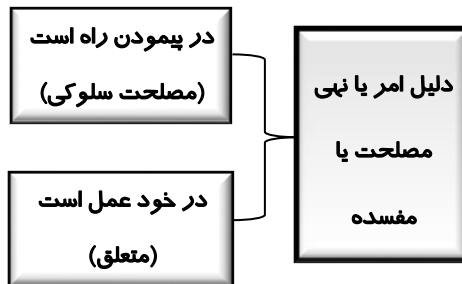
مطرح شده است. ابتدا با یک مثال، به اختصار به تبیین مفهوم این دو اصطلاح پرداخته، سپس به این پرسش پاسخ می‌دهیم که مصلحت پارسایی، مصلحتی سلوکی است یا مصلحت در متعلق آن است؟

از دیدگاه شیعه، مسلم است که احکام شریعت بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی است. حال پرسش این است که مصالح و مفاسد، متعلق به خود حکم است، یا در سلوک آن؟

به این معنا که در خود حکم، مصلحت یا مفسده‌ای بوده که بدان جهت، به آن امر شده یا مورد نهی قرار گرفته است؛ یا آن که مصلحت، در طریق و سلوک آن راه است؟

گاهی مصلحت، در سلوک است. برای مثال، زمانی که حضرت ابراهیم علیه السلام مأمور شد اسماعیل علیه السلام را ذبح کند، مصلحت در اجرای آن حکم نبود؛ چرا که اگر مصلحت در اجرای فرمان بود، حتماً محقق می‌شد؛ در این جریان، مصلحت در سلوک و پیمودن آن راه بود، تا بدین وسیله آن پیامبر بزرگ الهی مورد آزمون قرار بگیرد.

اصل آن است که مصلحت در متعلق است و در بیشتر احکام، مصلحت یا مفسده، به خود حکم تعلق می‌گیرد و مصلحت سلوکی معدود و نادر است. در حکمت مورد بحث نیز، امر به پارسایی، مصلحت در متعلق است.



پارسایی هم چون سپری انسان را از سقوط و انحطاط ایمن می‌دارد و ترک آن مفاسد و نتایج زیان باری را به دنبال دارد. ورع سپری است در برابر مفسده‌هایی که

بر ترک مأمور به مترتب است. برخی از مفسده‌های گناه، شناخته شده؛ اما ابعاد برخی دیگر از گناهان، بر بشر ناشناخته است، و بسیاری از ابعاد و زوایای بازتاب‌های منفی گناه و مفسده‌های آن، تنها پس از مرگ و درک تمام حقایق، بر انسان آشکار می‌گردد. بنا بر این، مصلحت پارسایی در متعلق آن است.

بازتاب ویژگی‌های روح؛ رضایت، بهترین هم نشین

وَنِعْمَ الْقَرِينُ الرَّضَا؛

و بهترین همنشین، رضایت و خشنودی است.

الْقَرِينُ: به معنای مصاحب، همراه، هم دم و مجاور است؛^۱

الرَّضَا: یعنی راضی بودن به قضا و تقدیرات الهی.

گاه شخص همسایه بدی دارد که او یا فرزندانش را با زبان و رفتار خود آزرده خاطر می‌سازد، از این رو در روایت تأکید شده که هنگام خرید منزل، در مورد همسایگان نیز پرس و جو شود، چرا که نیمی از سعادت در منزل و نیمی دیگر مرهون همسایگان نیک است. همسایه و دوست بد سوهان روح است و همسایه و همدم نیک، مایه آرامش خاطر.

ویژگی‌ها و خلق و خوی انسان نیز، بسان همدم و همراه روح‌اند. هم چنان که باید در انتخاب هم نشین دقت کافی داشت، در گزینش ویژگی‌های روحی، که همسایه و همدم روح به شمار می‌آیند، باید دقت زیادی به خرج داد. امام علی (ع) در این سخن، بهترین همدم روح را، رضایتمندی از قضا و قدر الهی می‌داند؛ و آنکس که راضی بودن به تقدیرات الهی را در خود نهادینه سازد، همدمی نیک برای خود برگزیده است.

آیا رضایت با تلاش برای بهبود شرایط، منافات دارد؟

روایات متعددی ما را به تلاش برای بهبود وضعیت خود فرا می‌خوانند. چگونه می‌توان بین این روایات و رضایت به مقدرات الهی جمع بست؟ آیا این سخن، به معنای تسلیم شدن در برابر سرنوشت و عدم تلاش برای تغییر شرایط است؟ پاسخ به سؤالات فوق منفی است. با مقایسه مجموع سخنان معصومین (علیهم‌السلام) چنین بر

۱. الْقَرِينُ: صاحبك الذی يُقَارَنُكَ: کتاب العین، ج ۵، ص ۱۴۰.

می‌آید که موقعیت پیش رو، دو گونه است:

* واقعیت خارجی قابل تغییر است.

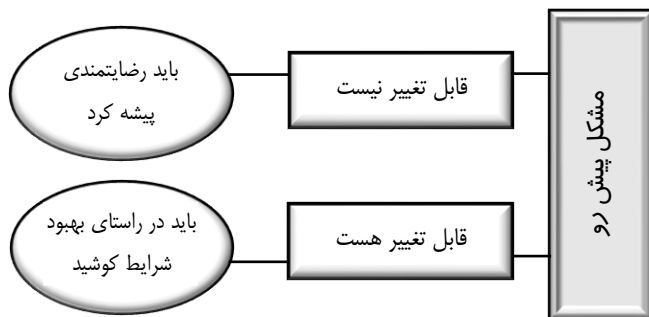
در این صورت شخص باید برای بهبود شرایط موجود تلاش کند، چرا که «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» خدا عزوجل حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند.^۱

هم چنان که برای کسب روزی، بسنده کردن به دعا کافی نیست و در کنار آن، باید کوشید، در دشواری‌هایی که با تلاش قابل تغییر است، دعا به تنهایی کافی نیست، بلکه باید در کنار دعا، تلاش نمود.

برای مثال شخصی که به علت کم صبری و عدم مدارا، دوستانش را از خود می‌راند، نباید به این شرایط رضایت دهد؛ بلکه باید در راستای پرورش روح خود و عادت دادن آن به صبر، بکوشد و واقعیت موجود و نهان خویش را از بد به نیک، و از نیکو به بهتر ارتقا دهد.

* در صورتی که واقعیت خارجی غیر قابل تغییر باشد

در این صورت باید جان را به تسلیم و رضایت آراست. برای مثال شخصی که عزیز خود را در حادثه‌ای ناگوار از دست داده، یا در رویدادی مبتلا به نقص عضو گشته، باید با پذیرش قلبی شرایط، خود را در جایگاه رضای به تقدیر، قرار دهد.



مقام صبر و مقام رضا

در فرهنگ سخنان اهل بیت علیهم السلام از دو مقوله صبر و رضا سخن گفته شده است. برای مثال در دعایی از خدا عز و جل خواستاریم که دو مقام صبر و رضا را به ما عطا کند: «وَأَرْزُقْنِي صَبْرًا عَلَىٰ بَلَائِكَ وَ رِضًا بِقَدَرِكَ؛^۱ و مرا صبری بر بلا، و رضایت به تقدیرت روزی کن.»

صبر یعنی مشکلات را بدون بی تابی و به تلخی پذیرفتن. انسان شکیا دندان روی جگر گذاشته، آه و ناله سر نمی دهد؛ اما رضا یعنی پذیرش مشکل بدون ناراحتی و با آغوش باز.

شخص صبور سختی مشکل را احساس می کند، مانند بیماری که خود را ناچار به خوردن داروی تلخ می بیند؛ اما انسان راضی چنان به تقدیر الهی دل سپرده که جز خوبی نمی بیند، دارو را می خورد اما چون آن را سودرسان می داند و سلامتی خود را در گرو آن می بیند، تلخی آن را احساس نمی کند.

شخص راضی را می توان به کسی تشبیه کرد که لذت علم را چشیده. چنین شخصی چنان شیفته دانش است که بسیاری از شب ها را تا صبح به درس و تحقیق می گذراند، بی آنکه سختی شب زنده داری را احساس کند. شخص راضی نیز از آن جا که تنها در اندیشه کسب رضای الهی است، تلخی و سختی مصیبت را احساس نمی کند.

رضایت مندی مقامی فراتر از صبر است. آراستگی به مقام رضا بدان معناست که شخص به مقام صبر نیز دست یازیده؛ اما بهره مندی از مقام صبر، مقام رضایت را به همراه ندارد. هم چنان که تحصیل در مقاطع تحصیلی بالا، به معنای آگاهی از محتوای دروس سطح پایین تر است، اما آن که در مقاطع تحصیلی پایین تر است، از محتوای دروس سطوح بالاتر آگاهی ندارد.

حکمت:

سه ضلع تکامل

(دانش، آداب و اندیشه)

الْعِلْمُ وَرِثَةُ كَرِيمَةٍ وَالْآدَابُ حُلٌّ مُجَدَّدَةٌ
وَالْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ

دانش میراثی است ارجمند و نفیس،

و آداب لباس‌هایی است فاخر و زینتی،

و اندیشه آئینه‌ای است شفاف

و صیقل داده شده.

سه ضلع تکامل: دانش، گران قدرترین میراث

الْعِلْمُ وَرَائَةُ كَرِيمَةٌ؛

دانش میراثی است ارجمند و نفیس.

تفاوت دانش و تفکر

در این فراز به رابطه میان دانش، آداب، و تفکر اشاره شده است. **دانش** به اطلاعاتی گفته می‌شود که در مغز ذخیره و نگهداری می‌شود؛ اما **تفکر** به معنای توانایی تحلیل اندوخته‌های ذهنی است. دانش ابزار اندیشه و به منزله‌ی مواد خامی است که برای تفکر به آن نیازمندیم. هر اندازه اندوخته‌های ذهنی بیشتر باشد، شخص از قدرت تفکر بالاتری برخوردار خواهد بود.

دستیابی به مرحله اجتهاد در صورتی میسر است که شخص از دانش کافی برخوردار باشد و از قواعد علم آگاهی کامل داشته باشد؛ و در عین حال از قدرت تفکر و اندیشه بالایی بهره‌مند باشد، به گونه‌ای که توانایی تطبیق این قوانین کلی را بر جزئیات داشته باشد.

اجتهاد بدون دستیابی به هر دو ویژگی تحقق نمی‌پذیرد. از معیارهای شناخت مرجع اعلم این است که از قواعد علمی آگاهی بالاتری داشته باشد؛ بر مسائل مشابه احاطه بیشتری داشته باشد؛ و نسبت به فهم عرفی آگاه‌تر باشد، چرا که فهم عرفی

توانایی تطبیق قواعد کلی بر جزئیات را بالا می‌برد. امروزه مسلمانان هم در زمینه‌ی دانش و هم در زمینه‌ی تفکر و اندیشه نیازمند تلاش و پیشرفتند. از آن جا که اسلام، تضمین کننده سعادت فرد در دنیا و آخرت است، تنها دانش دین، مد نظر نیست. بلکه دانش اندوزی در زمینه علوم دنیوی نیز واجب کفایی قلمداد شده، به گونه‌ای که اگر نیاز علمی جامعه تأمین نگردد، همگی مقصر و گناهکارند.

دین اسلام پیروان خود را به کسب دانش تشویق می‌نماید، اگر چه کسب آن، مستلزم سختی‌های زیاد، یا سفر به شهری دور دست باشد.^۱ متأسفانه با وجود سفارش‌های فراوان بر دانش اندوزی، شاهد واپس افتادن مسلمانان از قافله دانش، در هر دو زمینه دانش دنیوی و اخروی هستیم. یکی از عوامل پیشروی ژاپن آن است که با ورود تکنولوژی جدید به عرصه جهان، نخست در فراگیری آن می‌کوشند، و در گام دوم سعی می‌کنند نسخه‌ی بهتری از آن را ارائه دهند.

رابطه دانش، اندیشه و آداب

رابطه‌ی تنگاتنگی میان دانش، اندیشه و آداب وجود دارد. لازمه دانش، بهره داشتن از اندیشه و آراستگی به آداب است و دانشمند یا اندیشمند، اگر آراسته به ادب نباشد، ارزشی ندارد. چنان که شاعر می‌گوید:

و انما الامم الاخلاق ما بقیت فان هم ذهبت اخلاقهم ذهبوا^۲

۱. امام صادق (ع): «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِخَوْضِ اللَّجَجِ، وَ شَقِّ الْمُهْجِ؛ دانش را بجوید، هر چند با فرو رفتن در گرداب‌ها و در خطر افتادن جان‌ها همراه باشد.» نزهة الناظر و تنبيه الخاطر؛ ص ۱۰۸.

امیرمؤمنان (ع): «اطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِالصَّيْنِ؛ دانش را بجوید، اگر چه در چین باشد.» مصباح الشریعه، ص ۱۳.

۲. الفقه، الرأی العام و الاعلام، ص ۲۹۲.

۱. شعر منسوب به احمد شوقی؛ (۲۵ دسامبر ۱۸۶۸ - ۱۳ دسامبر ۱۹۳۲) یکی از شاعران بزرگ عرب‌زبان بود. او یک شاعر و دراماتیس‌ت اهل مصر و پیشگام ادبیات مدرن در آن کشور بود؛ که مهم‌ترین آنها نوشته‌هایی در قالب شعر حماسه‌ای به سبک ادبیات سنتی عربی بود.

«امت‌ها بر پایه‌ی اخلاق زنده‌اند؛ و چون اخلاق از میان آنان برتابد، نابود گردند.» آداب مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد و شامل بسیاری از شاخه‌های اخلاق چون فروتنی، صبر و ... است. ابلیس علی رغم دانش بسیار، چون از ادب تواضع بهره‌ای نبرده بود در وادی گمراهی افتاد. به گفته شاعر، اگر علم منهای تقوا، ارزشی داشت، ابلیس شریف‌ترین خلق خدا بود:

لو كان للعلم من دون التقى شرف لكان اشرف خلق الله ابليس^۱

به همان نسبت که دانش و اندیشه افزون می‌گردد، باید آراستگی به ادب بیشتر شود. علم راستین، روح تواضع و فروتنی را در شخص می‌پروراند، چرا که افق‌های جدیدی را به روی انسان می‌گشاید و خود را در برابر جهان هستی و آفریدگار قادر و علیمش، خرد و ناچیز انگارد.

سقراط را در واپسین لحظات زندگی پرسش شد: «در این عمر طولانی چه آموختی و چه تجربه کسب نمودی؟» پاسخ داد: «دانم که هیچ ندانم!»^۲
حضرت خضر و حضرت موسی علیه السلام به راهی می‌رفتند، گنجشکی با منقار کوچک خود، بر دستان حضرت موسی علیه السلام قطره ای نهاد. حضرت خضر علیه السلام خطاب به موسی علیه السلام گفت: این پرنده می‌گوید: دانش شما دو تن در برابر دانش وصی پیامبری که در آخر الزمان خواهد آمد، چون قطره آب است در برابر این دریا.^۳

دو بال علم و عمل

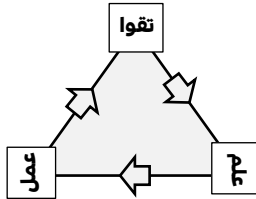
لازم به اشاره است که دانش، به تنهایی کافی نیست، بلکه لازم است طالب علم، در زمینه‌های عمل خیر نیز تلاش کند. شخص فعال در زمینه امور خیری و فعالیت‌های اجتماعی نیز باید زمانی را به دانش اندوزی اختصاص دهد؛ تا همزمان

۱. حلیة الصالحین، ص ۳۷۱.

۲. العقائد الاسلامیة، آیت الله سید محمد شیرازی رحمته، ص ۱۱۶.

۳. الصراط المستقیم، الی مستحقّی التقدیم، ج ۱، ص ۲۲۷.

در هر دو زمینه رشد کند، و فشار کار سبب دل‌زدگی و خستگی او نشود.
به عبارت دیگر باید سه ضلع مثلث پیشرفت را - که شامل علم، عمل و تقواست -
هم‌زمان در درون خود پروراند.



علم، بهترین میراث

وَرَاثَةُ: به معنای ارث و انتقال مال از کسی به دیگری، بدون پیمان یا عقد قرارداد است.^۱

در این فرمایش، گرانقدرترین میراث، دانش قلمداد شده؛ به این معنا که:
**پر ارزش‌ترین یادگاری که از دیگری به ما به ارث می‌رسد، دانش است؛
و نیکوترین چیزی که برای فرزندان و دوستانمان بر جای می‌گذاریم نیز دانش است.**

بسیاری از والدین توجه کاملی به تغذیه، پوشاک، تندرستی و سلامت فرزندان‌شان دارند، اما به نیازهای روحی و معنوی فرزند توجه کامل ندارند؛ در حالی که نیازهای روحی، نیازمند توجه و اهمیت بیشتری است. برخی از خرید کتاب، که غذای روح است، به دلیل بهایی که آن را گزاف می‌پندارند، خودداری می‌ورزند.
یکی از دلایل ضعف و واپس‌گرایی امروز مسلمانان، پایین بودن آمار مطالعه است، رئیس سازمان کتابخانه ملی ایران، در اردیبهشت ۸۷ گفت: «هر شهروند ایرانی در شبانه روز تنها دو دقیقه از وقت خود را به خواندن کتاب اختصاص می‌دهد که این میزان در مقایسه با کشورهای توسعه یافته همانند ژاپن و یا انگلیس که سرانه مطالعه در حدود ۹۰ دقیقه در روز است و یا در مقایسه با کشورهای در حال

۱. ترجمه مفردات راغب، ج ۵، ص ۴۳۸.

توسعه‌ای همانند ترکیه یا مالزی که این عدد نزدیک به ۵۵ دقیقه در روز است، یک فاجعه است.^۱

در ژوئن سال ۱۹۶۷ اعراب شکست سختی از اسرائیل خوردند.^۲ پیش از آن یهودیان طرح پیروزی خود را چاپ و منتشر کرده بودند. با وجود در دسترس بودن کتاب، کسی آن را نخوانده بود! در همان زمان، برخی منتقدان «موشه دایان» وزیر دفاع اسرائیل را به دلیل پرده برداشتن از این اسرار، مورد نقد قرار دادند. وی در پاسخ گفته بود: «مطمئن باشید که عرب‌ها نمی‌خوانند! و اگر بخوانند نمی‌فهمند! و اگر بفهمند عمل نمی‌کنند!»^۳ و این حقیقتی است تلخ!

کتاب‌های نخوانده!

یکی از اندیشمندان مدت‌ها در جست‌وجوی کتابی بود.^۴ پس از مدتی، نسخه‌ای از آن را در بساط دستفروشی یافت. در همان زمان، شخص دیگری نیز در کنار دستفروش، خواستار آن کتاب بود و برای آنکه کتاب را از آن خود کند، قیمت بالاتری پیشنهاد داد. رقابت بر سر تصاحب کتاب و ارائه پیشنهادهای بیشتر تا آنجا ادامه یافت که عالم، توان پرداخت قیمت را در خود ندید و گوی سبقت را به

۱. علی زمانیان؛ ایران، جامعه بی‌مطالعه. آفتاب نیوز.

۲. جنگ شش‌روزه ۱۹۶۷ نبردی بود که از ۵ ژوئن تا ۱۰ ژوئن ۱۹۶۷ میان اسرائیل و کشورهای عربی مصر، سوریه، و اردن رخ داد و با پیروزی مطلق اسرائیل به پایان رسید. این نبرد نقطه اوج بحرانی بود که از تاریخ ۱۵ مه تا ۱۲ ژوئن ۱۹۶۷ به درازا انجامید و در آن اسرائیل با شکست ارتش چند کشور عربی قسمتی از خاک آنها را تصرف کرد.

این جنگ با حمله هوایی ناگهانی اسرائیلی به پایگاه‌های هوایی مصر در ۵ ژوئن ۱۹۶۷ آغاز شد و اسرائیل طی ۶ روز موفق شد تا کنترل نوار غزه و صحرای سینا را از مصر، قدس شرقی و کرانه باختری رود اردن را از اردن و بلندی‌های جولان را از سوریه خارج کند. کشورهای عربی همچون عراق، عربستان سعودی، تونس، سودان، مراکش، الجزایر، لیبی و کویت نیز به اسرائیل اعلام جنگ داده و با اعزام نیروهای کمکی به یاری اردن، مصر و سوریه شتافتند. نتایج این جنگ در ساخت ژئوپلیتیک منطقه تأثیر گذار بوده است.

wikipedia.org

۳. قابل دسترسی در لینک زیر: <http://www.startimes.com/?t=34621148>

۴. این جریان مربوط به زمانی است که کتاب‌ها به صورت خطی و بسیار کمیاب بود.

خریدار دوم واگذار کرد، اما با خود اندیشید که شاید او دانشمندی بزرگی است که این چنین به خرید کتاب اصرار می‌ورزد، از این رو دلیل خرید کتاب را جویا شد. آن شخص گفت: کتابخانه‌ای از پدر به ارث برده‌ام که در آن، جای یک کتاب خالی است و این کتاب دقیقاً جای خالی مانده را پر می‌کند و می‌خواهم با خرید آن، کتابخانه را تکمیل نمایم! و به گفته‌ی شاعر:

و عند الشيخ كتب من ابيه مسطره و لكن ما قراها

کتاب‌هایی دارد که از پدر به وی رسیده، آنها را در کنار یکدیگر چیده ولی مطالعه نکرده!

سه ضلع تکامل؛ آداب، لباس فاخر روح

وَالْآدَابُ حُلُّ مُجَدَّدَةٍ؛

و آداب لباس‌هایی است فاخر و زینتی.

حُلُّ جمع حَلَّة، و به معنای جامه‌ی نو یا جامه‌ای است که تمام بدن را بپوشاند.^۱ هم چنان که حله، زینده‌ی جسم است، آداب، لباس روح و زینده‌ی آن است! آداب تنها یک جامه فاخر نیست، بلکه هر یک از زیرشاخه‌های ادب به منزله‌ی یک پیراهن و جامه فاخر و نو است. شجاعت، غیرت بجا، صبر، حیا و دیگر فضایل، هر کدام هم چون جامه‌ی فاخری، روح را زینت می‌بخشد.

آداب شرعی و آداب عرفی

آداب در این سخن، هم آداب شرعی را در برمی‌گیرد، و هم آداب اجتماعی که مورد تأیید شرع قرار گرفته. به عبارت دیگر، آداب دو گونه است:

الف- آداب شرعی: آدابی که از ابتدا توسط شرع پایه‌گذاری شده، هم چون آداب سخن گفتن با خدا ﷻ که در قالب نماز تشریع شده؛ یا آدابی که شرع به بیان آن پرداخته، مانند صبر، تواضع و سعه صدر.

ب- آداب عرفی: آدابی است که در جامعه وجود داشته، ولی شارع آن را پذیرفته و بر آن مهر تأیید زده است، برای مثال از گذشته‌های بسیار دور خرید و فروش بین مردم انجام می‌شد، و اسلام به آن رنگ شرعیت داد: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ؛ خدا خرید و فروش را حلال کرده است».^۲

هم چنین در هر جامعه‌ای، آداب خاصی در نشست و برخاست، برخورد با دیگران، روش سخن گفتن و ... حاکم است که لزوماً در شرع مورد تبیین قرار

۱. فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ج ۱، ص ۳۴۰.

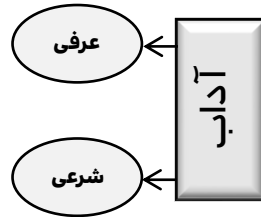
۲. (۲) بقره؛ ۲۷۵.

نگرفته است.

رعایت این نوع آداب، در صورتی که با مبانی و آداب دینی در تضاد نباشد، زینت بخش انسان است و بر وقار و منزلت اجتماعی انسان می‌افزاید. در سخنی منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام چنین آمده:

حُسَيْنٌ إِذَا كُنْتَ فِي بَلَدَةٍ غَرِيْبًا فَعَاشِرُ بَادِيَةِهَا^۱

«فرزندم اگر در شهری غریب بودی، به آداب آن شهر معاشرت نما»



آداب، جامه‌ای همیشه‌نو

امام علیه السلام آداب را جامه‌هایی «مُجَدَّدَةٌ» توصیف نموده است. مُجَدَّدَةٌ در باب تفعیل است و در این وزن، معنا افزوده می‌گردد. به این معنا که هر لحظه و آن، در حال جدید شدن و نو شدن است و فرسودگی و کهنگی در آن راه ندارد. جامه، هر اندازه که زیبا و نو باشد، پس از مدتی، کهنه و فرسوده می‌گردد؛ اما آداب لباس زیبایی است بر پیکر روح که همیشه تازگی خود را حفظ نموده، هیچ گاه کهنه نمی‌گردد.

برای مثال آنکه به زینت تواضع، مهربانی، خدمت به خلق و... آراسته است، نه تنها برای مردم خسته کننده نیست، بلکه روز به روز از محبوبیت بیشتری نزد آنان بهره‌مند می‌شود.

۱. دیوان منسوب به امیر مؤمنان علیه السلام، ۴۹ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶.

زیرشاخه‌های ادب

ادب مجموعه‌ای گسترده است که به برخی زیر شاخه‌های آن اشاره می‌شود:

- ادب در سخن گفتن با خدا و رسولان الهی ﷺ:

- ادب در برابر امامان معصوم ﷺ:

ما در برابر بزرگان دین، موظف به رعایت ادب و حفظ حرمت در هر حالی هستیم. برخی به گاه مشکلات و گرفتاری، امامان علیهم‌السلام را مورد ملامت قرار می‌دهند، یا به شیوه‌ای گستاخانه با آنان سخن می‌گویند که نشان از ادب و معرفت اندک دارد. در مقابل، در آوردن کفش در صحن شریف حرم اولیاء الهی نوعی اظهار ادب و ارادت به محضر آن بزرگواران است و به فرموده‌ی قرآن کریم: «اخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»؛ کفش‌هایت را بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس طوی هستی.^۱

- ادب در مقابل والدین:

دین اسلام، بر جایگاه والدین تأکید ویژه‌ای دارد، و آنان را از کاربرد کلمه‌ای به کوچکی اف نیز نهی نموده: «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُف»؛ به آنها اف نگو.^۲ فرزندان باید در برابر والدین خود احترام و ادب را رعایت کنند.

- ادب خواهران و برادران در برابر یکدیگر:

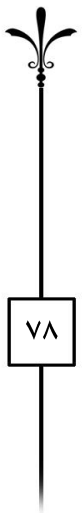
بنا بر ضرب المثلی رایج، پابندی به آداب در میان دوستداران ضرورتی ندارد: «بین الاحباب تسقط الآداب»؛ میان دوستان آداب ساقط می‌شود. چنین پنداری صحیح نیست، بلکه در رابطه با دوستان و خویشان، آراستگی به زیور ادب و احترام، اهمیت بیشتری دارد.

۱. (۲۰) طه؛ ۱۲.

۲. (۱۷) اسراء؛ ۲۳.

- ادب در برابر دشمن؛

امیر مؤمنان علیه السلام در نگاشته‌ای به اهل بصره می‌نویسند: «فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكُمْ، وَ رَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدْبِرِكُمْ، وَ قَبِلْتُ مِنْ مُقْبِلِكُمْ؛ مجرم شما را بخشیدم، شمشیر را از گریختگان برداشتم و عذر روی آورندگان شما را پذیرفتم.»^۱ مسلمان راستین حتی در برخورد با دشمن و در میدان کارزار، به ادب، شرافت و انسانیت آراسته است.



۱. الغارات (ط - الحديثه)، ج ۲، ص ۳۷۳.

سه ضلع تکامل؛ اندیشه: آیینی حقیقت نما

وَالْفُكْرُ مِرْأَةً صَافِيَةً؛

و اندیشه آئینه‌ای است شفاف و صیقل داده شده.

مِرْأَةٌ: به معنای آینه است^۱ و صَافِيَةً یعنی شفاف و روشن.

هم چنان که آینه شخص را به عیوب ظاهری خود آگاه می‌سازد، تفکر و اندیشه نیز کاستی‌های روح و عیوب باطن را به نمایش می‌گذارد. آیینی غبار آلود و زنگار گرفته، نمایی تار و نادرست از انسان به نمایش می‌گذارد؛ و برای داشتن تصویری شفاف و واقعی، ناچار به غبارروبی از آن هستیم. تفکر نیز آن گاه حقیقت روح را آشکار می‌سازد که از موانع پیراسته باشد، برخی از این موانع عبارتند از: هوای نفس، شهوت‌ها، احساسات منفی مانند خشم و ترس و

فکر آمیخته با چنین موانعی چون آینه زنگار گرفته است و برای آنکه حقیقت را جلوه گر شود، باید آن را از قید و بند، رهاوند. پیراستگی تفکر از موانع روحی، کاری بس دشوار، و در عین حال ارزشمند است.

تفکر به هنگام غلبه احساسات منفی همچون خشم و غم، نتیجه مثبتی در پی ندارد. هنگام تفکر و اندیشه، باید از تمام حالات روحی منفی به دور بود تا بتوان تصمیم درستی را اتخاذ کرد. گاه شخص در اوج خشم، تصمیم می‌گیرد یا سخنی بر زبان جاری می‌کند که بعد به شدت پشیمان می‌شود. از این رو در روایات سفارش شده که شخص در هنگام خشم، موقعیت و حالت خود را تغییر دهد تا شراره‌های خشم فروکش نماید.

قدرت اندیشه باید بر احساسات چیره باشد و بر آن رهبری کند، نه آنکه تحت تأثیر احساسات و زیر سلطه آن باشد. تفکر شمشیری دو لبه است: اگر زمام امور را در دست گیرد و رهبر باشد، به سوی خیر و نیکی رهنمون می‌شود؛ اما اگر فرمانبردار احساسات گردد، گاه انسان را تا مرز دوزخ پیش می‌برد.

۱. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۱۳۱

اگر پیش از انجام هر کار، در مورد آن به خوبی اندیشیده و جنبه‌های مختلف آن را مورد ارزیابی قرار دهیم، درصد موفقیت افزایش یافته و با خطرات کمتری رو در رو می‌شویم. برای نمونه:

- **در پیچ و خم‌های زندگی** باید از نیروی فکر بهره برد تا بتوان تصمیم بهتری گرفت.
- دقایقی تفکر و تأمل **پیش از انجام هر کار** یهوده‌ای موجب انصراف شخص خواهد شد.

- تفکر و برنامه‌ریزی **پیش از انجام عمل خیر** نتایج بهتری به بار خواهد آورد.
- لحظاتی تأمل و اندیشه **پیش از انجام گناه** مانع از انجام آن است؛
امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: «اذْكُرُوا انْقِطَاعَ اللَّذَاتِ وَبَقَاءَ التَّعَاتِ»^۱ به پایان رسیدن خوشی‌ها و برجای ماندن عواقب ناگوارشان را همواره به یاد داشته باشید.
هر اندازه که نفس از قید و بندها رهاتر باشد، لجام گسیخته‌تر می‌گردد؛ و هر چه با موانع و محدودیت‌های بیشتری روبرو شود، بیش از پیش تحت کنترل و اختیار انسان خواهد بود. اگر چه آدمی در مخالفت با هوای نفس، با مقاومت آن رو در رو می‌شود، اما در صورت ایستادگی، تسلیم می‌شود. افسار خود را به دست نفس سپردن، تباهی و نابودی را به دنبال دارد. (هم چنان که سپردن افسار زندگی به دست مشاوران غیر نیکو، هم چون بخیل، ترسو و حریص، نیز آسیب رسان است).^۲

- هم چنین باید همواره زمانی را به اندیشه و برنامه‌ریزی **برای آینده جهان اسلام** اختصاص داد. دشمن از هر سو ما را احاطه نموده، فکر نابودی ثروت‌های معنوی و ذخایر فکری و عقیدتی ما را در سر می‌پرورند. در این شرایط بر مسلمانان است که به هوش باشند و برای آینده جهان اسلام برنامه‌ریزی کنند، زیرا بدون بهره‌برداری از

۱. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۵۵۳.

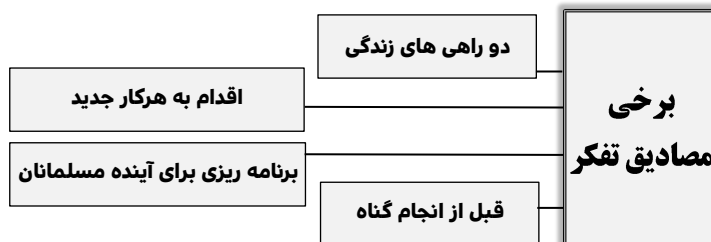
۲. لَا تُدْخِلَنَّ فِي مَشُورَتِكَ بَخِيلًا يَغْدِلُ بِكَ عَنِ الْفَضْلِ وَ يَعِدُّكَ الْفَقْرَ وَلَا جَبَانًا يَضْعِفُكَ عَنِ الْأُمُورِ وَلَا حَرِيصًا يَزِيغُ لَكَ الشَّرَّ بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبَخْلَ وَالْجُبْنَ وَالْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّى يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ. نهج البلاغه (صبحی صالح)،

ص ۴۳۰. و من کتاب له (علیه السلام) کتبه للأشتر النخعی رحمه الله لما ولاه علی مصر.

قدرت تفکر و برنامه‌ریزی، شکست در این نبرد حتمی است. همان‌گونه که ۵ متر دید برای راننده کافی نیست بلکه باید حداقل ۱۰۰ متر دید داشته باشد تا بتواند بر موانع پیش رو غلبه یابد، برای اجرای هر طرح و برنامه‌ای، نیازمند اندیشه و برنامه‌ریزی هستیم و تفکر بسان آینه شفاف است که می‌تواند نمایشگر حقایق باشد. یکی از سیاستمداران بریتانیایی در مورد شیوه برنامه‌ریزی برای آینده گفته بود: «مسلمانان برای آینده خود هیچ برنامه‌ای ندارند؛ اتحاد جماهیر شوروی برای ده سال آینده برنامه‌ریزی می‌کند؛ آمریکا برای پنجاه سال و ما (انگلیس) برای ۳۰۰ سال آینده برنامه‌ریزی می‌کنیم.»

دیگری گفته بود ما درهای پناهندگی را به روی مسلمانان گشودیم تا بر آنان سلطه یابیم، پدران صد در صد برای خود هستند، فرزندان ۵۰ درصد به ما تعلق دارند و ۵۰ درصد به والدین و دینشان، اما نسل دوم (نوه‌ها) صد درصد برای ما هستند. چرا که محیط تأثیر بزرگی بر باورها و شیوه نگرش و عملکرد آدمی دارد.

برای بهبود وضعیت جامعه اسلامی، نیازمند آنیم که در مورد آینده فکر کنیم، با شناسایی نقاط قوت و نقاط ضعف، در راستای بهبود شرایط بکوشیم؛ اهداف را مشخص سازیم و برای رسیدن به آن اهداف و استفاده‌ی بهینه از فرصت‌های پیش رو، برنامه‌ریزی نماییم؛ احتمالات مختلف و شرایط اضطراری را مد نظر قرار دهیم و برای خطرهای و موانع احتمالی نیز برنامه داشته باشیم.^۱



۱. اشاره به ۴ اصل مدیریتی که در قانون swot مورد بررسی قرار گرفته است.

W=weakness: نقاط ضعف؛

T=threaten: تهدیدها.

S=strength: نقاط قوت؛

O=opportunities: فرصت‌ها؛

حکمت ۶:

صدقه و باز خورد عمل

الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجٍ وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ
فِي عَاجِلِهِمْ نُصَبُ أَعْيُنِهِمْ
فِي [أَجَلِهِمْ] أَجَالِهِمْ؛

صدقه دارویی مؤثر و شفابخش است،
و کردار بندگان در آخرت مقابل
چشمانشان قرار می گیرد.

الف- صدقه دارویی تأثیر گذار

الصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجٍ؛

صدقه دارویی است شفا بخش و تأثیر گذار.

صَدَقَه از صدق مشتق شده که به معنای راستی می باشد؛ بر این اساس عملی صدقه به شمار می رود که در آن، نیت انسان منزله از هر گونه ناراستی، ریا و سمعه بوده و هدف از انجام آن، تنها نزدیکی به خدای سبحان باشد.

معنا و مفهوم صدقه

هرگاه سخن از صدقه به میان می آید، پرداخت مبلغی پول در ذهن تداعی می شود، در حالی که صدقه مفهوم گسترده تری دارد و بنا بر روایات، هر کار نیکی را در برمی گیرد: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ؛ هر کار نیکی، صدقه است.»^۱

برای مثال برداشتن مانعی از مسیر عبور و مرور مردم، تعلیم، تدریس، وعظ و سخنرانی، فرستادن صلوات و اهدای ثواب آن به درگذشتگان، اصلاح ذات البین و هر عمل نیک دیگری صدقه به شمار می آید و اثری که بر صدقه مادی مترتب است، بر اعمال مزبور نیز حکم فرماست.

۱. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا (عليه السلام)، ص ۳۷۳، ۱۰۳.

از جمله آثار صدقه، دفع بلا^۱ و طولانی نمودن عمر است و این آثار بر تمامی اعمال نیک مترتب است و از آن جا که شخص مؤمن زیرک و داناست،^۲ پیش از انجام هر کار خیری نیت صدقه می کند.

از دیگر آثار صدقه، که در این حکمت به آن اشاره شده، ویژگی شفاعتی آن است که با توجه به معنایی که از صدقه گذشت، زمانی این اثر محقق می شود که خالصانه انجام شده باشد. اگر چه گاه عمل خیری که آغشته به مقاصد غیر خدایی است نیز از آن روی که دعای خیر نیازمندان را به همراه دارد، بلا را دور می گرداند.

صدقه و دفع بلا

مردی یهودی از کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گذشت و به عنوان سلام گفت : «الَسَّامُ عَلَيْكَ» (که به معنای نفرین و طلب مرگ برای مخاطب است). حضرت صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمودند : «عَلَيْكَ». اصحاب که متوجه ظرافت پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله نشدند، عرض کردند یهودی برای شما آرزوی مرگ کرد. حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: من نیز با پاسخ «علیک» نفرینش را به خودش برگرداندم؛ سپس فرمودند: این شخص با نیش ماری سیاه در صحرا کشته می شود، اما طولی نکشید که یهودی با کوله باری از هیزم برگشت.

اصحاب با نگاهی پرسش گر به پیامبر صلی الله علیه و آله نگریستند. حضرت صلی الله علیه و آله از یهودی خواستند که پشته هیزمش را بگشاید؛ به ناگاه ماری سیاه در میان هیزم ها نمایان گشت که تکه چوبی را به دندان گرفته بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به مرد یهودی ۱. «الْصَّدَقَةُ تَدْفَعُ الْبَلَاءَ وَ هِيَ أَتَجَحُّ دَوَاءً وَ تَدْفَعُ الْقَضَاءَ وَ قَدْ أَبْرَمَ إِبْرَاهِمُ بَحَارَ الْأَنْوَارِ (ط - بیروت)، ج ۹۳، ص ۱۳۷، باب ۱۴ فضل الصدقة و أنواعها»

۲. اشاره به فرمایش: الْمُؤْمِنُ كَيْسٌ فَطِنٌ حَذِرٌ. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۴، ص ۳۰۷، باب ۱۴ علامات المؤمن و صفاته.

فرمودند: در صحرا به غیر از جمع آوری هیزم چه کردی؟ عرض کرد: دو نان به همراه داشتم که یکی را به فقیری بخشیدم.

پیامبر ﷺ فرمودند: این مار مأمور گرفتن جان وی بود، ولی به دلیل انفاق، مرگ او به تأخیر افتاد. سپس فرمودند: «إِنَّ الصَّدَقَةَ تَدْفَعُ مِيتَةَ السُّوءِ عَنِ الْإِنْسَانِ؛ صدقه و انفاق، مرگ بد را از انسان دفع می‌کند.»^۱

صدقه، عامل غیبی تحقق خواسته‌ها

در جهان دو رشته اسباب حاکم است: اسباب و مسببات مادی؛ و اسباب و مسببات غیبی.

برای رسیدن به مراد و مقصود، گاه تنها یکی از اسباب کفایت می‌کند و گاه به هر دو سبب مادی و غیبی نیاز است. به عبارت دیگر گاه یکی از این دو سبب (مادی و معنوی) به منزله‌ی مقتضی^۲ است و برای دست یابی به علت تامه^۳ باید هر دو را احراز کرد. برای مثال:

- شخص بیمار برای بازیافت سلامت خود باید هم به اسباب مادی دست‌آویز شود (مراجعه به پزشک و مصرف دارو)؛ و هم باید به اسباب معنوی چنگ زند (پرداخت صدقه).

- آنکه در وادی علم گام برمی‌دارد، برای کسب موفقیت، علاوه بر تلاش مداوم و خستگی ناپذیر که سبب مادی به شمار می‌آید؛ باید به اسباب معنوی و غیبی نیز، چون توسل، دعا و خودسازی چنگ زند تا خدا عزوجل نور دانش را به قلب او بتاباند. بنابراین هیچ یک به تنهایی راهگشا نبوده و برای کسب علم به هر دوی این اسباب

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۴، ص ۵، باب أن الصدقة تدفع البلاء.

۲. مقتضی، یعنی امری که در صورت وجود شرط و عدم مانع، وجود معلول را افافه می‌نماید؛ برای مثال وجود نفت، کبریت و هیزم، مقتضی به وجود آمدن آتش است، البته به شرطی که مانعی، مانند وزش باد شدید یا تر بودن هیزم، وجود نداشته باشد.

۳. علت تامه یعنی مجموعه علت‌هایی که در به وجود آمدن معلول، نقش دارند.

نیاز است.

در فرمایش دیگری می‌خوانیم: «دَاوُوا مَرَضَاكُمْ بِالصَّدَقَةِ؛ بيماران خود را با صدقه درمان کنید.»^۱ نیز فرموده‌اند: «الصدقة لما تصدق له؛ صدقه بر آن است که نیت کرده‌اند.» گاه شخص به نیت دفع بلا، بیماری، مکر دشمن و ... صدقه می‌دهد. همان نیتی که نموده محقق می‌گردد، چنان که در آب زمزم نیز این فرمایش گفته شده است.^۲

آیا این سخن مفهوم دارد؟

از جمله مباحث علم اصول، بحث مفهوم و منطوق است.^۳ **منطوق** عبارت است از معنایی که مستقیماً از کلام فهمیده می‌شود و موضوع آن در جمله ذکر شده است و **مفهوم** عبارت است از معنایی که در کلام بیان نشده، ولی با توجه به ساختمان ترکیبی آن فهمیده می‌شود. برای مثال اگر گفته شود «إِنْ جَاءَكَ زَيْدٌ فَأَكْرِمَهُ»، منطوق جمله مذکور آن است که در صورت آمدن زید، اکرام او واجب است ولی مفهومش می‌شود: اگر زید نیاید اکرامش واجب نیست.

آیا کلام امام علیه السلام در حکمت مورد بحث، مفهوم دارد؟ به این معنا که درمانگری و رفع مشکلات در صدقه منحصر است؟ و تنها صدقه است که چون دارویی شفا بخش عمل می‌کند؟

در پاسخ باید گفت که چنین نیست و درمانگری و رفع مشکلات در صدقه منحصر نیست. ممکن است موارد دیگری نیز چنین نتیجه‌ای به دنبال داشته باشد.

۱. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۴، ص ۳، باب فضل الصدقة.

۲. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَاءٌ زَمْزَمٌ لِمَا شُرِبَ لَهُ.» تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۶، ص ۳۲۶ و طب الأئمة عليهم السلام، ص ۵۲.

۳. بحث مفهوم و منطوق در مبحث الفاظ کتاب های اصول فقه مطرح می‌گردد و از مباحث مربوط به دلالت الفاظ است.

برای مثال در دعای کمیل، نام و یاد خدا ﷻ در مانگر و شفا بخش معرفی شده: «يَا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَذِكْرُهُ شِفَاءٌ؛ ای آن که نامش دوا و یادش شفاست»^۱ و امیرمؤمنان (علیه السلام) در خطبه متقین، قرآن کریم را عاملی معرفی می کند که متقین به وسیله آن، دردهای خود را درمان می کنند.^۲

۱. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۳۶۱.

۲. «تَالَيْنَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلَوْنَهَا تَرْتِيلًا يُخَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ؛ قرآن را شمرده و با تدبیر تلاوت می کنند، با آن جان خویش را محزون می سازند و داروی درد خود را از آن می گیرند.»

ب. بازتاب عمل

وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ نُصَبُ أَعْيُنِهِمْ فِي [أَجَلِهِمْ] أَجَالِهِمْ؛

و کردار بندگان در آخرت مقابل چشمانشان قرار می گیرد.

عَاجِلٌ ضد آجَل است؛ که گاه به معنای دیر یا زود است؛^۱ به دنیا عَاجِل و به

آخرت آجَل گفته می شود.^۲

نُصَبُ به معنای بر پا داشتن است.^۳

یکی از مباحث مطرح شده در علم کلام، بحث تجسّم اعمال است. خلاصه این بحث آن است که آن چه آدمی در روز قیامت با آن رو در رو می شود، اثر و نتیجه عمل او نیست، بلکه خودِ عمل است که در صورت و قالب حقیقی اش، نمودار شده است. به عبارت دیگر، اعمال نیک شخص، در قالب های زیبایی چون نعمت های بهشتی جلوه گر می گردد؛ و اعمال ناپسند او در قالب عذاب های دوزخی.

هم چنان که با قطعه ای گِل، می توان تندیس های مختلفی ساخت و آن را به صورت های مختلف شکل داد، عمل انسان نیز به صورت های مختلف شکل می یابد. تجسّم اعمال نه تنها در قیامت که در قبر، برزخ و این دنیا نیز محقق می گردد. در فیزیک، در مبحث «بقای جرم-انرژی»^۴ بیان شده که ماده از بین نمی رود، بلکه تنها تغییر شکل داده، به انرژی تبدیل می گردد. بر اساس این قانون، هر سخنی که بر زبان جاری می سازیم به انرژی تغییر شکل داده، امواجی از خود ساطع می کند که در فضا

۱. فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ص ۵۹۳.

۲. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۲۶.

۳. قاموس قرآن، ج ۷، ص ۶۸.

۴. قانون بقای جرم-انرژی: بر اساس این قانون هرگاه تغییری در مقدار جرم صورت گیرد، این تغییر به وسیله تغییر انرژی جبران می شود. به عنوان مثال اگر جرم کاهش یابد، در این صورت به اندازه تغییر جرم انرژی تولید می شود و برعکس، اگر جرم افزایش یابد، مقداری انرژی به جرم تبدیل شده است. هم ارزی بین جرم و انرژی اولین بار توسط اینشتن در نظریه نسبیت بیان شد. در مورد تبدیلات هسته ای نیز هم ارزی بین جرم و انرژی حاکم است.

ثابت می ماند و از بین نمی رود. امروزه دانشمندان بر آنند با ساخت دستگاه‌هایی، انرژی را بار دیگر به ماده مبدل سازند.

عمل آدمی نیز از بین نمی رود، و پاداش یا عذاب، همان عمل انسان است، منتها در شکل و صورتی دیگر.^۱ شاید بتوان گفت حکمت مورد بحث، به این مسأله اشاره دارد. برای تقریب این مفهوم به ذهن، از دو مثال مادی بهره می گیریم:

۱. «یکی از اشکال‌هایی که بر مسأله خلود در آتش جهنم وارد شده است، این است که تناسبی بین کیفر و جرم نیست؛ برای مثال بشری که ۵۰ سال زندگی کرده و ۳۵ سال گناه کرده است، چگونه ممکن است به طور نامحدودی مورد کیفر قرار بگیرد.

یکی از پاسخ‌هایی که به این اشکال داده شده این است که ما سه نوع کیفر داریم: کیفر قراردادی، کیفر معلولی، کیفر تجسمی.

کیفر قراردادی، در حقیقت کیفری است که عقلا برای جرمی مشخص کرده‌اند، که بین کیفر و جرم تناسب برقرار است؛ مثل کیفرهای اجتماعی و مانند جریمه‌ای که برای عبور از چراغ قرمز است. کیفر معلولی، کیفری را گویند که معلول جرم باشد، مثل کسی که سم می خورد و سم او را می کشد. کیفر تجسمی آن است که کیفر در حقیقت همان تجسم جرم باشد. یعنی همان عمل است که به صورت کیفری مجسم شده است.

عذاب دوزخی‌ها از نوع کیفرهای قراردادی نیست که بین کیفر و جرم تناسب باشد. بلکه رابطه علت و معلولی دارد؛ بلکه این عذاب‌ها تجسم اعمال بد است و عین آن است.»

استاد سید جعفر سیدان پس از اشاره به مطلب فوق، می نویسد: مطلبی که صاحب تفسیر المیزان و دیگران، در رابطه با کیفر اعمال بیان نموده‌اند، نیاز به بررسی و متمیم دارد. درست است که از ظواهر بعضی آیات استفاده می شود که رابطه مجازات و جرم، تجسمی است، ولی لازمه این سخن، این نیست که تمامی نعمت‌های بهشتی و تمام آلام جهنمی، تجسم اعمال خوب و بد انسان‌ها باشد، و از خود، قبل از اعمال بشر وجود مستقلاً نداشته باشد. بهشت و جهنم و بسیاری از نعمت‌های بهشتی و آلام جهنمی از پیش آماده شده است، و وجود آنها ربطی به اعمال بشر ندارد. بی شک اعمال بشر در زیاد شدن نعمت‌های بهشتی و آلام جهنمی دخالت دارد، اما این طور نیست که تمامی کیفرها و پاداش‌ها به آن وابسته باشد. بنا بر این، جواب مذکور بر فرض صحت، در تمامی کیفرها جاری نبوده و فقط در محدوده بعضی از کیفرها می تواند باشد. مخفی نباشد که قول به تجسم اعمال، که عمل عاصی و مجرم با عین آن عینیت داشته باشد، قابل تصور است، ولی مثبتی بر آن نداریم. اما در رابطه با نظر علی و معلولی، باید گفت که این نظر با صریح آیات بسیاری که خدا برای عمل خیر یا شر، پاداش یا کیفری را مقرر نموده است، سازگار نیست. معاد؛ سلسله دروس سید جعفر سیدان؛ به قلم جعفر فاضل؛ ناشر: آفتاب

عالم‌تاب؛ ج ۱؛ ۱۳۸۹؛ مشهد مقدس. صفحات ۱۴۹ تا ۱۵۱.

مثال ۱: زمانی که سم وارد بدن می‌شود، آن چه سبب مسمومیت و مرگ شخص می‌گردد، خود سم است نه تأثیر آن. در مورد اعمال نیک و بد نیز چنین است و خود عمل است که به انسان بازمی‌گردد.

مثال ۲: انرژی هسته‌ای

انرژی اتمی، انرژی بس بزرگی است که در داخل هسته اتم جای گرفته و بدین منظور آن را انرژی هسته‌ای نیز گویند. بشر برای آزاد سازی این انرژی، اقدام به ساخت بمب هسته‌ای^۱ نمود. بمب هسته‌ای بر دو نوع است:

نوع اول از هم‌جوشی هسته‌ای تولید می‌شود. معمولاً هسته‌های سبک باهم ترکیب شده و هسته سنگین را ایجاد می‌کنند، فرآیندی که به آزادسازی حجم زیادی از انرژی می‌انجامد.

نوع دوم از طریق شکافت هسته‌ای شکل می‌گیرد که طی آن هسته‌های سنگین به هسته‌های سبکتر شکسته شده و انرژی بزرگی آزاد می‌کند.^۲

در انفجار اتمی، علیرغم تبدیل مقدار بسیار کمی از ماده به انرژی، قدرت و تأثیرات شگرفی را شاهد هستیم.

تجسم اعمال بندگان در قیامت نیز ممکن است به همین گونه بوده و چنین تأثیری داشته باشد. بحث تجسم اعمال، یکی از پاسخ‌هایی است که به شبهه‌ی ظلم وارد شده.^۳ برخی در مورد عذاب‌های دوزخ، با دید تردید نگریسته و آن را ظلم می‌دانند، حال آن که با توجه به سخن فوق، عذاب همان عمل است که از بین نرفته و در قالبی دیگر، به آنان بازگشته است. قرآن کریم می‌فرماید: «يَوْمَ نَجْذُلُ كُلَّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا؛ روزی که هر کسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی

۱. Nuclear Bomb

۲. <http://daneshnameh.roshd.ir/>

۳. این شبهه ۸ یا ۷ پاسخ دارد که سخن فوق، یکی از پاسخ‌هایی است که به این شبهه داده شده.

مرتکب شده حاضر شده می‌یابد»^۱

سدیر صیرفی در یک حدیث طولانی از امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده: «هنگامی که خدا عزوجل مؤمن را از قبر برمی‌انگیزد، همراه او تمثالی که پیشاپیش او به راه می‌افتد از قبر خارج می‌شود. چون آن شخص مؤمن با یکی از دشواری‌های ترسناک روز قیامت روبرو شود، آن تمثال به او می‌گوید: اندوهگین و پریشان مباش! و تو را به شادی و بزرگداشت خدای سبحان بشارت باد. پیوسته چنین است تا در پیشگاه پروردگار بایستد، آنگاه خدای متعال او را به آسانی مورد حسابرسی قرار داده و فرمان می‌دهد که به سوی بهشت ببرند. مؤمن به آن تمثال او می‌گوید: رحمت حق بر تو باد! چه خوب همدمی بودی که با من از قبر (تا به اینجا) همراه شدی و همواره مرا به شادی و کرامت بشارت دادی، اکنون (به من بگو که) کیستی؟ تمثال می‌گوید: من شادمانی و سروری هستم که تو (در دنیا) به برادر دینی خود ارزانی داشتی، خدای سبحان مرا از آن شادمانی و سرور آفرید تا تو را شادمان کنم»^۲.

تجسّم اعمال خود به نوعی عذاب (برای کردار بد) و یا پاداش (برای کردار خوب) به شمار می‌آید، چرا که آدمی در صورت مشاهده عمل نیک خود، شاد شده و در صورت دیدن عمل ناشایست خود به صورت مجسّم ناراحت می‌شود. برای مثال دیدن فرزند صالح برای انسان شادی آور است، و آگاهی از وجود چندین عقرب در محل اقامت، حتی اگر از نیش آنها در امان باشد، ترس و نگرانی را به دنبال دارد.

شخصی بر آن شد مدتی ریاضت بکشد، تا بتواند شیطان را دیده و او را نصیحت کند. پس از مدت‌ها ریاضت، شیطان را در برابر خود مجسّم دید، ولی با دیدن چهره

۱. (۳) آل عمران؛ ۳۰.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۱۹۰.

هولناک او، چنان ترس و وحشتی سراسر وجودش را فرا گرفت که نه تنها او را پندی نداد، بلکه لب به دعا گشود تا چهره مخوف او از پیش رویش ناپدید شود. به همین ترتیب مشاهده رفتار و کردار ناپسند، شخص گناهکار را دچار ترس، غم، شرمندگی و پشیمانی می‌کند، و دیدن اعمال صالح، قلب نیکوکار را سرشار از شادی خواهد کرد.

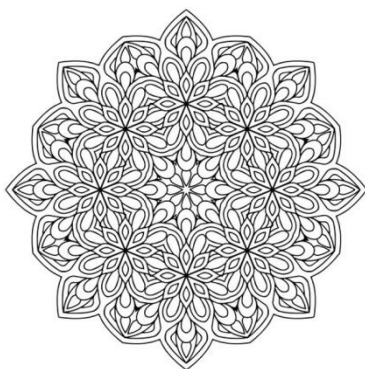
لازم به اشاره است که اگر چه اعمال در روز قیامت مجسم می‌شود، اما دست خدای سبحان در کیفر و پاداش باز است؛ و یکی از صفات خدا عزوجل، توبه پذیری اوست. فضل و رحمت او به اندازه‌ای زیاد است اگر بنده‌ای توبه کند، نه تنها قلم عفو و بخشش بر گناهان او می‌کشد، بلکه گناهانش را به حسنات تبدیل می‌نماید.^۱

۱. (۲۵) فرقان؛ ۷۰. «إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا

رَحِيمًا؛ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، که خداوند گناهان آنان را به حسنات مبدل می‌کند و خدا آمرزنده و مهربان است.»

اگر چه برخی آثار وضعی گناه، با توبه قابل جبران نیست. توبه را می‌توان به پاک کنی تشبیه کرد که اگر چه نگاهشته‌های یک صفحه سفید را پاک می‌کند، اما تمیزی و زیبایی اولیه بازمی‌گردد. از این رو یکی از شروط امام و پیامبر آن است که معصوم باشد؛ چرا که گناه، پاکی و درخشندگی قلب را از بین می‌برد و چنین شخصی شایستگی رهبری مردم را ندارد. قرآن کریم در اشاره به این ویژگی می‌فرماید: «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» خدا گفت: من تو را پیشوای مردم گردانیدم گفت: فرزندانم را هم؟ گفت: پیمان من ستمکاران را در برنگیرد.»

منظور حضرت ابراهیم علیهِ السلام در این سخن، فرزندان پاک او بود نه فرزندان گناهکارش؛ اما حتی یک گناه لیاقت دستیابی به این مقام والا را از انسان سلب می‌نماید.



حکمت ۲:

سه اصل در روابط اجتماعی

راز داری، خوشرویی و شکیبایی

صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ
وَالْبِشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ
وَالِإِحْتِمَالُ قَبْرِ الْعُيُوبِ؛

سینه خردمند گنجینه راز اوست،

خوشرویی دام محبت است

و سختی‌ها را بر خویش هموار کردن

قبر عیب‌ها است.

سه اصل در روابط اجتماعی

الف- راز خود را با که در میان بگذاریم؟

صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ؛

سینه شخص خردمند گنجینه راز اوست.

سِر: به معنای راز و سخن پوشیده و پنهان در دل است.^۱

هر وسیله به فراخور نیاز و اهمیت آن در جایگاه خاصی نگهداری می شود، چرا که قرار گرفتن در مکان نامطلوب ممکن است به اتلاف یا کم شدن ارزش مادی آن بینجامد؛ برای مثال لباس را در کمد، غلات و حبوبات را در جایی دور از نور و رطوبت، طلا را دور از دسترس کودکان و پول را به بانک می سپاریم تا از دستبرد و گم شدن در امان باشد.

امور معنوی نیز هم چون امور مادی برای رهایی از آسیب، نیازمند قرار گرفتن در محیط مطلوب و ویژه ای است؛ با این تفاوت که در امور معنوی علاوه بر ظرف مکان، ظرف زمان را نیز باید مد نظر قرار داد. مثال های زیر، مطلب را به ذهن نزدیک تر می کند.

- سخن و سکوت هر یک موقعیت مکانی و زمانی خاص خود را می طلبد.

۱. فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ج ۲، ص ۲۰۱.

عدم آگاهی یا عدم توجه بدان، آفت‌های زیادی به همراه دارد. به گفته شاعر:
صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر به دوام

ناتمامان جهان را کند این پنج تمام!

پنج ویژگی (سکوت، گرسنگی، شب زنده‌داری، کناره‌گیری از جمع و ذکر دایمی) آنگاه انسان ناقص را به انسانی کامل تبدیل می‌کند، که در زمان مناسب و جایگاه صحیح مورد استفاده قرار گیرد. سکوت، به معنای پرهیز از سخنان بیهوده و بی‌فایده است، نه سکوت در برابر ظلم و ظالم!

- در جایگاه عفو و بخشش، بگذریم و نادیده بگیریم و در جایی که باید در راه خدا نرمی و مدارا را کنار بگذاریم، سخت بگیریم و با جدیت عمل کنیم.
- هر یک از دو ویژگی تواضع و غرور باید در زمان و مکان مناسب اعمال شوند.

جایگاه راز انسان کجاست؟

جایگاه راز انسان نیز سینه اوست. انسان عاقل راز خود را مخفی نموده، از بیان آن اجتناب می‌ورزد. موارد ذیل از مصادیقی هستند که لازم است از بازگو کردن آن اجتناب ورزیم.

- آن چه در خانه روی می‌دهد، باید به صورت رازی بین همسران باقی بماند و از دید دیگران پوشیده نگاه داشته شود. بسیاری از اوقات، بازگویی مسائل خانوادگی به دیگران، مشکلات زیادی را به دنبال دارد، و گاه به از هم پاشیدن زندگی می‌انجامد.
- در صورتی که دیگری رازی را با ما در میان گذاشت، واجب است رازداری نموده، آن را برملا نکنیم.

- در صورت ارتکاب گناه، آن را مخفی نموده و در خلوت خویش، از درگاه الهی طلب آمرزش نماییم. بازگو کردن گناه، از سویی سبب می‌شود گناه در دیده‌ها کوچک و ارتکاب آن بی‌اهمیت انگارده می‌شود، قبح آن در دل‌ها رنگ ببازد و

رفته رفته در جامعه شایع شود؛ و از سوی دیگر سبب تشویق و ترغیب عده‌ای به گناه می‌شود. بازگو نمودن گناهی که در نهان انجام شده، از مصادیق این آیه است که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است.»^۱

- پرده پوشی و حفظ اسرار، یکی از شروط اساسی در کارهای حزبی و گروهی است. در روایاتی اشاره شده که تقدیر نخستین الهی بر این بود که فرج شیعیان پس از ۷۰ سال باشد، چون امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسیدند، تا ۱۴۰ سال به تأخیر افتاد؛ اما چون شیعیان آن را افشا نمودند، خدای متعال آن را به تأخیر انداخت و دیگر زمانی را برای آن مشخص نکرد.^۲

چرا راز خود را افشای کنیم؟

غالباً افرادی دست به افشای اسرار می‌زنند که زیاده‌گو بوده، به سکوت خو نگرفته‌اند؛ پس شایسته است که خود را به پرهیز از پرگویی و سخن گفتن به جا و شایسته عادت دهیم. بنا بر فرمایشی «چون شخصی را دیدید که سکوت و زهد به وی عطا شده است، به او نزدیک گردید چرا که حکمت به او تلقین می‌گردد.»^۳

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «سِرُّكَ مِنْ دِمِّكَ، فَلَا يَجْرِيَنَّ فِي غَيْرِ أَوْدَاجِكَ؛ راز تو

۱. (۲۴) نور؛ ۱۹.

۲. الغيبة للشيخ الطوسي القُضْلُ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) إِنَّ عَلِيًّا (علیه السلام) كَانَ يَقُولُ إِلَى السَّبْعِينَ بَلَاءً وَ كَانَ يَقُولُ بَعْدَ الْبَلَاءِ رَحَاءً وَ قَدْ مَضَتْ السَّبْعُونَ وَ لَمْ تَرَ رَحَاءً فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام): يَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَانَ وَفَّتْ هَذَا الْأَمْرَ فِي السَّبْعِينَ فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخْرَجَهُ إِلَى أَرْبَعِينَ وَ مِائَةٍ سَنَةً فَحَدَّثْنَاكُمْ فَأَذَعْتُمْ الْحَدِيثَ وَ كَشَفْتُمْ قِنَاعَ السَّرِّ فَأَخْرَجَهُ اللَّهُ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَفْتًا عِنْدَنَا وَ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَثْبُتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ قَالَ أَبُو حَمْزَةَ وَ قُلْتُ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فَقَالَ قَدْ كَانَ ذَلِكَ. مجلد ۳، صفحه ۱۱۴ - بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (علیهم السلام).

۳. اذا رأيتم الرجل قد اوتى صمتا و زهدا فاقتربوا منه فانه يلقن الحكمة: شرح أصول الكافي (صدر)، ج ۲، ص ۱۹۶.

چون خون توست که تنها باید در رگ‌های جریان داشته باشد.^۱ اگر آن را بر ملا ساختی، گویا که خون خود را بر زمین ریخته‌ای.

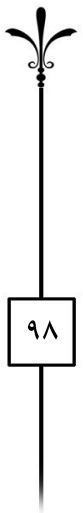
پرده پوشی بر اسرار، نشان عقل

در علم اصول قاعده‌ای است تحت عنوان «تعلیق الحُکم علی الوَصف مُشعر بالعلیّة؛ معلق کردن حکم بر یک وصف، بیانگر و مُشعر علیت است.» به این معنا که وقتی در یک گزاره، نسبتی را به یک عنوان و وصف خاص اسناد می‌دهیم، نشانه آن است که آن وصف، منشأ حکم بوده است.

در مطالب پیش گفته، حکم (قلب مخزن اسرار است) بر وصف (عقل بودن) معلق شده است، که بر علت بودن آن دلالت می‌کند. بنابراین این پرده پوشی و عدم افشای اسرار، معلول وجود عقل است.

با استناد به برهان اِنّی - برهانی که ما را از مشاهده معلول به کشف علت می‌رساند - می‌توان به این نتیجه رسید که انسان زیاده‌گویی که راز خود را بر دیگری آشکار می‌سازد، از خرد کم بهره است.

وبه عبارت خیلی ساده: آن که عقل دارد، راز خود را پوشیده می‌دارد. پس اگر کسی راز خود را پنهان نداشت، نشانه آن است که عاقل نیست.



سه اصل در روابط اجتماعی

ب. خوشرویی دام محبت

وَالْبِشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ؛

و خوشروئی دام محبت است.

الْبِشَاشَةُ: به معنای گشاده رویی و خوش رویی^۱ در برخورد با دیگری است.

تسخیر قلب های مردم و جلب محبت آنان همواره یکی از خواسته های انسان بوده است؛ اما چگونه می توان به این موفقیت دست یافت؟

زمانی که دو نفر با هم رو به رو می شوند، پیش از هر سخن و رفتار، دو چهره با هم روبه رو می شوند. رویارو شدن با دیگران با چهره ای باز و خندان، صورتی شاد، رویی گشاده و متبسم، به دور از گرفتگی و عبوسی تأثیر شگرفی بر مخاطب دارد. خوشرویی کلید گشایش قفل دل هاست که ابتدا در چهره با لبخند نمود یافته و سپس در گفتار و رفتار ظهور و بروز می یابد.

لبخند راهی ساده و بی هزینه و در عین حال مؤثر در جلب محبت افراد است. آنکه از دانش و ثروت بسیار بهره دارد، اما با اخم و ترش رویی با دیگران روبه رو می شود، جایی در دل مردم ندارد.

امیر مؤمنان علیه السلام لبخند را نشان انسان مؤمن می داند: «يَا هَمَّامُ، الْمُؤْمِنُ هُوَ الْكَيْسُ الْفَطِنُ، بَشْرُهُ فِي وَجْهِهِ، وَحُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ»^۲ ای همام، مؤمن زیرک و باهوش است، شادی اش بر چهره او آشکار است و غم او در قلبش نهان.

در این سخن نیز، همانند سخن پیش، «معلق کردن حکم بر وصف، بیانگر و مُشعر

۱. فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ج ۱، ص ۱۷۳.

۲. کافی (ط - دار الحديث)، ج ۳، ص ۵۷۳ / ۹۹ - باب المؤمن و علامات و صفاته.

علیت است.^۱ به عبارت دیگر آشکار کردن سرور و پنهان نمودن غم، نشانگر ایمان فرد می‌باشد.

آثار لبخند

خوش‌رویی و لبخند، آثار زیادی دارد، برای نمونه:

- لبخند مسری است؛ از فردی به فرد دیگر منتقل می‌شود و شادی را در تمام محیط پیرامون گسترش می‌دهد؛
- استرس را از بین می‌برد؛
- سیستم ایمنی بدن را تقویت می‌کند؛
- به مثبت‌اندیشی کمک می‌کند؛
- لبخند توانایی شخص را بر تفکر صحیح افزایش می‌دهد؛
- بر هضم بهتر غذا تأثیر مثبت دارد؛
- روحیه شخص را بهبود می‌بخشد.
- لبخند زدن موجب پیشرفت اقتصادی فرد می‌گردد؛ آمار نشان می‌دهد میزان فروش تاجران و فروشندگان خوشرو، نود درصد بیشتر از هم‌قطاران‌شان است.
- لبخند زدن اندورفین، سروتونین و مسکن‌های طبیعی بدن را آزاد می‌کند؛ بدین ترتیب در روح و روان فرد تأثیرات مثبتی به جای گذاشته، هم‌چون داروی مسکن طبیعی عمل می‌کند. برای اثبات این امر، هم‌اکنون لبخند بزنیید و در عین حال سعی کنید بدون از بین رفتن آن لبخند به یک مسئله منفی بیندیشید. می‌بینید که خیلی سخت است. وقتی لبخند می‌زنیم به سایر اندام‌ها این پیام را می‌فرستیم که زندگی خوب پیش می‌رود؛ پس با لبخند زدن از افسردگی، استرس و نگرانی به دور می‌مانیم.

۱. تعلیق الحکم علی الوصف مُشعرٌ بِالْعَلِیَّةِ؛ وقتی در یک گزاره، نسبتی را به یک عنوان و وصف خاص بر می‌گردانیم و اسناد می‌دهیم، نشانه آن است که آن وصف، منشأ حکم بوده است.



بنا بر این لبخند بر سلامت روان شخص تأثیر مثبت دارد؛ سبب شادی دیگران می‌گردد؛ و بنا بر روایات، حسنه و کار نیک به شمار می‌آید.^۱ شخص خوشرو از نظر فکری، سلامت جسمی و روحی، اقتصادی، اجتماعی و الهی در موقعیت بهتری قرار دارد. ضرب المثلی می‌گوید: بخند تا دنیا با تو بخندد؛ گریه کن و تنها گریه خواهی کرد.^۲

خنده درمانی

شخصی از تجربه خود در سفر به هند می‌گفت: در ساعت نخستین روز ورود خود صدای عجیبی شنیدم، پنجره را باز کردم و حدود ۱۰۰ الی ۲۰۰ نفر را مشاهده نمودم که با صدای بلند می‌خندند. آنها به مدت ۵-۶ دقیقه به خنده خود ادامه دادند؛ در شگفت شدم و از صاحب هتل در مورد آنان پرس‌وجو کردم. وی گفت: اینان افرادی هستند که به بیماری‌های روحی دچارند و دکتر آنان را به ۵ الی ۶ دقیقه خندیدن در ساعت آغازین روز توصیه کرده؛ و از آنجا که خندیدن مسری است، آنان را به خنده دسته جمعه سفارش نموده است.

لازم به ذکر است که قهقهه از نظر شرعی مکروه است، اما با عنوان ثانوی چون درمان یا دلایل پزشکی، کراهت رفع می‌شود.

خوش رویی، راز پیشرفت

برخی ملت‌ها بشاش، خوشرو و خوش اخلاقند و برخی عبوس و اخمو. مردم بدخلق و اخمو معمولاً فاقد روحیه همیاری و کمک به دیگران هستند، از این رو از موفقیت بهره کمتری دارند؛ در حالی که امت خوش خلق، به آسانی به یکدیگر دست یاری داده و در سخت‌ترین لحظات یار و مددکار یکدیگر هستند، از این رو

۱. امام باقر (ع) می‌فرماید: تَبَسُّمُ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ حَسَنَةٌ. وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۲۰.

۲. اضحک تضحک الدنيا معک، ابک تبک وحدک.

به پیشرفت نزدیک‌ترند.

در وعظ و سخنرانی نیز یکی از ارکان موفقیت، خوش‌رویی است. سخنوران خشک و رسمی در جذب مخاطب موفق نبوده و از محبوبیت چندانی برخوردار نخواهند بود.

سه اصل در روابط اجتماعی:

ج- شکیبایی، پرده پوش کاستی‌ها

وَالْإِحْتِمَالُ قَبْرِ الْعُيُوبِ.

و سختی‌ها را بر خود هموار کردن، قبر عیب‌ها است. **الْإِحْتِمَالُ**: شکیبایی کردن و تحمل کردن؛^۱ ممکن است احتمال برای طلب یا مبالغه باشد که از معانی باب افتعال‌اند. **قبر** یعنی محل مدفون ساختن، که کنایه از زوال و نابودی ظاهری یک چیز است. تحمل هم چون قبری، سبب محو صفات ناپسند می‌شود. امام علیه السلام راه پرده پوشی بر عیب‌ها و کاستی‌ها را، شکیبایی و تحمل دانسته‌اند: تحمل سختی‌ها، مشکلات و آزارها؛ تحمل دردها و بیماری‌ها، تحمل دوست و دشمن.

به غیر از ائمه اطهار علیهم السلام و نزدیک‌ترین اصحاب و یاران ایشان، هر انسانی در آفرینش یا در ویژگی‌های اخلاقی کاستی‌هایی دارد. بردباری در برابر این کاستی‌ها، بسان قبری است که تمام کمبودها و عیب‌ها در آن مدفون می‌شود. دو معنا از این سخن برداشت می‌شود، که ابتدا به آن اشاره کرده و سپس به توضیح هر یک می‌پردازیم.

معنای نخست که در توضیح نهج البلاغه به آن اشاره شده، آن است که تحمل کاستی‌ها، عیب‌های فرد را از دید دیگران پوشانده، موجب می‌گردد آنان به نقص و کمبود وی پی نبرند.^۲

برداشت دیگر آن است که تحمل کاستی‌ها، نه تنها آن را از سمع و نظر دیگران

۱. فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ج ۱، ص ۲۲.

۲. توضیح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۳.

مخفی نگاه می‌دارد، بلکه به تدریج آن عیب را کمرنگ نموده، از بین می‌برد. معنای اول در مقام اثبات و معنای دوم در مقام ثبوت است، ابتدا این دو اصطلاح را توضیح داده و سپس به تطبیق آن بر این دو دیدگاه می‌پردازیم.

مقام ثبوت و اثبات

مقام ثبوت یعنی واقعیت خارجی، و عالم اثبات یعنی آن چه از آن واقعیت خارجی در ذهن منعکس می‌شود و نقش می‌بندد. عالم اثبات آینه عالم ثبوت است.^۱ تفاوت اثبات با ثبوت در این است که اولی مرحله علم و آگاهی از وجود خارجی چیز است و دومی مرحله تحقق آن به حسب واقع است، بدون آن که علم یا جهل شخص در آن دخالت داشته باشد. به عبارت ساده‌تر، مرحله اثبات به معنای آگاهی یا عدم آگاهی است و مرحله ثبوت: به معنای واقعیت موجود.

برای مثال شخصی به واقع متقی است، مردم نیز او را پارسا و متقی می‌پندارند؛ این شخص هم در عالم اثبات و هم در عالم ثبوت، متقی است.

گاه شخصی در پندار مردم عادل است، اما در واقع، عادل نیست؛ این شخص در عالم اثبات عادل است اما در عالم ثبوت غیر عادل.

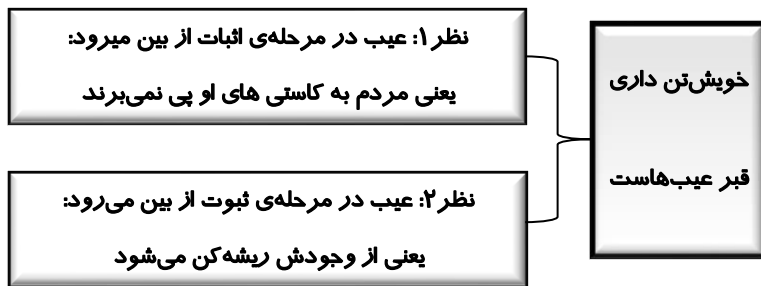
گاه نیز شخصی در عالم ثبوت، از ملکه عدالت بهره‌مند است، یعنی در واقع، عادل است؛ ولی مردم به دلیل عدم شناخت صحیح، او را ناعادل می‌پندارند و در عالم اثبات، به ملکه عدالت شناخته شده نیست.

تبیین دو برداشت فوق

بنا بر برداشت نخست، تحمل و شکیبایی، سبب پرده‌پوشی بر کاستی‌های آدمی در مرحله اثبات است و سبب می‌شود کاستی‌های او از دید دیگران پنهان بماند. برای مثال مردم به فقر شخص نیازمندی که به زینت صبر آراسته است، پی نمی‌برند؛ حال

۱. البته معنای ذکر شده، یکی از معانی اصطلاح مقام اثبات و ثبوت است.

آنکه کاستی‌های فقیر کم صبر نزد همگان شناخته شده و عیان است. هم چنین شخص کم صبری که خلق و خوی بد دیگران را به جان نخرد و واکنشی منفی از خود نشان دهد، نزد مردم به کم صبری شناخته می‌شود؛ اما در صورت تحمل و بردباری، این ویژگی اخلاقی خود را نهان کرده و به خویشتن‌داری شناخته می‌شود. بنا بر **برداشت دوم**؛ شکیبایی رفته رفته سبب می‌شود آن عیب و کاستی، در درون آدمی، (در مرحله ثبوت واقعیت خارجی) ریشه کن شده و از بین برود، و خدای متعال به برکت صبر و خویشتن‌داری، بر چنین شخصی مرحمت نموده و به او توانایی می‌دهد بر صفات ناپسند خود و عادات نادرستی چون ترس، بخل و ... چیره شود. برای مثال شخص مبتلا به وسواس، با صبر و خویشتن‌داری و اهمیت ندادن به وسوسه درون می‌تواند این بیماری را از وجود خویش ریشه کن سازد.



بنابر نظر اول: عیب در مرحله اثبات از بین می‌رود (مردم به عیوب و کاستی‌های فرد آگاهی پیدا نمی‌کنند).
بنابر نظر دوم: عیب در مرحله ثبوت از بین می‌رود، یعنی در واقع و در حقیقت از نهان او ریشه کن می‌گردد.

حکمت ۸:

مسالمت و خود پسندی

المُسَالَمَةُ خِباءُ الْعُيُوبِ
وَمَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ
كَثُرَ السَّاحِطُونَ عَلَيْهِ؛

صلح و مسالمت جویی ابزار پوشاندن

عیب‌ها است و آن کس که

از خود راضی باشد، خشمگینان

بر او زیاد خواهند بود.

الف - مسالمت، پرده‌پوش عیب‌ها

المَسَالْمَةُ خِباءُ الْعُيُوبِ

صلح و مسالمت جویی وسیله پوشاندن عیب‌ها است.

خبء: هر چه که پوشیده و پنهان باشد.^۱

خباء: به معنای چیزی است که برای پوشاندن اشیاء دیگر مورد استفاده قرار

می‌گیرد؛ خیمه را نیز خباء می‌نامند، چرا که انسان را پوشیده نگاه می‌دارد.

زمانی که کدورت و دشمنی بر روابط بین افراد حاکم می‌گردد، هریک از

طرفین درگیری می‌کوشد تا به اشتباهات طرف مقابل پی ببرد و کاستی‌های نهفته‌ی

او را برملا سازد؛ از این رو نزاع و دشمنی به آشکار شدن عیب‌های انسان می‌انجامد،

حال آنکه صلح و سازش سرپوشی است بر نقص و کاستی‌ها.

دین اسلام به شدت از جست‌وجوی نقص‌ها و لغزش‌های دیگران نهی نموده

است. و بنا بر فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «در جست‌وجوی اشتباهات دیگران نباشید،

زیرا شخصی که در جست‌وجوی عیب دیگران است، خدا عز و جل دنبال اشتباهات او

خواهد بود و هر آن که خدا عز و جل در پی اشتباهش باشد، رسوا خواهد شد، حتی اگر

در خانه‌اش باشد؛ لَا تَطْلُبُوا عَثْرَاتِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّ مَنْ تَبَعَ عَثْرَاتِ أَخِيهِ تَبَعَ اللَّهُ عَثْرَاتِهِ وَ

۱. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۱، ص ۵۸۰.

مَنْ تَتَّبَعَ اللَّهَ عَثَرَاتِهِ يَفْضَحَهُ وَلَوْ فِي جَوْفِ بَيْتِهِ.^۱

بیان نقاط ضعف و کاستی‌های دیگران، در صورت وجود عیب و نقص، مصداق غیبت است که در شمار گناهان کبیره می‌باشد؛ و در صورت عدم وجود آن عیب و نقص، بازگویی آن مصداق تهمت است که بسی سنگین‌تر از غیبت می‌باشد. نهی دین از کنکاش در عیوب دیگران و پرهیز از بازگویی آن، در برخی موارد استثنا شده، از جمله جست‌وجو پیرامون بدی و کاستی‌های حاکمان ظالم و افشای آن.

مسالمت در رفتار، گفتار، اندیشه و قلب

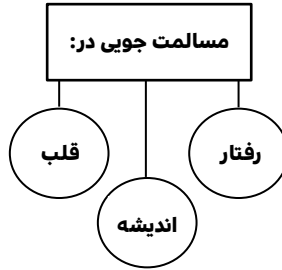
منظور از مسالمت تنها دوری از جنگ و درگیری نیست، بلکه تمام مصادیق خشونت‌های گفتاری و رفتاری را در برمی‌گیرد؛ برای مثال سخن گفتن با تندی، سبک شمردن و خوار نمودن دیگران، توهین، آزرده و دل شکستن، همه نمونه‌هایی از عدم مسالمت است.

اضافه بر مسالمت در رفتار و گفتار، شایسته است گامی فراتر نهاده، صلح و آشتی جویی را در قلب و فکر خود نیز نهادینه سازیم.

مسالمت‌جویی در قلب یعنی رهاندن قلب از کینه. شخصی که قلب خود را از ناسپاسی‌ها و بدرفتاری‌های اطرافیان نمی‌رهاند و آن را تا سال‌های طولانی با خود دارد، پیش از دیگران، به سلامتی روح و جان خود آسیب وارد می‌کند.

مسالمت‌جویی در اندیشه یعنی شکل دهی باورها و چارچوب فکری بر اساس دوستی و مدارات با دیگران، و عادت دادن خود به گذشت و بخشش. قرآن کریم، در موارد متعددی، مؤمنان را به عفو و بخشش امر نموده و آن را زمینه ساز عفو و

بخشش الهی دانسته است: «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؟» باید عفو و گذشت پیشه نمایند، آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامرزد؟^۱



ب- خودپسندی، فرون‌کننده خشم‌ها

وَمَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخَطُونَ عَلَيْهِ؛

و آن کس که از خود راضی باشد خشمگین بر او زیاد خواهد بود.

السَّخَطُونَ: اسم فاعل از سخط است که به معنای نارضایتی^۱ و خشم گرفتن^۲ است.

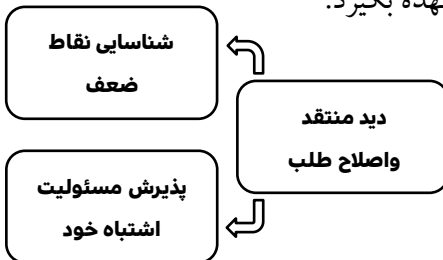
آدمی، به طور معمول، نگاهی خوش‌بینانه به خود دارد؛ از این رو چشم بر روی کاستی‌های خود می‌بندد و تلاش می‌کند اشتباه خود را توجیه کند. اما نسبت به دیگران، نگاهی سخت‌گیرانه و بدبین دارد و کوچک‌ترین ضعف و عیب آنان را زیر ذره بین قرار می‌دهد.

این نوع نگاه به خویشتن، سدی در برابر اصلاح خطاها و کاستی‌هاست. به گفته شاعر:

فعین الرضا عن كل عيب كليله و لكنّ عين السخط تبدی المساویا^۳

«دیدگان خشنود و رضایت‌مند از دیدن عیب‌ها و کاستی‌ها باز می‌ایستد، ولی دیدگان بدبین و ناخشنود عیب‌ها را آشکار و نمایان می‌کند.»

نخستین گام اصلاح نفس، بدبینی نسبت به خود؛ و گام دوم، پذیرش اشتباهات است. زمانی شخص می‌تواند در راه اصلاح و پرورش خود گام بردارد که به خطای خود پی برده و مسئولیت آن را به عهده بگیرد.



۱. لسان العرب، ج ۷، ص ۳۱۲.

۲. فرهنگ ابجدی عربی فارسی، ج ۱، ص ۴۷۹.

۳. أمالی مرتضی، ج ۱، ص ۳۱.

شخص از خود راضی، خطاهای خود را نادیده می گیرد، و برای بهبود روابط خود با دیگران، تلاش نمی کند. از این رو دوستان را می رنجاند، و با گذر زمان، بر تعداد نارضایتی ها افزوده می گردد و فاصله او از مردم بیشتر می شود.

دید منتقد و واقع بینانه به نفس

رفتار انسان با خود، باید همچو نگاهش به دشمن، و چونان شخصی باشد که بر خویشتن خشم گرفته است. بنا به فرموده رسول خدا ﷺ «سرسخت ترین دشمن، نفس توست که در میان دو پهلویت قرار دارد؛ اَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»^۱

از دیگر سو، یکی از مهم ترین موانع پیشرفت، رضایت از خویشتن است: شخصی که دانش، تقوا یا عمل نیک خود را کافی می انگارد، هرگز برای دستیابی به رتبه بالاتری از علم و عمل، تلاش نمی کند. از این رو در دعایی از خدای متعال می - خواهیم احساس کم کاری را از ما سلب نماید: «وَلَا تُخْرِجْنِي مِنَ التَّقْصِيرِ؛ مرا از دایره احساس کوتاهی کردن، خارج نما»^۲ چنین شخصی، حتی اگر صدها جلد کتاب بنگارد و ارگان های خیری پرشماری بنا کند، هم چنان از خود انتظار گام های مؤثرتر دارد.

شاید از همین روست که امامان بزرگوار عليهم السلام، با آن که در بالاترین درجات عصمت و کمال بودند و از هر گونه تقصیر، ترک اولی، مکروه و گناه پیراسته بودند، همواره از خدا عزوجل طلب آمرزش می کردند؛ «وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ؛ هر روز بدون آنکه گناهی مرتکب شوم، از خدا هفتاد مرتبه آمرزش می طلبم»^۳ شاید یکی از دلایل استغفار آنان، احساس کوتاهی و قصور در

۱. پیامبر اکرم ﷺ. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۵۹.

۲. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۷۳، باب الاعتراف بالتقصير.

۳. عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۳۰۱.

پیشگاه الهی بود.^۱

برای تقریب به ذهن می توان به شخصی مثال زد که به دلیل بیماری، توانایی به پا خاستن در برابر دیگران را ندارد. اگر پادشاه یا بزرگی به دیدار او رود، شخص بیمار از او عذرخواهی می کند، هر چند عدم انجام احترام لازم، به دلیل ناتوانی است نه اهمال و کوتاهی.

دید مثبت اندیشانه به دیگران

روابط اجتماعی مطلوب، در صورتی در جامعه شکل می گیرد که برخورد افراد با یکدیگر، بر اساس مثبت نگری، بخشش و توجیه رفتارهای به ظاهر نامطلوب، بنا شود. برای مثال اگر شخص در جمعی، با بی توجهی دیگری رو به رو شود، این بی توجهی را به نحوی شایسته و مثبت، توجیه کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «اگر در برادر دینی خود، صفتی دیدید که آن را خوش نداشتید، سعی کنید آن را بر هفتاد محمل توجیه کنید، اگر قلب شما بر یکی از این توجیه ها آرام گفت؛ در غیر این صورت، خود را سرزنش و ملامت کنید؛ إِذَا رَأَيْتُمْ أَحَدًا إِخْوَانِكُمْ فِي خَصَلَةٍ تَسْتَكْرِوْنَهَا مِنْهُ فَتَأَوَّلُوا لَهَا سَبْعِينَ تَأْوِيلًا فَإِنَّ أَطْمَأْنَنْتُ قُلُوبَكُمْ عَلَى أَحَدِهَا وَإِلَّا فَلَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ»^۲

اهمیت این مسأله به اندازه ای است که اگر ۵۰ تن، به سخن ناروای شخصی شهادت دادند، ولی او ادعای آنان را تکذیب نمود، باید گفتار وی را پذیرفته و به سخن آنان توجهی نکنیم. البته این بدان معنا نیست که آنان را دروغگو بپنداریم، بلکه با این انکار بنا را بر خطای ایشان گذاشته ایم.

محمد بن فضیل می گوید: «به امام کاظم علیه السلام عرض کردم: «فدایت شوم، گاه

۱. من فقه الزهراء علیها السلام، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۲، ص ۱۹۶، باب ۶۲ التهمة و البهتان و سوء الظن بالإخوان و ذم الاعتماد علی ما یسمع من أفواه الرجال.

خبری از یکی از برادرانم که دوستش دارم، به من می‌رسد که آن را خوش ندارم؛ از او در آن مورد پرسش می‌کنم و او انکار می‌کند، حال آن که گروهی که به آنان اطمینان دارم، این خبر را نقل کرده‌اند.

امام علی (علیه السلام) فرمود: ای محمد! در مورد برادرت دیده و شنیده خویش را تکذیب کن! اگر ۵۰ نفر بر او سوگند خوردند و او انکار نمود، سخن وی را باور کن و گفته آنان را رد نما.^۱

۱. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ (ع) قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ الرَّجُلُ مِنْ إِخْوَانِي يَبْلُغُنِي عَنْهُ الشَّيْءُ الَّذِي أَكْرَهُهُ فَأَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ فَيُنْكِرُ ذَلِكَ وَقَدْ أَخْبَرَنِي عَنْهُ قَوْمٌ ثِقَاتٌ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ كَذَّبَ سَمْعَكَ وَبَصَرَكَ عَنْ أَخِيكَ فَإِنْ شَهِدَ عِنْدَكَ خَمْسُونَ قَسَامَةً وَقَالَ لَكَ قَوْلًا فَصَدَّقْهُ وَكَذِبُهُمْ لَا تُذِيعَنَّ عَلَيْهِ شَيْئًا تَشِينُهُ بِهِ وَتَهْلِكُ بِهِ مُرُوءَتُهُ - فَتَكُونُ مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ - إِنَّ الَّذِينَ يَجُوبُونَ أَنْ تَشِيْعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۱۴۷.

حکمت ۹:

شگفتی‌های آفرینش انسان

اعْجِبُوا الْإِنْسَانَ يَنْظُرُ هَذَا بِشَحْمٍ
وَيَتَكَلَّمُ بِالْحَمِّ وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ
وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرَمٍ؛

از این انسان در شگفت شوید
با قطعه‌ای پیه می‌بیند، به پاره گوشتی
سخن می‌گوید، بع تکه استخوانی می‌شنود
و از شکافی نفس می‌کشد.

لزوم تدبیر در آیات طبیعت

عَجَب: شگفتی؛ حالتی است که در موقع ندانستن و جهل به چیزی به انسان دست می‌دهد. بعضی از حکما گفته‌اند: «العَجَبُ ما لا يعرف سببه؛ عَجَب و شگفتی چیزی است که سبب آن شناخته نشود.»^۱

در معنای این فراز، چند احتمال مطرح است که به آن اشاره می‌شود:

۱- لزوم تدبیر در تدبیر در آیات طبیعت

سخن حضرت ﷺ ما را به کنکاشی عمیق و موشکافانه در خصوص اشیاء پیرامون دعوت می‌کند، تا به حقایق نهفته در آن برسیم.

یکی از مهم‌ترین راه‌های پیشرفت، آن است که از کنار پدیده‌ها و شگفتی‌های اطراف خود، گذرا رد نشده، بلکه در برابر هر پدیده‌ای -چه مادی و چه معنوی- درنگ نموده، زمانی را به تدبیر بپردازیم.

شگفت زده شدن، گام اول در راه کسب دانش است، چرا که هم‌چون موتور محرکی، شخص را به یافتن پاسخ سؤالات خود وایمی‌دارد؛ هم‌چون کودکی که با مشاهده دنیای پیرامون متعجب شده، با طرح پرسش‌های فراوان، درصدد یافتن حقیقت است.

البته شگفت زده شدن به تنهایی کافی نیست، بلکه این شگفت زدگی باید تا زمان

۱. ترجمه مفردات راغب، ج ۲، ص ۵۵۰.

یافتن پاسخ پرسش‌ها، ادامه یابد و راهی به سوی کسب علم و آگاهی و کشف حقایق جدید باشد.^۱



۲- عظمت پروردگار

کشف حقیقت هر پدیده و زوایا و شگفتی‌های آن، ما را به عظمت آفریدگار رهنمون می‌کند.

۳- بی‌ارزشی بُعد مادی

اگر چه دلالت سخن امام علیه السلام، بر این معنا، ضعیف‌تر از موارد دیگر است، اما اشاره به آن، خالی از لطف نیست.

مایه شگفتی است که انسانی این چنین ضعیف و بی‌ارزش، که بینایی او وابسته به قطعه‌ای پیه و نفس کشیدن او وابسته به شکافی است، آن‌چنان اسیر کبر و غرور می‌گردد که خدای خود را فراموش کرده و در پی هوای نفس روان می‌شود.

جسم خاکی آدمی ارزشی ندارد و آنچه به او ارزش و اعتبار می‌بخشد، معنویت و کمال روح است. حضرت یوسف علیه السلام، با تمام زیبایی جسمانی‌اش به چندین درهم فروخته شد: «وَشَرَّوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ؛ و او را به بهایی ناچیز و درهم‌هایی چند فروختند».

عدم توجه به این نکته، سبب شد که ابوالعلا معری،^۲ شاعر و فیلسوف عرب، این اشکال را وارد کند چگونه ممکن است دستی که دیه آن پانصد دینار است، به خاطر

۱. و به عبارت دیگر امر به شگفت زده شدن، دعوتی علی نحو الاستمرار است، نه علی نحو الحدوث فقط.

۲. ابوالعلاء مَعْرَى با نام کامل أحمد بن عبدالله بن سلیمان القضاعی، شاعرو فیلسوف بزرگ و نابینای عرب، در سال ۳۶۳ هجری (۹۷۳ میلادی) در شهر معره نعمان در سوریه به دنیا آمد و در سال ۴۴۹ هجری (۱۰۵۸ میلادی) در همین شهر درگذشت.

سرقت ربع دینار، قطع گردد؟^۱ آیا این تناقض نیست؟

يد بخمس مئين مَسْجِدٍ و دیت ما بالها قُطِعَتْ فِی ربع دینار؟

تناقض مالنا الا السکوت له وان نعوذ بمولانا من النار

دستی که دیه آن پانصد دینار است، از چه روی به خاطر ربع دینار بریده می شود؟

تناقضی است که باید در برابر آن سکوت کرد، و از آتش دوزخ به پروردگار پناهنده شد.

سید رضی رحمته الله علیه پاسخ داد که آن چه به دست ارزش می بخشد، آراستگی آن به امانت داری است؛ اما آن که خیانت پیشه می کند، ارزش اخلاقی او سقوط نموده، دست او نیز بی ارزش می گردد:

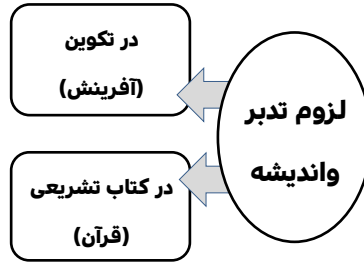
عز الامانة اغلاها و ارضها ذل الخيانة فافهم حكمة الباري

لزوم تدبیر در آیات طبیعت

«الْمُحَبُّوا» صیغه امر است و ما را به شگفت زده شدن، در آفرینش امر می نماید. امر در این فرمایش، امری مولوی است و بر مسلمانان واجب است که دانش های روز از جمله سیاست، اقتصاد، پزشکی، نجوم، ریاضی، هندسه را فراگیرند و در کشف حقایق، علمی پیشتاز باشند. تدبیر را می توان به دو زیر شاخه عمده تقسیم کرد: تدبیر در کتاب تشریعی پرودگار؛ و تدبیر در کتاب تکوینی، یعنی جهان هستی و

۱. قوانین جزایی اسلام بسیار مترقی و پیشرفته است. مثلاً در مورد قطع دست دزد باید دانست که اسلام شروط متعددی قرار داده است و با اجتماع این شرائط است که باید دست دزد را برید و اجتماع تمام این شرائط نادر است. به طور کلی قوانین جزایی اسلام در محیط اسلامی اجرا می شود یعنی در محیطی که برای همگان کار و اشتغال هست و عدالت برقرار است و... در چنین محیطی اگر کسی خلافی مرتکب شود مجازات مقرر درباره او اجرا می شود. در صورت اضطرار این حد اجرا نمی شود. برای آگاهی از دیگر شروط رجوع کنید به شرایع الاسلام، آیت الله سید صادق شیرازی؛ ج ۲، ص ۴۱۵.

شگفتی های آفرینش.



۱- تدبر در کتاب تشریع (قرآن)

باید زمانی را به تدبر و اندیشه در قرآن کریم، که کتاب تشریعی است، اختصاص داد. در برخی سخنان معصومین علیهم السلام، به وجود ۷ بطن و در برخی دیگر ۷۰ بطن برای قرآن اشاره شده است.^۱ همچنین قرآن کریم می فرماید: «وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ؛ هیچ تر و خشکی وجود ندارد جز اینکه در کتابی آشکار ثبت است».^۲

یکی از تأویلاتی که در مورد کتابِ مُبین بیان شده، وجود امیرمؤمنان علیه السلام است.^۳ هم چنان که در فضای مجازی با تایپ عنوان پایگاه اینترنتی، که تنها شامل چند حرف است، یا با جست و جوی یک کلمه، دنیایی از دانش فراروی آدمی گشوده می شود، خدا عزوجل نیز تمام دانش ها را در کتاب تشریعی خود قرار داده است.

۱. معانی الاخبار، ص ۲۵۹.

۲. (۶) انعام؛ ۵۹.

۳. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمْرِو الْكُوفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِيدِ السَّمَّانِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي أُولَى الْعَزْمِ وَصَاحِبِكُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ قُلْتُ مَا يَقْدُمُونَ عَلَى أُولَى الْعَزْمِ أَحَدًا قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ لِمُوسَى وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةٌ وَكَمْ يَقُولُ كُلُّ شَيْءٍ مَوْعِظَةٌ وَقَالَ لِعِيسَى وَابْنِ لَكُم بَعْضُ الَّذِي تَحْتَلِفُونَ فِيهِ وَكَمْ يَقُولُ كُلُّ شَيْءٍ وَقَالَ لَصَاحِبِكُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ وَعَلِمَ هَذَا الْكِتَابِ عِنْدَهُ. الإحتجاج على أهل اللجاج (طبرسی)، ج ۲، ص - ۳۷۵؛ الصراط المستقیم إلى مستحقى التقديم، ج ۱، ص ۲۱۱.

۲- تدبیر در کتاب تکوین

کتاب تکوینی خدای سبحان نیز هم چون کتاب تشریعی اوست که ظاهرش زیبا و باطنش عمیق و شگفت انگیز است.^۱ در بررسی پدیده‌های طبیعی و چگونگی کارکرد آن، نباید به نگاهی سطحی و کوتاه بینانه بسنده کرد، بلکه باید تدبیر و تعمق نمود و زوایای پنهان آن را کشف کرد. چنان که «نیوتن»^۲ با اندیشه در علت فروافتادن سیب از درخت، موفق به کشف یکی از مهم‌ترین قانون‌های طبیعت یعنی قانون جاذبه شد. شگفتی‌های آفرینش بی‌پایان است و هر روزه علم، دروازه‌های جدیدی را پیرامون نظام هستی کشف کرده و می‌گشاید.

در کتاب «امام صادق علیه السلام مغز متفکر جهان تشیع»، به پاره‌ای از مسائل علمی اشاره شده که امام صادق علیه السلام پیش از آنکه دانشمندان موفق به کشف این حقایق شوند، به تبیین آن پرداختند. از جمله مواردی که امام علیه السلام به آن اشاره نموده، دانش مولکولی است:

شخصی نزد امام صادق علیه السلام آمده، عرض کرد: از آن چه خدا عزوجل بر تو ارزانی نموده، به من ببخش.

امام علیه السلام فرمودند: تو توانایی حمل سنگینی دانش را نداری.

وی بر خواسته خود پافشاری نمود.

امام علیه السلام فرمودند: نکته‌ای به تو می‌آموزم، اگر آن را دریافتی بر آن خواهم افزود.

وی پذیرفت. امام علیه السلام فرمودند: اگر به تو بگویم این دیوار چون ابرها و با

سرعتی بسیار زیاد در حرکت است، آیا می‌پذیری؟

۱. «وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أُنِيقٌ وَبَاطِنُهُ غَمِيقٌ». نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۶۱.

۲. ایزاک نیوتن (Isaac Newton) زاده ۲۵ دسامبر ۱۶۴۲؛ درگذشته ۲۰ مارس ۱۷۲۷. فیزیک‌دان، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس، فیلسوف و شهروند انگلستان بوده است.

گفت: خیر.

امام علی^{علیه السلام} فرمودند: پس قادر به فراگیری دانش بیشتری نیستی.

گذشت زمان و پیشرفت دانش نشان داد که همه چیز از مولکول و مولکول‌ها از ذرات کوچک‌تری به نام اتم ساخته شده است، اتم دارای پروتون و الکترون و بخش‌های دیگری است و در برخی از مولکول‌ها، سرعت حرکت الکترون به دور پروتون به ۲۶۰۰۰ بار در ثانیه می‌رسد! قرآن کریم در اشاره به این حقیقت می‌فرماید: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ؛ کوه‌ها را می‌بینی، پنداری که ساکن و جامدند در حالی که همانند سیر ابر حرکت می‌کنند.»^۱

در این حکمت به برخی از شگفتی‌های آفرینش انسان اشاره شده است.



ب- شگفتی های بینایی

يَنْظُرُ شَحْمٌ؛

با قطعه ای پیه می بیند.

شَحْمٌ به معنای پیه می باشد.^۱

نگریستن علی رغم اینکه عملیاتی پیچیده و دقیق است، تنها به کمک قطعه ای پیه صورت می گیرد.

چشم دارای پایانه های عصبی است که به نور حساس است؛ هنگامی که نور به اشیاء برخورد می کند، منعکس می گردد و پس از عبور از مردمک چشم به عدسی می رسد. عدسی پرتوهای نور را عدسی خم می کند به گونه ای که تصویر چیزهایی که به آن نگاه می کنیم، به صورت وارونه روی پرده پشت چشم تشکیل می شود. پرتوهای نور پس از عبور از عدسی چشم به هم برخورد نموده، یکدیگر را قطع می کنند.

پایانه های عصبی، تصویر را به وسیله عصب ها به مغز می فرستند، مغز این تصویر را دوباره وارونه می کند تا آن را همان طور که هست ببینیم. چشم انسان قادر به تشخیص ۹۰۰ میلیون رنگ می باشد.

بنابراین در عملیات دیدن، چشم اصل نیست، بلکه واسطه است و اگر عضو دیگری این قابلیت را بیابد که امواج نور را دریافت و به مغز ارسال کند، می توان به واسطه آن همه چیز را به خوبی مشاهده نمود.

دوربین امکان مشاهده اجسام را برای انسان فراهم کرده، اما توانایی چشم علی رغم کوچکی و ظرافت، بسی فراتر از دوربین است و به هیچ روی با آن هم پایه نیست.

۱. قاموس قرآن، ج ۵، ص ۹.

ج- شگفتی‌های زبان

وَيْتَكَلِّمْ يَلِّمْ؛

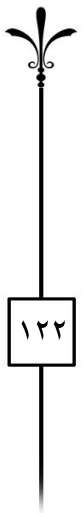
به پاره گوشتی سخن می‌گوید.

يَتَكَلَّمُ به معنای سخن گفتن است. اصل آن از کَلَّمَ می‌باشد که به معنای اثری است که با یکی از دو حس (شنوایی و بینایی) درک می‌شود، کلام با حس شنوایی و شنیدن درک می‌شود و کَلَم، به معنای جراحت، با حس بینایی.^۱

یک قطعه گوشت از نظر ظاهری ارزشی ندارد، ولی خدا عزوجل در این گوشت بی‌ارزش چنان قدرتی قرار داده که می‌تواند به وسیله آن با دیگران ارتباط برقرار کرده، سخن بگوید؛ و قادر است صاحب خود را به سوی بهشت یا جهنم رهنمون شود.

اگر چه سخن گفتن، کار بسیار ساده‌ای به نظر می‌رسد، ولی در واقع عملیاتی است بسیار پیچیده. به هنگام ادای یک جمله، زبان باید به سرعت روی مخارج متعدد حروف بچرخد، و مسلسل وار جای خود را تغییر دهد، و در صورتی که چرخش آن به درستی صورت نگیرد، کلمات به صورت نادرست ادا می‌شوند.

برای چرخش سریع، زبان باید همواره مرطوب باشد، از این رو سخن گفتن به هنگام تشنگی زیاد و خشکی دهان، بسیار دشوار است. به همین جهت خدا عزوجل چشمه‌هایی را در زیر زبان و دهان انسان قرار داده که با ترشح بزاق، همواره آن را نرم و مرطوب نگه دارد.



د- شگفتی‌های شنوایی

وَلْيَسْمَعْ بَعْظُمُ

با استخوانی می‌شنود.

عَظْمٌ به معنای استخوان است.^۱

امواج صوتی توسط ارتعاشات هوا ایجاد می‌شود؛ لاله گوش امواج را به داخل کانال گوش هدایت می‌کند و امواج به پرده گوش برخورد می‌کند.

گوش میانی بین پرده صماخ و گوش داخلی قرار دارد؛ این بخش از گوش شامل سه استخوان کوچک (چکش، سندان و رکابی) است؛ ارتعاشات برخورد کرده به پرده گوش سبب می‌شود که استخوان‌های موجود در گوش میانی به حرکت درآیند؛ سپس این ارتعاشات به استخوان رکابی می‌رسد.

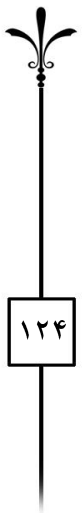
حرکت استخوان رکابی امواج را به گوش داخلی که با مایع پر شده است، می‌رساند؛ حلزون گوش ارتعاشات را دریافت کرده و مایع داخل آن به حرکت درمی‌آید؛ حرکت این مایع سبب تحریک سلول‌های حسی گشته، به سیگنال‌های الکتریکی تبدیل شده و به مغز می‌رود.

مغز سیگنال‌ها را دریافت و ترجمه می‌کند و بدین ترتیب ما قادر به شنیدن خواهیم بود.

اگر در فضایی باشیم که هوایی وجود نداشته باشد، نمی‌توانیم صدایی را بشنویم، چون امواج صوتی به گوش نمی‌رسد و گوش آن را دریافت نمی‌کند.

۱. قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۷.

شنیدن با تکه‌ای استخوان از باب مقتضی است،^۱ به این معنا که این استخوان، یکی از عوامل مؤثر در شنوایی است و در کنار آن عوامل دیگری نیز در شنیدن نقش دارند.



۱. مقتضی، یعنی امری که در صورت وجود شرط و عدم مانع، وجود معلول را افاضه می‌نماید؛ برای مثال وجود نفت، کبریت و هیزم، مقتضی به وجود آمدن آتش است، البته به شرطی که مانعی، مانند وزش باد شدید یا تر بودن هیزم، وجود نداشته باشد.

ه- شگفتی‌های تنفس

وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرَمٍ؛

و از شکافی تنفس می‌کند.

خَرَم به معنای شکاف است و منظور از آن، شکاف بینی است.

مکانیزم تنفس

هوایی که حاوی اکسیژن و هم چنین گازهای دیگر است، از مجرای نای داخل بدن می‌شود و هوایی که حاوی انیدرید کربنیک و بخار آب است، از راه همین مجرا از بدن خارج می‌گردد.

موهایی که در بینی قرار دارند، مانع از آن می‌شوند که ذرات گرد و غبار و دیگر مواد خارجی، وارد شش‌ها شوند. هم‌چنین مژک‌هایی که مخاط بینی را می‌پوشانند، از ورود ذرات دیگر به شش‌ها جلوگیری می‌کنند.

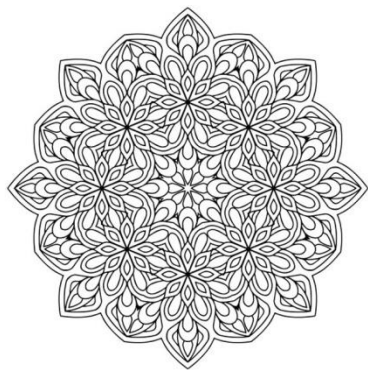
پوشش مخاطی بینی، پیوسته مرطوب است و قسمتی از رطوبت خود را به هوایی که فرو می‌بریم، منتقل می‌کند. به همین جهت هوا پیش از آن‌که وارد شش‌ها شود، مرطوب و گرم می‌شود. ولی اگر از راه دهان تنفس کنیم، آن ذراتی که در تنفس با بینی به وسیله این عضو گرفته می‌شد، وارد شش‌ها می‌شوند و از این گذشته، هوا به اندازه کافی گرم نمی‌شود. به همین دلیل، در حال عادی، نباید هوا را از راه دهان وارد شش‌ها کرد، بلکه باید از راه بینی نفس کشید.

هوا پس از آنکه از بینی گذشت، آزادانه از حلق و سپس از حنجره، که محل استقرار طناب‌های صوتی است، می‌گذرد ولی پیش از آن‌که وارد حنجره شود، مسیری را که مواد خوردنی و آشامیدنی به طرف مری می‌پیماید، قطع می‌کند. اگر خرده‌های غذا به جای آن‌که وارد مری شوند، وارد حنجره گردند، ممکن است

عواقب ناگواری به بار آورند؛ ولی به ندرت ممکن است چنین اتفاقی بیفتد، زیرا به محض آن که غذایی را می‌بلعیم، تمام راه‌های ورودی غذا، به غیر از مری، به وسیله انقباض ماهیچه‌ای بسته می‌شوند.^۱

زندگی هر شخص وابسته به همین شکاف کوچکی است که اگر چه در ظاهر بسیار بی‌ارزش است، ولی نقش تعیین‌کننده‌ای در زندگی ما دارد.

۱. دستگاه تنفس، چرا و چگونه تنفس می‌کنیم؟ ترجمه صادق جورابچیان، ماهنامه علمی و فرهنگی هدهد، سال اول ۱۳۵۸، شماره ۶.



حکمت ۱:

اگر دنیا روی آورد، وگرنه پشت گرداند..

إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى قَوْمٍ أَعَارَتْهُمْ
مَحَاسِنَ غَيْرِهِمْ وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُمْ
سَلَبَتْهُمْ مَحَاسِنَ أَنْفُسِهِمْ^۱

اگر دنیا به کسی روی آورد، محاسن و نیکی‌های
دیگران را به او عاریت می‌دهد؛
و چون به او پشت گرداند، نیکی‌ها و محاسن
او را از وی سلب خواهد کرد.

۱. این حکمت به گونه دیگری نیز روایت شده است: إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَحَاسِنَ غَيْرِهِ وَإِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَحَاسِنَ نَفْسِهِ.

إِذَا أَقْبَلَتِ الدُّنْيَا عَلَى قَوْمٍ أَعَارَتْهُمْ مَحَاسِنَ غَيْرِهِمْ.

أَقْبَلَتْ: روی آوردن

أَذْبَرَتْ: پشت کردن

أَعَارَتْ به معنای عاریه دادن است.

این سخن به مجموعه‌ای از سنت‌های اجتماعی و تاریخی، در حال و آینده اشاره دارد. گاه دنیا به شخصی روی می‌آورد: ثروت، مقام، خانواده و قبیله بزرگ، دوستان فراوان، ریاست، دانش و ... مصادیقی از روی آوردن دنیا هستند. زمانی که چرخ گردون بر مراد آدمی بچرخد، نیکی‌های دیگران نیز به میزان چشمگیری به وی نسبت داده می‌شود، به همین جهت بیش از شایستگی‌اش مورد تقدیر و احترام قرار می‌گیرد.

عکس آن نیز صادق است: اگر دنیا از فرد یا گروهی روی گرداند، نیکی‌ها و فضایلشان را از ایشان سلب می‌کند. آنگاه است که دانشمند را به نادانی، صبور را به ناشکیبایی، حکیم را به جهل، و فروتن را به تکبر متهم می‌کند. برای مثال:

- حاکمان بنی عباس از بزرگ‌ترین طاغیان و ستمگران تاریخ بودند، با این حال صفات نیکی به آنان نسبت داده شده است.

- صلاح الدین ایوبی میلیون‌ها شیعه را به قتل رساند: «وی شیعیان حَلَب را قتل عام کرد، علویان مصر را به زندان افکند، به منظور پایان دادن به نسل شیعه، مردان را

از زنان جدا نمود و اوّلین کسی بود که در مصر روز عاشورا را عید قرار داد،^۱ پاره‌ای از زمین‌های دولت اسلامی را به دشمنان واگذار کرد و علی‌رغم چنین جنایاتی در تاریخ مورد ستایش قرار گرفته است.

- تاریخ، عمر بن عبدالعزیز را ستوده، حال آن که بنا بر روایت، وی در زمین ستوده شده، و در آسمان‌ها نفرین شده است، چرا که خود را در جایگاهی قرار داد که از آن او نبود.^۲

- در زمان حکومت صدام - یکی از دیکتاتورهای بزرگ تاریخ معاصر - کتابی به نام او به چاپ رسید که حاوی ۵۲ کلمه حکمت آمیز بود و در رادیو و تلویزیون پخش می‌شد. این کتاب توسط گروهی از ادیبان نگاشته شده بود.

و از دیگر سو دنیا به امیرمؤمنان علیه السلام، برترین و پارساترین فرد تاریخ که هیچ کس را یارای دست یابی به مقام والای او نیست، پشت نمود، نیکی‌های ایشان را باز ستاند و در حالی که جانشین به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، خلیفه چهارم نامیده شد.

آیا این مسئله با عدل الهی سازگار است؟

با توجه به سخن فوق، این اشکال مطرح می‌شود که چگونه ممکن است شخصی بدون احراز شایستگی، ستوده شود، و دیگری علی‌رغم آراستگی به فضائل اخلاقی، مورد نکوهش یا تغافل قرار بگیرد؟ آیا این مسئله، با عدل الهی سازگار است؟ دلایلی که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد، نشان می‌دهد که میان عدل خدا جل جلاله و این سنت تاریخ تضادی وجود ندارد.

۱. امام شناسی، ج ۱۸، ص ۴۰۳.

۲. الخرائج و الجرائح، ج ۴۶، ص ۲۵۱. رَوَى أَبُو بَصِيرٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ الْبَاقِرِ عليه السلام فِي الْمَسْجِدِ إِذْ دَخَلَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ عَلَيْهِ تُوْبَانٌ مُمَصَّرَانِ مُتَكِنًا عَلَى مَوْكِي لَهُ فَقَالَ عليه السلام لَيْلَيْنِ هَذَا الْعُلَامُ فَيُظْهِرُ الْعَدْلَ وَيُعِيشُ أَرْبَعَ سِنِينَ ثُمَّ يَمُوتُ فَيُكَبَّرُ عَلَيْهِ أَهْلُ الْأَرْضِ وَيَلْعَنُهُ أَهْلُ السَّمَاءِ قَالَ يَجْلِسُ فِي مَجْلِسٍ لَا حَقَّ لَهُ فِيهِ ثُمَّ مَلَكَ وَأُظْهِرَ الْعَدْلَ جَهْدَهُ. بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار عليهم السلام.

الف. دنیا دار امتحان است

مقتضای امتحان آن است که تلخ و شیرین، حق و باطل، خوب و بد با هم در آمیخته باشد. نه شخص نیکوکار، پاداش نیکی خود را به طور کامل در این دنیا دریافت می کند و نه شخص بدکار جزای خود را تمام و کمال خواهد دید، و بنا بر حدیث: «إِنَّ اللَّهَ يَمِهلُ وَلَا يَهْمِلُ؛ خدا عزوجل فرصت می دهد، اما رها نمی کند»^۱ اگر چنین نبود و بندگان پاداش یا جزای خود را در این دنیا به صورت کامل دریافت می کردند، هدف آفرینش که آزمون بندگان است تحقق نمی یافت. در این دنیا همه بندگان، چه نیکو کردار و چه بدسیرت، حق انتخاب و آزادی عمل دارند تا حجت بر آنان تمام شود: «إِلَّا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ؛ تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند.»^۲ اگر چنین نبود، روز قیامت لب به اعتراض گشوده و ادعا می کردند که اگر فرصتی به آنها داده می شد، به گونه ای دیگری رفتار می کردند.

ب. اصل جایگزینی

شخصی که در ترازوی تاریخ ناعادلانه مورد نکوهش قرار گرفته، پاداشی بزرگ از خدا عزوجل دریافت خواهد کرد تا ظلمی که به وی شده، جبران گردد. هم چنین آن که زبان ستایش تاریخ، بی آن که شایستگی اش را داشته باشد، او را نشانه گرفته؛ یا بی هیچ تلاش و کوششی، نام و فضائل دیگران را به خود منسوب نموده، بهره ای از آخرت خود را از دست می دهد.^۳

۱. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، ج ۳، ص ۵۸۶؛ و در حدیثی دیگر چنین آمده: «ظُلَامَةُ الْمُظْلُومِ يَمْهَلُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَلَا يَهْمِلُهَا.» عیون الحکم و المواعظ (لیثی)، ص ۳۲۳، باب ۱۷.

۲. (۴) نساء؛ ۱۶۵.

۳. برای تقریب به ذهن، می توان به شخصی تشبیه کرد که برای فراگیری دانش، شبانه روز تلاش نموده، خود را از خواب سحرگاهی محروم می نماید، در ازای رنجی که به جان می خرد، به مراتب علمی بالایی دست خواهد یافت و ارج و منزلتی دوچندان در نزد مردم می یابد.

هیچ کس در راه اعلای کلمه حق، چون رسول خدا ﷺ مورد آزار قرار نگرفت: «مَا أُوْذِيَ نَبِيٌّ مِّثْلَ مَا أُوْذِيَ؛ هیچ پیامبری هم‌چون من مورد آزار قرار نگرفت.»^۱ ائمه علیهم‌السلام و عالمان ربانی نیز از آزار و اذیت دشمنان اسلام مصون نماندند، ولی عدل خداوندی این سختی‌ها را بدون پاداش نخواهد گذاشت و پاداشی بزرگ نثار ایشان خواهد کرد.

عالمی کتابی نگاشت که شخص دیگری آن کتاب را در کشوری دیگر به نام خود چاپ و منتشر نمود. خدا عزوجل نویسنده را در برابر حقی که از او ضایع شده، تعویض خواهد کرد.

دنیا حق را به حقدار نمی‌رساند: چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی. گاه چهره‌ای درخشان از فردی فاسق و بدکار به نمایش می‌گذارد و گاه فردی نیکوکار را هدف دشنام و سرزنش قرار می‌دهد؛ در این صورت بر نیکوکار است که صبر پیشه سازد، دست از فعالیت بردارد و بداند که سنت دنیا چنین بوده و حکومت عدل الهی، در قیامت جاری است، چنان که در دعای جوشن کبیر می‌خوانیم: «يَا مَنْ فِي الْقِيَامَةِ مُلْكُهُ؛ ای که ملک و حکومت تو، در روز قیامت است.»^۲

توجه به این نکته سبب می‌شود که انسان صالح در برابر ناملازمات و بی‌عدالتی‌های دنیا ناامید نشود و با تلاشی مضاعف در مسیر کسب رضایت الهی بکوشد.

سرقت دستاوردها

سرقت دستاوردهای دیگران امری متداول و ناپسند - به ویژه در میان حاکمرانان - است. از جمله می‌توان به سرقت ادبی اشاره کرد که در آن نویسنده‌ای افکار و اندیشه‌های نویسنده‌ای دیگر را بدون ذکر نام او، در نوشته‌های خود می‌گنجانند!

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۹، ص ۵۶.

۲. البلد الأمين و الدرع الحصین، ص ۴۰۶ / دعای جوشن کبیر.

گاه کتابی با هم فکری عده‌ای نگاشته می‌شود. در این صورت دستاورد حاصله، نتیجه زحمت و تلاش همه اعضای گروه است، اما تنها به نام یکی از اعضای گروه ثبت می‌گردد.

سرقت انقلاب، گونه‌ی دیگری از سرقت نتایج کار و تلاش دیگران است. ضرب المثلی است که می‌گوید: «انقلاب فرزندان خود را می‌خورد.» در انقلاب عده‌ای جهاد می‌کنند و سختی‌ها را به جان می‌خرند، اما گروهی دیگر نتیجه تلاش آنان را به یغما می‌برند، زمام حکومت را به دست می‌گیرند و بر آنان سلطه می‌یابند. زمانی که هیتلر در آلمان به حکومت رسید، اموال هم‌کلاسی سابق خود را مصادره نمود، تنها به این دلیل که نمرات بالاتری نسبت به او در ایام تحصیل داشت!

شخصیت‌شناسی بر اساس توانمندی‌ها

پی بردیم که یکی از ویژگی‌های دنیا، آن است که افراد را در جایگاه متناسب با شایستگی‌هایشان، قرار نمی‌دهد؛ گاه به اشخاصی روی می‌آورد که از شایستگی‌های لازم برخوردار نیستند؛ و گاه از افرادی روی برمی‌تابد که از توانمندی‌ها و قابلیت‌های بالایی بهره‌مندند. بنابر این، نباید اقبال و ادبار دنیا را ملاکی برای سنجش افراد قرار داد. چه بسا افراد گمنام و ناشناخته‌ای که از استعدادها و قابلیت‌هایی فراتر از نام‌آوران بهره‌مندند.

بنا بر این اگر:

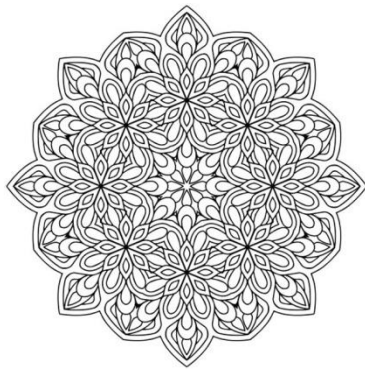
شخصی را در وضعیت بدی دیدیم، نباید وی را کوچک‌شمرد و با دید خواری و کوچکی بنگریم، چرا که ممکن است بزرگی باشد که دنیا بدو پشت کرده، هر آینه ممکن است دنیا به او روی آورد و در جایگاه والایی قرار بگیرد.

از سوی دیگر، اگر دنیا به ما روی آورد، اجازه ندهیم محاسن و نیکی‌های دیگران به ناحق به ما نسبت داده شود، بلکه بر تواضع خود بیفزاییم؛ مبدا مصداق این

سخن قرآن کریم باشیم که: «وَيَجُوبُنَ أَنْ يَحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا؛ دوست دارند که مردم آنها را به واسطه اعمالی که انجام نداده‌اند، ستایش کنند».^۱

در میان هزاران طلبه که در حوزه نجف اشرف، مشغول علم آموزی بودند، طلبه‌ای دزفولی (از روستاهای ایران) بود که چشمان کم‌سویی داشت، و به قدری تهی دست بود که زمستان و تابستان، برای حفاظت از سرما و گرما بر سر خود لنگ می‌بست. او کسی نبود جز شیخ انصاری، بزرگترین مرجع تقلید زمانش.





حکمت ۱۱:

با مردم چگونه باشیم؟

خَالُطُوا النَّاسَ مُحَاطَةً
إِنْ مِثُّ مَعَهَا بَكُوا عَلَيْكُمْ
وَإِنْ عِشْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ.

با مردم چنان معاشرت کنید
که اگر در آن حال مردید، بر شما بگریند،
و اگر مانندید با شوق و شیفتگی
به سوی شما آیند.

خَالِطُوا: معاشرت کردن.

مُحَالَطَةٌ: گونه‌های مختلف برخورد با دیگران از سلام گرفته تا خداحافظی، رفت

و آمد، خرید و فروش و چگونگی برخورد با آنان.

چنان باشید و به گونه‌ای رفتار کنید که اگر بر آن حال بمیرید، مردم به خاطر محبتی که به شما دارند، بر شما بگریند، نه آن که خدا را شکر کنند و اگر زیستید، قلبهایشان به شما گرایش داشته باشد، خواستار دیدار و برقراری رابطه با شما باشند و از شما به نیکی یاد کنند.

عبارت «مِثْمٌ مَعَهَا» بر دوام و پیوستگی این ویژگی اشاره دارد. ممکن است شخصی برای مدت‌ها برخورد نیکویی با دیگران داشته و رفتارش با بخشش و کرم، عفو و گذشت، نیکی، لطف و احترام توأم باشد؛ ولی در سال پایانی زندگی‌اش به دلیل بیماری، فشار مشکلات یا به دلایل دیگر تغییر رویه دهد و در مسیر اخلاق دچار عقب‌گرد و بازگشت و یا ایست شود. آزمون اخلاق، آزمون سختی است که تا آخرین لحظه‌های زندگی ادامه دارد. باید اخلاق نیک را در خود پرورش دهیم و هر روز بیش از پیش بدان آراسته شویم و از عقب‌گرد و بازگشت اخلاقی، یا درجا زدن به دور باشیم. مؤمن راستین حتی در فشار مشکلات اندوه خود را در سینه نهان کرده و با رویی باز و گشاده با دیگران برخورد می‌کند^۱ و سعی در شاد کردن دیگران

۱ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام): الْمُؤْمِنُ هُوَ الْكَفِيُّ الْفَطِنُ بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَحَزْنُهُ فِي قَلْبِهِ. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲،

دارد، چرا که شاد نمودن دیگران را از بهترین عبادت‌ها می‌داند.^۱

در رابطه با دیگران، سه نوع رابطه قابل تصور است:

۱. پرداخت حقوق؛ ۲. لطف (تفضل)؛

۳. کوتاه آمدن از حقوق خود.

مرحله اول واجب است، و این فرمایش به دو مرحله‌ی بعد اشاره دارد.

پرداخت حقوق

نخستین وظیفه ما در برخورد با دیگران، پرداخت حقوق آنان است. برای مثال می‌توان به حق هر یک از زوجین بر دیگری، حق والدین بر فرزندان، حق فرزندان بر والدین و حق استاد بر شاگردان اشاره کرد که بر شخص لازم است تمامی این حقوق را ادا کند.

بسیاری از افراد در پرداخت حقوق واجب دیگران کوتاهی کرده، در نتیجه در مرحله نخست سقوط می‌کنند. پرهیز از آزار دیگران، دوری از غیبت و ناسزاگویی از جمله حقوق مردم است و ضمن مرحله اول به شمار می‌آید. امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ. مَنْ خُوشَ نَدَارَمَ كَيْ دَشْنَامُ كُو بَاشِيد.»^۲

حکومت نیز وظایفی در برابر مردم دارد که موظف است این حقوق را برآورد.^۳ برای مثال اعطای آزادی به مردم، مشورت با آنان، حق انتخابات و مشارکت در تصمیم‌گیری از حقوق مردم است. ارائه خدمات و آبادسازی راه‌ها و خیابان‌ها نیز از وظایف دولت به شمار آید. بنا بر فقه اسلامی، معادن عمومی هم‌چون نفت، ملک

۱ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهِ مِنْ إِدْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ. الكافي (ط) - الإسلامية، ج ۲، ص ۱۸۸، باب إدخال السرور على المؤمنين.

۲ إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَلَكِنَّكُمْ كُؤُوصُكُمْ أَعْمَالَهُمْ وَذَكَرْتُمْ خَالَئَهُمْ كَانَ أَصُوبَ فِي الْقَوْلِ وَابْلَغَ فِي الْعُدْرِ. نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۳۲۳.

۳ آیت العظمی سید محمد شیرازی رحمته الله چندین کتاب در مورد حقوق مردم و وظایف دولت نسبت به مردم نگاشته‌اند، از جمله می‌توان به کتاب «الفقه، الدولة الإسلامية»؛ و «السبیل الی انہاض المسلمین» اشاره کرد.

مردم است و هزینه فروش آن باید به مردم پرداخت شود، چنان که امیر مؤمنان علیه السلام تمام بیت المال را بین مردم تقسیم می کردند. نگرفتن مالیات بابت ارث و گمرک نیز از کمترین حقوق مردم به شمار می آید.

موارد ذکر شده، گوشه‌ای از حقوقی است که ملت بر حکومت دارد. دولت‌ها نباید به ادای کم‌ترین حقوق مردم بسنده کنند، بلکه باید بکوشند که به آنان لطف کنند و گامی فراتر از ادای حقوق، بردارند. برای مثال تأمین پیش نیازهای علمی در سطح معمولی، از حقوق مردم است؛ اما دولت نباید به این مقدار واجب بسنده کند، بلکه باید در پی آن باشد که بهترین شرایط تحصیلی را ایجاد کند.

امروزه اکثر دولت‌ها ساده‌ترین حقوق ملت را ادا نمی کنند.^۱ حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام نمونه حاکمیتی است که برای ملت، هم چون پدری مهربان و پرعظوفت بودند و بیش از توان خود برای تأمین نیازهای جامعه می کوشیدند. همواره بر مردم لطف می کردند و بیش از حقوقشان بر آنان می بخشیدند.

لطف و تفضل

فراتر از ادای حقوق، مرحله‌ی لطف است. تفضل از ریشه فضل است که به معنای افزون بر کم، یا گذشتن از حد اعتدال است، و در هر دو مورد خوب و ناپسند کاربرد دارد؛ اما در موارد پسندیده، کاربرد بیشتری دارد.^۲ تفضل مصادیقی متعددی دارد از جمله:

* قرض در صورتی که برای حاجتی ضروری باشد، مثلاً قرض ندادن

به مرگ شخص بینجامد، واجب کفایی است؛ در غیر این صورت واجب

۱. خوب است در مقاله‌ای مصادیقی از حقوق مردم بر دولت، و مصادیقی از لطف و تفضل دولت را مورد بررسی قرار داد.

۲. ترجمه مفردات راغب، ج ۴، ص ۶۷.

نیست و نوعی لطف و نیکی به شمار می‌آید.

* گشاده‌روی دانشمند در پاسخ‌گویی به دانش‌پژوهان لطف به شمار می‌آید. برخی پرسش‌های دانشجو را با چهره‌ای گرفته و عبوس پاسخ می‌دهند، که برخوردی بسیار ناپسند است. شایسته است استاد در صورت عدم توان به پاسخ‌گویی، معذرت‌خواهی کند، به طوری که پرسشگر رنجیده خاطر نشود.

* آشنایی، تمیز کردن منزل، جارو کشیدن و... از حقوق مردان به شمار نمی‌آید و انجام آن لطفی از بانوی خانه است؛ مسافرت بردن و پرداخت بیش از مقدار مؤونه نیز از حقوق بانو به شمار نمی‌آید و انجام آن لطفی از سوی همسر است.

* پرداخت مبلغی بیش از حقوق به کارگر نیز تفضل به شمار می‌آید.^۱

کوتاه آمدن از حقوق خود

هر یک از ما حقوقی بر گردن دیگران دارد که موظف به انجام آن هستند. گاه پیش می‌آید که دیگران در حق آدمی کوتاهی کنند یا حقوق او را به کلی نادیده بگیرند. برای مثال، کمترین حق یک شخص بر دیگری، آن است که کرامت و آبروی او را حفظ کند و لب به غیبت یا تهمت او نگشاید. در صورتی که این حق مورد توجه قرار نگیرد، شخص می‌تواند به دو روش عکس‌العمل نشان دهد:

- مقابله به مثل کند و پاسخی، متناسب با گفتارشان، به آنان حواله کند: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا: پاداش بدی، مانند همان بدی است.»^۲

- با وجود توانایی به مقابله به مثل، راه عفو و بخشش در پیش گیرد. این شیوه در

۱. خوب است ۱۱۰ نوع از انواع تفضل در مقالاتی نوشته شود، برای مثال نمونه‌هایی از تفضل و نیکی بر فرزندان، والدین، همسایه، ملت بر حکومت و حکومت بر ملت در مقاله‌ای جمع‌آوری گردد.

۲. (۴۲) شوری؛ ۴۰.

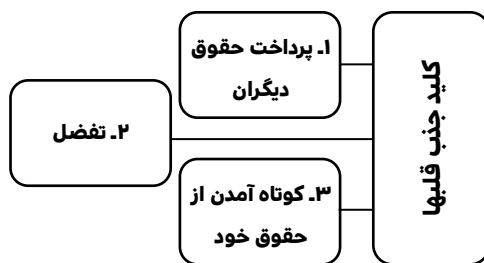
فرهنگ اهل بیت علیهم السلام به شدت سفارش شده است. باید توجه داشت که بخشش در

زمان قدرت، ارزشمند است و در صورت عجز و ناتوانی چندان هنر نیست!

گذشت نشانگر روح بزرگ آدمی است، و عدم بخشش بیانگر روح کوچک؛ چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا؛ خدا از آسمان آبی نازل کرد و در هر رودی به قدر وسعت و ظرفیتش سیل آب جاری شد.»^۱

در زمان بارش باران، هر شیء به فراخور ظرفیتش، از آن آب دریافت می‌کند. به همین ترتیب زمانی که رحمت الهی بارش می‌گیرد، هر چه قلب انسان وسیع‌تر باشد، دریافت او از رحمت الهی بیشتر است؛ و هر چه ظرف وجودی و وسعت روح کمتر باشد، دریافت شخص از بارش رحمت الهی کمتر خواهد بود.

در احوال یکی از علما^۲ نقل شده که در برخورد با مخالفان، با کمال بزرگواری و گذشت، برخورد می‌کرد. شخصی به مدت سی سال، به شایعه پراکنی و اتهام ایشان می‌پرداخت. پس از این مدت، نادم گشت و نزد ایشان رفت و به محض طلب حلالیت، مورد عفو ایشان قرار گرفت. از همین رو، مقامی بزرگ در دل‌ها یافت و حتی مخالفان، در مجالس ختم و بزرگداشت ایشان شرکت کردند.



در صورتی قادر به جذب دیگران خواهیم بود که روابط اجتماعی خود را بر اساس لطف و کوتاه آمدن از حقوق، پایه گذاری کنیم، نه بر مبنای اعطای حقوق.

^۱ (۱۳) رعد؛ ۱۷.

^۲ آیت الله العظمی سید محمد شیرازی رحمته الله.

چرا این‌گونه باشیم؟

ممکن است این پرسش در ذهن تداعی شود که چه لزومی دارد که مردم به معاشرت با ما گرایش داشته باشند؟ و یا پس از مرگ بر ما بگریند؟ در پاسخ باید گفت:

۱- دین اسلام بر اساس محبت و مهرورزی پایه گذاری شده، و اصل اولی و اساسی در اسلام، محبت است. قرآن کریم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را رحمتی برای تمام جهانیان می‌داند: «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» رحمتی برای تمام جهانیان^۱ و رابطه پیروان او را، بر اساس مهرورزی بیان کرده: «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» در میان خود مهربانند.^۲

۲- چارچوب زندگی را باید بر اساس کلمات معصومین علیهم السلام پایه گذاری کرد، نه بر اساس نظریات و افکار شخصی؛ و چنان چه ما را به چنین برخوردی فرمان دادند، اطاعت کنیم.

۳- محبوبیت موضوعیت دارد،^۳ یعنی به خودی خود دارای ارزش و اهمیت است. روایات متعددی در باب محبوب بودن وجود دارد، برای مثال در زیارت امین الله از خدا عز و جل خواستاریم که ما را در میان زمینیان و آسمانیان، محبوب گرداند: «مَحْبُوبَةً فِي أَرْضِكَ وَ سَمَائِكَ».^۴

۴- محبوبیت طریقت نیز دارد. طریقت را می‌توان به جاده تشبیه کرد که راهی برای رسیدن به مقصد است و به خودی خود، مد نظر نیست.

برخی انواع عبادت، هم موضوعیت دارد و هم طریقت. یعنی هم به خودی خود شایسته و مطلوب است، و هم راهی است برای رسیدن به امری شایسته و پسندیده.

۱. (۲۱) انبیاء؛ ۱۰۷.

۲. (۴۸) فتح؛ ۲۹.

۳. موضوعیت داشتن، یعنی عملی که به خودی خود، مطلوب و مد نظر است.

۴. زیارت امین الله، مفاتیح الجنان.

برای مثال، نماز هم موضوعیت دارد، یعنی به خودی خود ارزش و اهمیت دارد؛ و هم طریقت دارد و راهی است برای بازدارندگی از فحشا و منکر «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» به درستی که نماز از فحشا و بدی بازدارنده است.^۱

شخصی که محبوب دل‌های مردم است، معمولاً در دعای آنان جا دارد، ممکن است دعای ایشان مورد پذیرش قرار گیرد و دری از رحمت گشوده، و یا دری از بلا بسته شود.

۵- شخص محبوب پس از مرگ نیز در دعای مردم جا دارد. نیاز فرد به دعا و خیرات مردم، پس از مرگ، بسیار بیش از نیاز او در دنیا است. معمولاً افراد، نیکی شخص نیکوکار و خیرخواه را پس از مرگ به یاد آورده و برای او خیرات می‌کنند که سبب بارش برکات بر او خواهد بود.

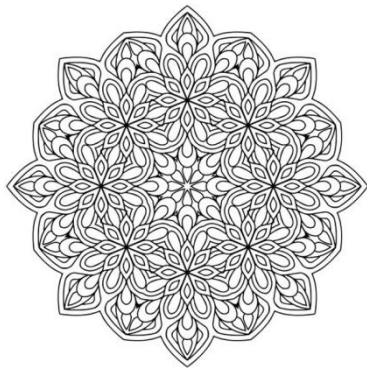
یکی از علمای بزرگ و متقی، که مکاشفاتی داشت، در مدرسه‌ای می‌زیست. روزی برای دیدار یکی از طلبه‌ها به مدرسه دیگری رفت. دیگر طلاب، دلیل آمدن او را جويا شدند. وی گفت: دیشب هنگام سحر، فیوضاتی بر من نازل شد. متعجب شدم که دلیل این فیوضات ربانی چیست؟ در حال مکاشفه این سید را در حال دعا برای خود دیدم، و به دلیل دعای او، درهای رحمت به روی من گشوده شد.

یکی از نیکان در عالم رؤیا مشاهده کرد که فرشتگان با شتاب و سرعتی غیر قابل وصف، در حال ساختن قصرهایی باشکوه‌اند. چون از آنان پرسید که این قصرها از آن کیست؟ گفتند: این قصرها از آن سید محمد شیرازی رحمته الله است، و این قصرها، نتیجه خیراتی است که از سوی مردم به روح او اهدا می‌شود.

در برخورد با مجالس گناه!

ممکن است برخی این فرمایش را چنین تفسیر کنند که در برخورد با مجالس

گناه، سکوت کنیم تا گرایش و میل مردم به ما کم نشود. این برداشت صحیح نیست، بلکه داشتن چنین رویه‌ای در صورتی است که با واجب دیگری تزامم نداشته باشد. مقتضای امر به معروف و نهی از منکر آن است که شیوه‌ای صحیح و مؤثر را در برخورد این مجالس در پیش بگیریم. برای مثال بکوشیم با نرمی و اخلاق، نهی از منکر کنیم؛ یا مجرای سخن را عوض کرده و به این ترتیب غیبت کننده را از غیبت بازداریم. دست‌یابی به رضایت الهی از رضایت دیگران بسی مهم‌تر است. بازداری از غیبت ممکن است سبب شود شخص غیبت کننده احساس بدی پیدا کند، ولی اگر وجدان بیداری داشته باشد، بعدها شخص بازدارنده را خواهد ستود. هم چنین اگر واجب شرعی اقتضا کند که با ظالم به تندی برخورد کنیم، نباید نرمش به خرج دهیم، بلکه باید با تندی و جدیت برخورد کنیم.



حکمت ۱۳:

بخشش، شکرانه قدرت

إِذَا قَدَرْتَ عَلَىٰ عَدُوِّكَ
فَاَجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.

هنگامی که بر دشمنیت پیروز شدی

عفو را شکرانه پیروزی قرار ده..

قَدَرَت: توانایی یافتی، پیروز شدی.

هر شخص ممکن است دشمنانی در زمینه مادی، خانوادگی، اجتماعی، علمی، سیاسی و... داشته باشد، حال این دشمنی به حق باشد یا به باطل. در این فرمایش به ضابطه و ملاک رویارویی با دشمن اشاره شده است.

این سخن تنها به دشمن در میدان نبرد اشاره ندارد، بلکه ما در جامعه با افراد مختلفی سروکار داریم؛ همسر، همسایه، رئیس شرکت و ... که ممکن است هر یک در حق ما ستم کند. حال اگر شرایط و امکان انتقام پیش آمد، شکرانه دست‌یابی به مرتبه والاتر و قدرت انتقام، بخشش و چشم‌پوشی است. برای مثال ممکن است کارمندی به رتبه‌ای بالا ارتقا یابد و توانایی پیدا کند ظلم رئیس سابق را تلافی کند؛ در این صورت بخشش، بهترین شیوه مقابله با اوست. هم چنین هر یک از همسران، والدین، فرزندان، و دوستان بکوشد که روابط خود را بر اساس گذشت پایه‌گذاری کنند. دولت‌ها، احزاب، گروهک‌ها و ارگان‌ها نیز، سیاست و استراتژی خود را بخشش اشتباه دیگران قرار دهند. عفو و بخشش روش بزرگان و بیانگر روح بزرگ شخص بخشنده است.

لازمه بهره‌مند شدن از نعمت، به جای آوردن شکر آن نعمت است. چیرگی بر دشمن نعمتی از سوی خداست و شکر عملی این نعمت، بخشایش و عفو دشمن است.

ممکن است شخصی علت پیروزی خود را داشتن طرح و برنامه‌ریزی بداند، اما

باید دانست که طرح و نقشه، اسباب ظاهری پیروزی به شمار می‌رود و علت حقیقی، خواست و اراده خداست. گاه بنده‌ای اسباب و لوازم ظاهری را فراهم می‌کند، اما خدای متعال اذن و اجازه نمی‌دهد، در نتیجه شخص به خواسته خود دست نمی‌یابد. چنان که گفته‌اند: «إِنَّ الْعَبْدَ يَدْبِرُ وَاللَّهُ يَقْدَرُ؛ بنده تدبیر می‌کند و خدا عز و جل آن چه مقدر است، محقق می‌سازد.»^۱

مسلمانان در جنگ خندق، علی‌رغم کمبود نیرو و ابزار جنگی، دشمن را به سختی شکست دادند؛ اما در جنگ حنین، با وجود بهره داشتن از امکانات و نیروی بالا شکست سختی خوردند.

بنابر این توانمندی بر دشمن، نعمتی از سوی خداست که لازم است شکر آن به جای آورده شود. شکر مُنْعِم راجح بالمعناى اعم است،^۲ یعنی در برخی حالات واجب و در برخی حالات مستحب است؛ و مصداق شکر عملی^۳ در چنین حالتی، عفو و بخشش است.

لازم به اشاره است که منظور از توانمندی بر دشمن، تنها قدرت ظاهری نیست. بلکه هر نوع توانایی، می‌تواند مصداق این سخن باشد. برای مثال شخص از قدرت سخنوری بالایی بهره دارد و می‌تواند علیه دشمن خود سخن بگوید، اما برای خدا عز و جل و رضایت او سکوت کند.

بخش‌اندگی؛ در اندیشه، قلب و عمل

خشونت تنها به معنای خشونت فیزیکی، و عکس‌العمل‌های رفتاری منفی نیست، بلکه مراتب متعددی دارد که تمام این مراتب، از دیدگاه اسلام، مردود

۱. التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج ۱۰، ص ۱۴۴.

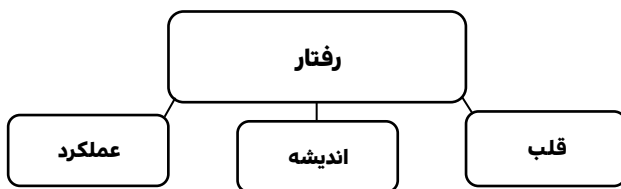
۲. راجح به معنی اعم یعنی مطلوب بودن کار که شامل واجب و مستحب می‌شود.

۳. شکر به دو گونه است: شکر زبانی و شکر عملی. آیه کریمه «اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا» (۳۴) سبأ: ۱۳. به شکر عملی

اشاره دارد.

است. برای مثال خشونت در نگاه، نوعی خشونت است که مسلمان باید از آن پیراسته باشد. گاه شخص رفتار منفی نسبت به دشمن نشان نمی‌دهد، اما خشم و کینه خود را از طریق نگاه تند خود، منتقل می‌کند. خشونت، حتی به همین مقدار نیز ناپسند است.

قلب و اندیشه، جایگاه دیگری است که باید از خشونت به دور باشد. دین اسلام، رفتار را در عمل منحصر نمی‌داند، بلکه رفتار مجموعه‌ای از عمل، قلب و اندیشه است. برای مثال، قرآن کریم، گناه را به قلب نسبت داده: «فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ؛ قلب او گنهکار است»^۱ که نشانگر آن است که تصورات منفی قلب نیز، در چارچوب رفتار به شمار می‌آید و گناه تلقی می‌شود.



دین اسلام دین محبت و مهرورزی است و شیوه عملی آن، چشم پوشی و سعه صدر است، نه خشونت و انتقام. حوزه بخشش نیز در بخشش عملی و ظاهری، منحصر نیست؛ بلکه نگاه، قلب و اندیشه را نیز باید از انتقام و کینه توزی پیراست.

آن چه گفته شد، در مورد دشمنان شخصی است. حال باید دید که دیدگاه دین، در مورد دشمنان دین چیست؟

نسبت به دشمنان خدا و اهل بیت علیهم‌السلام برائت قلبی یکی از اصول دین است؛ مؤمن باید پس از چیرگی بر دشمن خدا او را از نظر ظاهری مورد بخشایش قرار دهد، اما در قلب از او تبری جوید و او را لعن نماید. چنان که قرآن کریم، از زبان

حضرت ابراهیم علیه السلام نقل نموده که چون دانست عمویش، از دشمنان خداست، از او براءت جست: «فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ؛ پس چون برایش روشن شد که او از دشمنان خداست، از او بیزاری جست».^۱

عفو و بخشایش، پیروزی استراتژیک

بازتاب‌های مثبت عفو، بسیار بیشتر از انتقام است. یکی از بازتاب‌های آن، تأثیر آن بر سلامتی اعصاب و روان است. شخص بخشنده از سلامتی بهتری بهره دارد، اما شخصی که همواره به فکر انتقام جویی از دیگران است، از فشارهای فکری و ناراحتی روان رنج می‌برد.

دیگر بازتاب آن، محبوبیت در میان مردم است. این مسأله نه تنها در مورد افراد، بلکه در مورد حکومت‌ها نیز صدق می‌کند. حکومت‌های کینه‌توز که از دشمن انتقام می‌گیرند، برای مدتی طولانی دوام نمی‌آورند.

برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مشرکان در فتح مکه

دوری از خشونت و آراستگی به مهر و گذشت، در جای جای سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جلوه گر است. فتح مکه، نمونه‌ای درخشان از بخشش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مردمی است که در آزار و اذیت او هیچ کوتاهی نکردند.

در فتح مکه سپاه اسلام به نزدیکی مکه رسید. «سعد بن عباد» رئیس خزرجیان پرچم سپاه اسلام را در دست داشت، همین که در برابر ابو سفیان قرار گرفت، خطاب به او این شعر را سرود: «اليوم يوم الملحمة، اليوم تستحل الحرمه، اليوم اذل الله قريشا؛ امروز، روز نبرد است؛ امروز جان و مال شما حلال شمرده می‌شود، امروز روز ذلت قریش است.»

ابو سفیان^۱ به محض آن که چشمش به پیامبر ﷺ افتاد، عرضه داشت: «پدر و مادرم به فدایت، آیا دستور داده‌ای قومت را قتل عام کنند که سعد چنین شعار می‌دهد؟! در حالی که تو مهربان‌ترین و نیکوکارترین افراد به مردم هستی.» پیامبر ﷺ از شنیدن این سخن سخت ناراحت شدند و بلافاصله فرمودند: «الیوم یوم المرحمة الیوم اعز الله قریشا الیوم یعظم الله فیہ الکعبة؛ امروز روز رحمت است، امروز روز عزت قریش است، امروز روزی است که خدا عزوجل به کعبه عظمت بخشید.»

سپس سعد را از مقام خود عزل کردند و امیر مؤمنان علیؓ را به جای او منصوب نمودند، و به ایشان دستور دادند فوراً به سوی سعد شتافته و پرچم اسلام را از او بگیرند و با شعار رحمت، وارد مکه معظمه شوند.^۲

عفو و بخشایش شیوه و روش بزرگان است، و انتقام شیوه کوچک دلان و کوتاه اندیشان؛ چنان که گفته‌اند: «و کلُّ إناء بالذی فیہ ینضح: از کوزه همان برون تراود که در اوست.» اگر مورد ظلم، غیبت، تهمت و یا ناسزاگویی قرار گرفتیم، ببخشاییم و عفو نماییم.

۱. با آغاز دعوت پیامبر ﷺ ابوسفیان جزء سرسخت‌ترین دشمنان ایشان شد. وی کارشکنی‌های زیادی علیه پیامبر ﷺ داشت. از جمله پس از شکست در جنگ بدر، با ۲۰۰ سوار از قریش آهنگ مدینه کرد و پس از مذاکره با سلّام بن مشکم رئیس بنی نضیر، کسانی را به مدینه فرستاد و آنان در جایی به نام «غریض» نخلستان‌هایی را به آتش کشیدند و گریختند. هم چنین در سال ۳ ق، در رأس سپاهی بزرگ به قصد انتقام از مسلمانان، به سوی مدینه حرکت کرد. در منطقه احد، نزدیکی مدینه، جنگ سختی روی داد که مسلمانان شکست خوردند و نخبگانی از آنان چون حمزه، عموی پیامبر ﷺ به شهادت رسیدند. پس از نبرد، ابوسفیان بر فراز کوه آمد و ضمن ستایش بت‌ها، پیامبر ﷺ را به نبردی دوباره، در بدر وعده داد. سال دیگر، ابوسفیان با یاری یهودیان مدینه، پیکار خندق ﷺ را بر ضد پیامبر ﷺ ترتیب داد، اما با تدبیر و هوشمندی پیامبر ﷺ سپاه ابوسفیان و متحدان او، ناکام بازگشتند و مدینه رهایی یافت. با وجود این کارشکنی‌ها، پیامبر ﷺ پس از فتح مکه منزل او را ایمن دانسته، فرمودند: «مَنْ دَخَلَ دَارَ أَبِي سُفْيَانَ فَهُوَ آمِنٌ؛ هر که وارد منزل ابوسفیان شود، در امان است.»

۲. بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۰۹، باب ۲۶، فتح مکه.

نمونه‌ای از عفو در زندگی بزرگان

آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی رحمته الله علیه مرجع اعلای زمان خود بود. در تاریخ زندگی ایشان نقل شده که روزی در حال تنظیم حقوق شرعی، دزدی هجوم آورد و بر آن بود که اموال را بدزد. چون سید ممانعت کردند، به ایشان هجوم کرد و ضربه‌ای سنگین وارد نمود. در اثر این زد و خورد، سروصدایی به وجود آمد و خادم متوجه شد و به اتاق ایشان رفت؛ اما سارق پیش از رسیدن خادم، فرار کرد. با انتشار خبر، افراد زیادی، از جمله حکومت وقت، بر ایشان فشار آوردند که دزد را معرفی کنند تا مورد بازخواست قرار بگیرد. اما ایشان از معرفی دزد ابا کرده و در فرصتی مناسب او را - که از همسایگان بود - ندا دادند، و ضمن نصیحت، مبلغی به وی عطا کردند. همین رفتار سبب شد دزد متحول شده، به انسان سالمی تبدیل شود.

بازتاب گسترده عفو پاپ در جهان

در سال ۱۹۸۱ میلادی ژان پل دوم، نخستین پاپ کاتولیک، در میدان سنت پتر واتیکان دچار سوء قصد و به شدت مجروح شد. پاپ ضارب خود را بخشید و در سال ۱۹۸۳ به زندان رفت و به مدت ۲۰ دقیقه به تنهایی با شخص مهاجم گفتگو کرد و اصرار ورزید که این مکالمه محرمانه باقی بماند. همین مسئله بازتاب گسترده‌ای در جهان داشت.

امروزه بزرگان ادیان دیگر، با در پیش گرفتن این روش و بازتاب گسترده‌ی آن در رسانه، تأثیر زیادی در جذب دیگران دارند. با توجه به سفارش فراوان اسلام بر عفو و بخشش، مسلمانان باید با در پیش گرفتن چنین روشی، در جذب دیگران به دین زیبای اسلام بکوشند.

بخشایش مصداقی از تخلق به اخلاق خدا^۱

عفو و بخشش از ویژگی های خداست و آراستگی به این صفت، مصداق تخلق به اخلاق الهی است. بخشش خدای سبحان بر بندگان به اندازه ای است که در روز قیامت حتی شیطان نیز در عفو الهی طمع می کند.^۲

خدای متعال بندگان را در برابر گناهان بی شمار، نه تنها مؤاخذه نمی کند، بلکه نعمت های او پیوسته جاری است. وی فرصت های متعددی را فراروی بنده گشوده و وسایل متعددی را برای آموزش بندگان قرار داده است؛ از جمله:

۱- **شفاعت:** از سویی وسیله ای برای بخشش بندگان است؛ و از سوی دیگر راهی برای بزرگداشت و تکریم شخص شفاعت کننده به شمار می آید.

۲- **استغفار:** قوی ترین وسیله معنوی برای بخشایش گناهان به شمار می آید. در دنیا برای رفع آلودگی، از پاک کننده های مختلفی استفاده می شود که برخی از قدرت تمیز کنندگی بیشتری برخوردار است. برخی انواع چرکی، جز با پاک کننده های قوی، قابل تمیز شدن نیست. برای پاک سازی گناه نیز، پاک کننده های متعددی وجود دارد، و استغفار یکی از پاک کننده های بسیار قوی به شمار می آید.

۳- **دعا، صله رحم و دعای دیگران در حق انسان** از دیگر راه هایی است که برای آموزش، فراروی بندگان گشوده شده است.

بنا بر این خدا عزوجل عفو و بخشایش را دوست دارد و شایسته است بنده نیز خود را به این صفت الهی بیاراید، همواره در اندیشه عفو و بخشش دیگران باشد و کانون قلب، اندیشه و عمل خود را از هر گونه حس انتقام جویی تهی کند.

۱. تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۸، ص ۱۲۹. لازم به اشاره است که استناد این حدیث به معصوم،

ثابت نیست و علامه مجلسی آن را به عنوان نقل قول بیان کرده و نه به عنوان روایت.

۲. قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَام): إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ إِبْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ تَعَالَى وَتَقْدَسَ الْأُمَالِي

لِلصَّادِقِ، ص ۲۰۵، المجلس السابع والثلاثون؛ روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۵۰۲.

حکمت ۱۳:

ناتوان‌ترین‌ها

أَعْجزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ
الإِخْوَانِ وَأَعْجزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ
مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ.

ناتوان‌ترین مردم کسی است که در
به دست آوردن برادران ناتوان است،
و از او ناتوان‌تر کسی است که
دوستان به دست آورده
را از دست بدهد.

ظَفِر: بمعنی نجات و غلبه است.^۱ امام علیه السلام در مورد دوست‌یابی از واژه ظَفِر استفاده می‌کنند، گویی دست‌یابی به دوستان نوعی پیروزی به شمار می‌آید. عَجَز به معنای ناتوانی است.^۲ صیغه (أَعْجَزُ النَّاسِ) در این عبارت افعال التفضیل^۳ است. آیا این حصر، حقیقی یا اضافی؟

در برخی موارد هم چون دست‌یابی به علم، شهرت، ثروت و ... این حصر حقیقی است. اما نسبت به مسائلی دیگر نیاز به تأمل دارد، مثلاً کسب دوستان نسبت به جلب رضایت خدا^۴ کدام سخت‌تر است؟

عجز و ناتوانی، دو گونه است: ناتوانی جسم و ناتوانی روح. ناتوانی جسم، آن است که شخص یکی از قدرت‌های جسمانی خود را از دست بدهد؛ برای مثال نابینا یا ناشنوا باشد، یا نخاع او آسیب دیده و از فلج رنج ببرد. اما از نظر روحی و معنوی ناتوان‌ترین شخص کسی است که توانایی برقراری روابط اجتماعی را نداشته باشد.

عجز و ناتوانی مادی به خوبی قابل درک است، اما عجز و ناتوانی معنوی قابل درک نیست. ناتوانی در دوست‌یابی، نقص بسیار بزرگی به شمار می‌آید. برخی

۱. التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۵، ص ۲۶۷.

۲. قاموس قرآن، ج ۵، ص ۲۹۳.

۳. اسم تفضیل؛ صفت، اسم یا وصفی که به برتری داشتن موصوفش بر غیر در صفتی دلالت کند.

۴. در دعای کمیل می‌خوانیم: يَا سَرِيعَ الرُّضَا.

شخصیتی اجتماعی دارند و توانایی بالایی در ایجاد رابطه دوستانه با دیگران دارند که نقطه قوت به شمار می‌آید. اما گروهی تمایل چندانی به حضور در عرصه‌های اجتماعی و ایجاد رابطه با دیگران ندارند. روابط اجتماعی ضعیف، نقطه ضعف به شمار می‌آید و باید در راستای اصلاح آن کوشید.

و ناتوان‌تر از او!

دسته دیگر در ایجاد ارتباط دچار مشکل نیستند، اما قادر به تداوم یک رابطه نمی‌باشند و به دلایل گوناگون دوستانشان را از گرد خود می‌رانند. لازمه‌ی تداوم دوستی برخورداری از صبر، سعه صدر، پذیرش افکار و نظرات دیگران و احترام متقابل است. افرادی که به سرعت از کوره درمی‌روند، یا توانایی چشم پوشی از خطای دیگران را ندارند و اندک لغزشی را به دل می‌گیرند، قادر به حفظ دوستان خود نمی‌باشند؛ این گروه از دسته اول ناتوان‌ترند. از دست دادن یک وسیله یا اثر گران‌بها برای افراد بسیار ناراحت کننده است، در حالی که یک دوست ارزش بسیار بالاتری دارد و از دست دادن او باید اندوه بیشتری را به دنبال داشته باشد.

چرا چنین شخصی ناتوان‌ترین فرد است؟

کسب دانش نیازمند تلاش بسیار است، چنان که گفته‌اند که علم به یابنده خویش می‌گوید: «همه وجود خود را به من ارزانی کن تا بخشی از وجود خود را به تو ببخشم.»^۱

لازمه دست‌یابی به ثروت نیز تلاش فراوان، سفر و بر جان خریدن سختی‌ها و دشواری‌های آن است؛ اما تنها لازمه‌ی دوست‌یابی، بهره داشتن از اخلاق نیکو و برخورد نیک با مردم و مدارا با آنان است؛ نه هزینه‌ای دارد و نه نیازمند تلاش و زمان زیادی است. اگر شخصی نتواند با اخلاق نیک خود با عده‌ای پیوند دوستی برقرار

۱. اعطنی کلک، اعطک بعضی.

کند، ناتوان‌ترین است.

چگونگی ایجاد روابط دوستانه

برقراری رابطه دوستانه نیازمند پیش‌نیازهایی است که در صورت توجه به آن می‌توان دوستان پرشماری را به خود جذب نمود. برخی از این پیش‌نیازها عبارتند از:

- نیکو سخن گفتن

گفتار نیک یکی از کارآمدترین ابزار برای راه‌یابی به قلب و اندیشه‌ی دیگران است. هر شخص آمیخته‌ای است از نقاط قوت و نقاط ضعف. تمرکز بر نقاط ضعف دیگران و زبان‌گشودن به انتقاد، سبب گریز و نفرت دل‌ها می‌گردد؛ و مثبت‌نگری، تمرکز بر نقاط قوت و بیان ویژگی‌ها و خصیصه‌های نیک هر شخص علاوه بر آن که عامل مهمی در جذب به شمار می‌آید، آن شخص و دیگران را بر تداوم بر آن صفات نیک، تشویق می‌کند.

- بهره داشتن از نیتی پاک

چنان که می‌دانیم، هر چیزی از خود انرژی ساطع می‌کند. اندیشه انسان نیز از این ویژگی مستثنی نیست؛ در صورتی که نیت و اندیشه انسان، پاک و خیراندیشانه باشد، انرژی ساطع شده از آن مثبت بوده و تأثیر مثبتی بر قلب دیگران دارد؛ اما اگر نیت شخص آمیخته با مکر و خبثت باشد، انرژی تولید شده منفی بوده و سبب پراکنده شدن دیگران از اطراف شخص می‌شود.

- سعه صدر و چشم‌پوشی از خطای دیگران

هیچ انسانی، به استثنای معصومان علیهم‌السلام، عاری از خطا نیست. در صورتی که خود را به بخشش اشتباهات دیگران عادت دهیم، روابط اجتماعی بهتری خواهیم داشت.

- خدمت‌رسانی به دیگران

برای تأثیرگذاری بر مردم، باید در میان آنان زیست و کمر به خدمت آنان بست. تأمین نیازهای دیگران، علاوه بر آن که هم‌چون مغناطیس، سبب جذب قلب‌ها

می‌شود، زمینه‌ی پذیرش باورها و افکار را در آنان ایجاد می‌کند. قرآن کریم، در بیان چرایی لزوم اطاعات پرودگار، به تأمین نیازهای مادی و معنوی آنان اشاره نموده است: «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» پس باید خداوند این خانه را بپرستند * همان [خدایی] که در گرسنگی غذایشان داد و از بیم [دشمن] آسوده خاطرشان کرد *.^۱

سیره‌ی معصومان عليهم السلام و بزرگان دین، نشانگر اهمیت ویژه‌ای است که برای خدمت به خلق قائل بودند. برخی شیوه‌های خدمت رسانی به مردم عبارت است از تشکیل گروه‌هایی برای ازدواج جوانان، ختنه مجانی، صندوق قرض الحسنه. رهبران و مبلغان دینی باید این نکته را مد نظر قرار دهند و در کنار تأمین نیازهای فکری جامعه، در راستای تأمین نیازهای مادی آنان تلاش کنند.

ضرورت گسترش روابط اجتماعی

از این سخن برداشت می‌شود که دوست‌یابی و بهره داشتن روابط اجتماعی گسترده به خودی خود پسندیده است. از دیدگاه اسلام دوست‌یابی مستحب است، و هر چه شخص شبکه ارتباطی گسترده‌تری داشته باشد، بیشتر به این مستحب عمل کرده است.

دوستی کلید تأثیر گذاری بر دیگران است. یک دوست می‌تواند با آگاهی از ویژگی‌های اخلاقی دوست خود، نهان او را تغییر دهد. دین مداران در صورت پایبندی به این فرمایش، قدرت تأثیر گذاری بیشتری در جامعه خواهند داشت.

در اختیار داشتن شبکه اجتماعی گسترده، می‌تواند نقشی مهم در جهت دهی سمت و سوی جامعه داشته باشد. شخصی در آمریکا ۷۰ هزار دوست داشت که نام و شماره تلفن و مختصری از زندگی آنان را به خاطر سپرده بود، به همین دلیل توسط یکی از نامزدان ریاست جمهوری، در زمینه تبلیغات، استخدام شد.

گسترش دامنه تأثیر

با توجه به سخن پیش، این پرسش مطرح است که چگونه می‌توان دامنه تأثیرگذاری خود را بر دیگران افزایش داد؟ بهره بردن از ترفندهای زیر عوامل مؤثری در جذب به شمار می‌آید:

- بهره‌وری از تکنولوژی

در گذشته برقراری رابطه بسیار سخت و وقت گیر بود، اما امروزه به مدد رسانه‌های اجتماعی هم چون واتساب، فیس بوک، اینستگرام و تویتر برقراری رابطه بسیار آسان شده است.

- دفتر کار برای برقراری ارتباط با مردم

شایسته است هر سخنور، نویسنده و مفکر دفتری داشته باشد و در راستای گسترش روابط اجتماعی بکوشد؛ چرا که «ید الله مع الجماعه؛ دست یاری خدا به همراه گروه است.»^۱

مسئولیت دفتر کاری فقط برقراری روابط اجتماعی نیست، بلکه تأمین نیازهای مردم، اصلاح ذات البین، بستر سازی فرهنگی در فضای مجازی و حقیقی، پخش کتاب، تهیه برخی از پیش نیازهای علمی برای سخنرانی یا تألیف - مانند جدیدترین آمارها و به روزترین نظریه‌های علمی - از دیگر مسائلی است که اعضای گروه می‌توانند عهده‌دار آن باشند. روابط اجتماعی محدود، یعنی محدودیت در تأثیرگذاری؛ و برای افزایش تأثیر، باید از به‌روزترین امکانات، بهره برداری کرد.

حکمت ۱۴:

بازتاب کم شُکری

إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ
أَطْرَافُ النِّعَمِ
فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ.

هر گاه اوائل و کناره‌های نعمت
به شما روی آورد، دنباله آن را
به واسطه کمی شکرگزاری
از خود دور نسازید.

طَرَفُ الشَّيْءِ: به معنای کنار و پهلوی هر چیز است.^۱
 نَفَرٌ: به معنای دور شدن از چیزی و شتافتن بسوی چیزی است.^۲
 لَا تُفَرُّوا: یعنی دور نکنید.^۳
 أَقْصَاهَا: دورتر.^۴ در این سخن منظور آخر و پایانه نعمت است.
 طرف به معنای دست و پای انسان است، و منظور از طرف نعمت، ابتدا و آغاز نعمت است.

نعمت را می‌توان به دریایی مواج تشبیه کرد، موجی به سوی ساحل حرکت می‌کند، سپس به دریا باز می‌گردد و موجی دیگر، جای آن را می‌گیرد. نعمت‌های الهی نیز، هم‌چون موج‌های دریا، یکی دیگری را در پی دارد، البته مشروط به آن که حق شکر آن ادا شود. به عبارت دیگر شکرگزاری، راه ماندگاری و افزایش نعمت است.

شمارش نعمت‌های الهی، خارج از توان آدمی است، اما گاه آدمی چنان با نعمت خو می‌گیرد که آن را احساس نمی‌کند. برای مثال، بنا بر پاره‌ای تحقیقات، حدود ۳۷ تریلیون سلول در بدن وجود دارد؛ در رگ‌های خونی حدود ۸۰ هزار کیلومتر

۱. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۴۷۸.

۲. ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۴، ص ۳۷۸.

۳. النون و الفاء و الراء: أصلٌ صحيحٌ يدلُّ على تجافٍ و تباعد. منه نَفَرُ الدَّائِبَةِ و غيرهُ نِفَاراً، و ذلكَ تَجَافِيهِ و تَبَاعُدُهُ عَنِ مَكَانِهِ و مَقَرِّهِ. معجم المقاييس اللغة، ج ۵، ص ۴۵۹.

۴. الْقَصَا: الْبُعْدُ. و هو بِالْمَكَانِ الْأَقْصَى و النَّاحِيَةِ الْقُصْوَى. معجم المقاييس اللغة، ج ۵، ص ۹۴.

مویرگ وجود دارد.^۱ قلب یک شخص جوان، در روز حدود صد هزار بار می‌زند و در هفتاد سالگی میزان ضربان قلب، بیش از دو میلیارد بار خواهد بود. قلب در یک روز حدود ۱۰ هزار لیتر خون را در هزاران کیلومتر رگ به گردش درمی‌آورد.^۲ این تنها گوشه‌ای از نعمت‌های خدای متعال در درون انسان است که شاید هرگز در مورد آن نیندیشیم و حتی از آن آگاه نباشیم.

نعمت را می‌توان به هم نشینی تشبیه کرد که چون با آن به خوبی رفتار نشود، از انسان دوری می‌گزیند. روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به منزل عایشه رفتند، قطعه نانی را دیدند که بر زمین افتاده. آن را برداشته، تناول کرده و فرمودند: «يَا حُمَيْرَاءُ أَكْرِمِي جِوَارَ نِعْمَةِ اللَّهِ عَلَيْكَ فَإِنَّهَا لَمْ تَنْفِرْ عَنْ قَوْمٍ فَكَادَتْ تَعُودُ إِلَيْهِمْ؛ ای حمیرا! همسایگی نعمت‌های خدا را تکریم کن که اگر نعمت از قومی روی گرداند، به ندرت به آنها بازمی‌گردد.»^۳

به گریز چهارپا از گله‌دار، نفر گفته می‌شود. چهارپایی که رم کند و بگریزد، پس از مدتی باز می‌گردد؛ اما نعمتی که روی برمی‌تابد، به ندرت بازمی‌گردد. و آن چه عامل گریز نعمت است، عدم ادای حق شکر آن است که ممکن است مصادیق زیادی داشته باشد. در روایت فوق، پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌توجهی به نعمت نان را عامل برتافتن نعمت می‌دانند. خوردن ناتمام میوه، نیز، مصداق دیگری است، که حتی اگر اسراف و حرام نباشد، سبب راندن نعمت می‌شود.

شکر نعمت، باید با حجم آن، هم پایه و متناسب باشد. در مصیبت به صبر نیاز است و در نعمت به شکر؛ و هم چنان که مصیبت بزرگ‌تر، صبر بیشتری می‌طلبد، نعمت بزرگ‌تر نیز نیازمند شکر بیشتری است.

گاه شخص شکر نعمت را به جای می‌آورد، اما مقدار شکر‌گزاری او با نعمت هم

۱. Isna.ir/news/۹۴۰۸۲۵۱۴۹۰۸/.

۲. Irontahgig.ir/?p=۴۶۷۱۴.

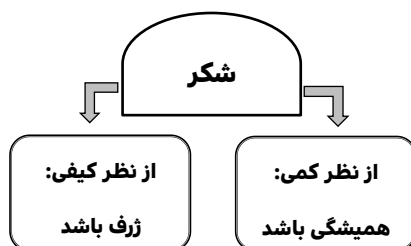
۳. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۶، ص ۳۰۰، باب أكل ما يسقط من الخوان.

پایه نیست؛ که کم شُکری تلقی می‌شود. مثال‌های زیر، مفهوم تناسب شکر با نعمت را به ذهن نزدیک‌تر می‌کند:

* آن که شخصی را از مرگ نجات داده با شخصی که هدیه‌ای مادی تقدیم کرده، هر دو شایسته تشکرند؛ اما نوع و درجه تشکر هم از نظر مقدار (کمیت) و هم از نظر چگونگی (کیفیت) متفاوت است.

* استادی که ده سال حق استادی دارد، با استادی که تنها یک روز از محضر او بهره برده‌ایم، هر دو سزاوار سپاسند، اما نوع و درجه شکرگزاری متفاوت است.

شکر باید از نظر کمیت، همیشگی؛ و از نظر کیفیت و چگونگی، ژرف باشد. شکر، تنها به معنای شکر زبانی نیست، بلکه شکر عملی را هم در برمی‌گیرد. برای مثال به کارگیری ثروت در راه برآوردن نیازهای مردم، به کارگیری دانش برای هدایت مردم و تألیف نمونه‌هایی از شکر عملی نعمت به شمار می‌آیند.



پس از فتح مکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به شکرانه این نعمت، خود را با طواف در گرد خانه کعبه خسته کردند.^۱ این در حالی است که آن بزرگوار صلی الله علیه و آله از توانایی جسمی بالایی بهره‌مند بودند، و شخص قوی بنیه زود خسته نمی‌شود. این نوع شکرگزاری، باید مورد الگوگیری قرار بگیرد و گهگاهی تمرین کنیم که خود را در شکرگویی به خستگی افکنیم؛ برای مثال سجده‌های طولانی را تمرین کنیم.

۱. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا فَتَحَ مَكَّةَ أَتَعَبَ نَفْسَهُ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الشُّكْرِ لِنِعْمِهِ فِي الطَّوَافِ بِالْبَيْتِ. علل الشرائع، ج ۱،

نوع دنباله‌های نعمت

بیان شد که واژه «أَفْصَاهَا» بر این دلالت که هر نعمتی، نعمتی دیگر را در پی دارد. دنباله نعمت، ممکن است نعمتی از همان نوع و جنس باشد؛ و ممکن است از نوع و صنف دیگری باشد. برای توضیح این مطلب چند مثال می‌زنیم:

* شخصی که نعمت علم روزی‌اش شده، در صورت ادای شکر آن، گاه علم دیگری به او عطا می‌شود، که در این حالت دنباله نعمت، از نوع همان نعمت است. اما گاه توفیق عمل به آن روزی‌اش می‌شود، یا ثروتی را از مجرای این دانش، روزی‌اش می‌کند. که در این صورت دنباله نعمت، از صنف دیگری است.

* ثروتمندی که حق شکر ثروت را به جا می‌آورد، گاه ثروتش افزون می‌یابد؛ و گاه توفیق مشارکت در امری خیر، روزی‌اش می‌شود. در حالت اول، دنباله نعمت از نوع همان نعمت است و در حالت دوم، دنباله نعمت از صنفی دیگر است.

بنا بر این دنباله نعمت، هم نعمت هم جنس را شامل می‌شود و هم نعمتی از جنس دیگر را. توجه به نکات مثبت زندگی و تمرکز بر نیمه پر لیوان، به آدمی کمک می‌کند که روحیه‌ای همیشه شکرگزار داشته باشد. امام سجاده علیه السلام در دعایی در صحیفه سجادیه، که دعای شکر نامیده شده، نعمت‌های الهی را بسیار زیبا توصیف نموده است. در این دعا می‌خوانیم: اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَمْ يُمْسِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِكَ أَنْتَ إِلَيْهِ أَحْسَنُ صَنِيعاً وَلَا لَهُ أَدْوَمُ كَرَامَةً وَلَا عَلَيْهِ أَتَيْنُ فَضْلاً وَلَا بِهِ أَشَدُّ تَرْفُقاً وَلَا عَلَيْهِ أَشَدُّ حَيَاطَةً وَلَا عَلَيْهِ أَشَدُّ تَعْطُفاً مِنْكَ عَلَيَّ وَإِنْ كَانَ جَمِيعُ الْمَخْلُوقِينَ يَعْدُدُونَ مِنْ ذَلِكَ مِثْلَ تَعْدِيدِي^۱؛ بار الها! به راستی کسی از آفریدگان تو شام نکرده در حالی که رفتار

تو با او بهتر و بزرگواری تو نسبت به او پاینده‌تر و فضل تو بر او آشکارتر و مدارا کردن تو زیادتر و نگهداری تو بر او محکم‌تر و مهر تو بر او سخت‌تر از من باشد، و اگر چه همه مخلوقات نعمت‌های تو را آن گونه که من برمی‌شمرم، می‌شمارند.»

نمونه‌ای از شکر بزرگان

شیخ حسن علی نخودکی رحمته الله از علمای بزرگ شیعه در قرن چهاردهم هجری است. وی به زیارت امام رضا علیه السلام مشرف می‌شد و از نخستین ساعت‌های شب تا صبح را به عبادت و نماز می‌گذراند. گاهی شب تا به صبح را در رکوعی یا سجودی به سر می‌آورد؛ و شگفت‌تر آن که حتی در زمستان‌های سرد این کار را انجام می‌داد.

گاه برف می‌بارید، و رکوع وی به اندازه‌ای به طول می‌انجامید که به اندازه دو وجب برف بر کمر او می‌نشست. توانایی او ناشی از قدرت زیاد جسمانی نبود، بلکه قدرت روح، بر ضعف بدن چیره می‌شود و آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

حکمت ۱۵:

بی‌مهری آشنایان

مَنْ ضَيَّعَهُ الْأَقْرَبُ أُتِيَ لَه الْأَبْعَدُ.

آن کس که نزدیکان تباهش سازند،
ناشناسان به خدمتش آیند.

ضَيَعَ به معنای تباه کردن است.
 الْأَقْرَبُ به معنای نزدیکان و خویشان می‌باشد.
 أُتِيَ یعنی مهیا شدن و فراهم شدن.^۱
 فلسفه خدای متعال در هستی چنین است که اگر دربی به روی انسان بسته شد،
 درب دیگری را به روی او می‌گشاید:
 خدای ار به حکمت بَبْنَدَد دَرِی گشاید به فَضْل و کَرَم دیگری^۲
 برای مثال شخص نابینا معمولاً از هوش و حافظه قوی‌تر یا حواس دقیق‌تری
 برخوردار است که تا حدودی جایگزین این ناتوانی اوست.
 این مسأله در مورد روابط اجتماعی و خانوادگی نیز جریان دارد، به این معنا که
 گاه خویشان، شخصی را ترک کرده و او را به خود وامی‌گذارند. چه این رهایی به
 حق باشد یا به باطل، البته از واژه «ضَيَعَهُ» ممکن است چنین برداشت شود که آنان به
 باطل او را رها کرده‌اند.
 برای مثال شخص دانشمندی فرهیخته و عالمی تواناست، اما همسایه، دوستان یا
 خویشان، به وی حسد ورزیده و به جای همیاری و همدلی، او را می‌آزارند و
 حقوقش را تباه می‌کنند.
 در چنین شرایطی برخی افراد افسرده و غمین شده، از جامعه کناره‌گیری

۱. لسان العرب، ذیل ماده تیح.

۲. بوستان سعدی، ج یوسفی، ص ۸۷، ب ۱۳۲۲.

می‌کنند. در حالی که خدا عزوجل در دیگرى را به روى شخص گشوده و این فرصت را فراروى او قرار می‌دهد که دورترها در اطراف او حلقه بزنند و یارى‌اش کنند. او را بی‌یار و یاور رها نمی‌کند و ناشناسان را به خدمت او می‌آورد.

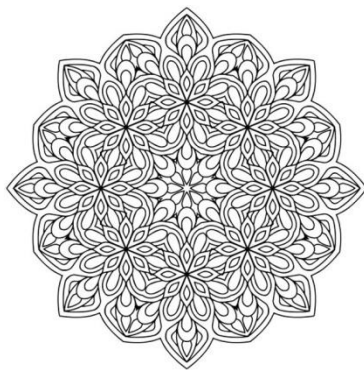
آن که از این فرصت استفاده نمی‌کند، ممکن است به دلیل بدخلقى با خویشانی که پیوند خود را گسسته‌اند، خود، خانواده، آینده، دنیا و آخرتش را تا حدودی^۱ تباه سازد.

شخص با پایه‌گذاری روابط اجتماعى گسترده، قدم به جهانی وسیع‌تر می‌گذارد، در نتیجه در دایره خانواده فرصتی برای کشمکش ندارد، و همین مسأله، زمینه رشد و پیشرفت او را فراهم می‌کند.

لازم به اشاره است که بازگشایی دربی دیگر از باب مقتضی است نه علت تامه و این نعمت زمانى محقق می‌شود که پیش نیازهای برقراری روابط را ایجاد کند و در راستای ایجاد روابط دوستانه با دیگران بکوشد.

پیامبر ﷺ در ابتدای بعثت فرمان یافتند که ابتدا خویشان خود را به اسلام دعوت نمایند: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ خویشان نزدیک خویش را انداز ده.» ابوسفیان اگر چه عموی رسول خدا ﷺ بود، ولی نه تنها ایشان را یارى نکرد، بلکه تمام تلاش خود را در جهت کارشکنی نسبت به ایشان جهت دهی نمود؛ اما خدا عزوجل ایشان را وانهاد و سلمان‌ها، ابوذرها و بلال‌ها به یارى ایشان برخاستند.





حکمت ۱۶:

ضابطه رویارویی با در فتنه افتاده

مَاكُلُ مَفْتُونٍ يُعَاتِبُ؛

هر فریب خورده‌ای شایسته سرزنش نیست.

مَقْصُون: کسی که در فتنه فرو افتاده است.

عائِب به معنای ملامت کردن، سرزنش و نکوهش کردن است.^۱

در حیطه شرع افراد با توجه به علم یا جهل، توانایی یا ناتوانی، اختیار یا عدم اختیار، به قاصر و مقصر، مختار، مضطر، مُکَرَّه و مجبور تقسیم می‌شوند.

دید شرع، نسبت به این گروه‌ها یکسان نیست؛ بلکه حکم هر فرد، با توجه به شرایط و ویژگی‌های او، با دیگری متفاوت است. جامعه نیز باید بین افراد فوق تفکیک قائل شود، و رفتار خود را با توجه به شرایط خاص هریک از آنان تنظیم نماید.

شخصی که در فتنه فرو افتاده، اگر جاهل قاصر، مضطر، مُکَرَّه یا مجبور باشد، شایسته سرزنش نیست. شخصی سزاوار سرزنش است که مقصر باشد یا از روی اختیار مرتکب خطا شود.

قاصر و مقصر

قاصر به معنای کوتاهی است؛ و در اصطلاح به شخصی گفته می‌شود که به کسب آگاهی، دسترسی ندارد. بنا بر فقه اسلامی، جاهل قاصر سزاوار عقاب نیست. برای مثال شخصی که در جایی دور دست، هم‌چون جنگل‌های هند و قله هیمالیا، در حال کفر جان می‌دهد، در صورتی که امکاناتی در اختیار نداشته، و هیچ تصویری غیر از آنچه حقیقت می‌پنداشته، به ذهنش خطور نکرده، قاصر است و در آخرت

۱. فرهنگ ابجدی، ج ۱، ص ۵۹۲.

مورد آزمون قرار می‌گیرد.

مقصر به معنای کوتاهی کننده است؛ منظور از مقصر شخصی است که به کسب آگاهی دسترسی داشته، اما کوتاهی کرده؛ یا توانایی انجام کاری را داشته، اما سستی و اهمال به خرج داده است. برای تبیین این دو مفهوم، به چند مثال اشاره می‌شود.

* دشمن به منطقه‌ای هجوم آورده و مردم توانایی رو در رویی با وی را ندارند. اگر در فراهم ساختن ساز و برگ جنگی و توانمند ساختن جنگجویان، کوتاهی کرده‌اند؛ مقصرند؛ اما اگر توان خود را به کار بسته‌اند؛ اما هم چنان توان رویارویی با دشمن را ندارند، قاصر به شمار می‌آیند.

* هنگام بروز اختلاف و درگیری میان گروه‌های مختلف، گاه شخصی به دور از تعصب، به تحقیق و بررسی می‌پردازد، و بر اساس تحقیق، خود را بر حق می‌داند. در صورتی که حقیقت، بر خلاف باور وی باشد، قاصر به شمار می‌آید و شایسته سرزنش و تنبیه نیست؛ بلکه باید وی را از غفلت رهااند.

* خوارج افرادی بودند که از راه حق دور شدند و به بیراهه رفتند؛ اما بسیاری به جهل و اشتباه خود توجهی نداشتند. از این رو پس از سخنان روشنگر امیرمؤمنان علیه السلام هشت هزار تن از کفر خود بازگشتند.^۱

مختار و غیرمختار

مختار: آدمی گاه از روی اراده و اختیار به بیراهه رفته، خود را در فتنه فرو می‌افکند. قرآن کریم می‌فرماید: «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا؛ آگاه باش که آن‌ها در فتنه درافتاده‌اند».^۲ برای مثال شخصی که منافع خود را در همکاری با حاکم ستم پیشه می‌بیند و از روی اختیار با او به همکاری می‌پردازد، مختار است.

۱. کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۶۵.

۲. (۹) توبه؛ ۴۹.

مُضطر شخصی است که از روی اختیار تصمیم به انجام کاری می‌گیرد، اما این تصمیم به دلیل شرایطی اضطراری است، و اگر وضعیتی این چنین دشوار حاکم نبود، انتخاب دیگری داشت. برای مثال شخصی به دلیل نیاز مادی شدید، بر آن می‌شود که منزل خود را به فروش رساند؛ در اینجا اگر چه از روی اختیار و اراده به فروش اقدام می‌کند، اما این تصمیم‌گیری ناشی از اضطرار است.

مُکره شخصی را گویند که کاری را از روی اکراه، و بر خلاف میل باطنی خود انجام دهد؛ هم‌چون کسی که با تهدید به قتل، به انجام کاری واداشته می‌شود. **مُجبَر** (یا مجبور) شخصی است که فاقد اختیار و اراده است؛ برای مثال دست کسی را گرفته و علی‌رغم مقاومت او به حرکت وامی‌دارند، تا با دستش بر صورت دیگری سیلی زند.

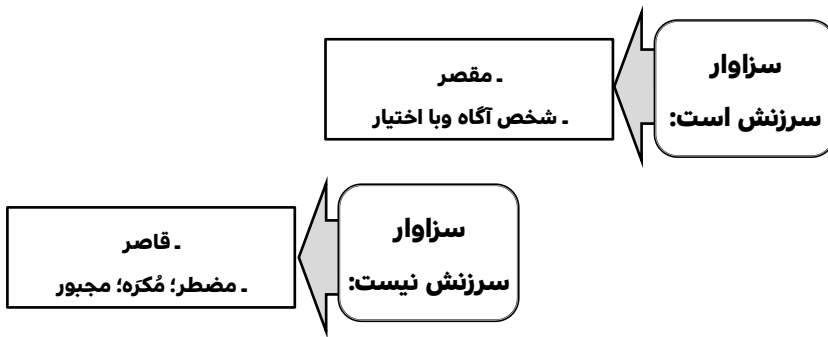
سه گروه فوق در صورت لغزش و ارتکاب گناه شایسته سرزنش و عقوبت نیستند.

توجه به قانون اهم و مهم برای مُکره و مضطر

شرط معافیت شخص مُکره و مضطر از شماتت و تنبیه آن است که در تصمیم‌گیری و اقدام خود، اهم و مهم را مد نظر داشته باشند. برای مثال اگر شخصی مضطر است که برای نجات جان خود با حاکم ظالم همکاری نماید، چنان‌چه این همیاری پایه‌های حکومت ظلم را استوار کرده و در نتیجه موجب گردد که به جای ۱۰ هزار نفر، ۲۰ هزار نفر جان خود را از دست دهند؛ در این صورت حفظ جان از مصادیق اهم نیست و او مجاز به همکاری با حاکم ظالم نمی‌باشد؛ اما اگر این همکاری سبب مصونیت و حفظ دین شود، در دایره اهم قرار می‌گیرد و می‌توان با حاکم همکاری نمود.

شناخت اهم و مهم بحثی پیچیده است و برای تشخیص آن باید مسائل متعدد فقهی، قانونی، حقوقی و... مورد لحاظ قرار بگیرد. مراجعه به اهل خبره و فن و نظر

فقه‌ای جامع شرایط نیز در آن لازم و واجب است. در مواردی معدود نیز با وجدان پاک و پیراسته از هوا و هوس می‌توان اهم را تشخیص داد. بنابراین شخص مُکَرَّه تنها در صورتی مجاز است خود را در فتنه افکند که شدت اکراه و اضطرار، آن عمل را در مقام اهم قرار دهد. با توجه به آنچه گفته شد، انسان فرو افتاده در فتنه اگر عالم عامد و مختار یا جاهل مقصر باشد، شایسته ملامت است؛ اما اگر جاهل قاصر، مُکَرَّه، مضطر و یا مجبور باشد، شایسته ملامت نیست.



چرا جاهل مقصر و غیر مختار را سزاوار سرزنش نمی‌دانیم؟

تنبیه و سرزنش هدف نیست، بلکه وسیله‌ای برای اصلاح فرد خطاکار است تا از راهی که در پیش گرفته، بازگردد. اگر شخصی پیش از نکوهش پشیمان شود، هدف محقق شده و تنبیه و سرزنش او نه تنها وجهی ندارد، بلکه اثرات سوء و زیان‌باری به دنبال خواهد داشت.^۱ در دین اسلام شخص گنهکار به محض توبه و استغفار، مورد آمرزش قرار می‌گیرد؛ حتی اگر مرتکب عملی مستوجب حد شود، چنان‌چه قبل از دستگیری توبه نماید، حد از او برداشته می‌شود؛ اما اگر به مرحله مجازات رسید، در توبه تا حدودی بسته خواهد شد.

۱. این مسأله در مورد همه صدق می‌کند، یعنی اگر فرزندان، همسر یا دوست انسان دست به اشتباهی زنند، سپس متوجه اشتباه خود شوند، دیگر نباید آنان را سرزنش و ملامت کنیم.

خود کرده را تدبیر نیست

باید به این نکته توجه داشت که گاه شخص، با خواست و اراده، خود را در موقعیتی غیر قابل بازگشت قرار می‌دهد. برای مثال، شخصی که بر بلندای صخره‌ای قرار گرفته، در فرو انداختن خود دارای اراده و اختیار است؛ اما پس از آن که خود را فروافکند، حتی در صورت پشیمانی، دیگر کاری از او ساخته نیست و قادر به دفع آسیب نیست. چنین فردی را نمی‌توان در محدوده غیر مختار قرار داد. بلکه مقصر شناخته می‌شود و شایسته سرزنش است.

افراد عاجز و ناتوان بنا بر دو مقدمه زیر، سزاوار سرزنش نیستند:

مقدمه ۱: شخص عاجز، توانایی دفع ضرر را ندارد؛

مقدمه ۲: بر انسان ناتوان تکلیفی نیست (و داشتن فرد عاجز به انجام کاری، به دور از اندیشه و حکمت است)؛

نتیجه: چون تکلیفی بدو محول نشده، پس گناهی نیز مرتکب نگشته و سزاوار آتش دوزخ نیست.

این قیاس بر مثال فوق (شخصی که خود را از بلندی فرو می‌افکند)، قابل انطباق نیست؛ چرا که مقدمه اول در خصوص وی صادق نیست، چرا که خود اسباب ناتوانی و سقوط خود را فراهم نموده است.

تکلیف فرع التفات است

علاوه بر ناتوانی، عدم توجه نیز از عواملی است که تکلیف را از دوش فرد برمی‌دارد. به عبارت دیگر تکلیف نشأت گرفته از «علم» و «التفات، توجه» است، در نتیجه هم چنان که شخص «نا آگاه» شایسته سرزنش نیست؛ شخص «غیر ملتفت» یعنی شخصی که اصلاً به حقیقت توجه نداشته، سزاوار توبیخ نیست و تنها باید به آگاه سازی وی اکتفا کرد.

حکمت ۱۲:

تقدیر الهی

تَذِلُّ الْأُمُورَ لِلْمَقَادِيرِ
حَتَّى يَكُونَ الْخُتْفُ فِي التَّدْبِيرِ!

جریان امور در بستر تقدیر است
تا آنجا که گاهی مرگ در تدبیر است.

الْخُفُّ به معنای مرگ و هلاکت است.

مَقَادِيرُ به معنای تقدیراتی است که خدا عزوجل برای بنده رقم زده است.

آدمی به مقتضای مختار بودنش، برنامه‌ریزی‌ها و تصمیمات گوناگونی دارد، اما زمانی گام‌های او به نتیجه مطلوب و دلخواه منتهی می‌شود که با تقدیر و خواست الهی همسو باشد؛ و زمانی که میان تقدیر الهی و خواست بندگان تعارضی رخ دهد، اراده الهی بر سرنوشت مردم حاکم می‌شود.

المَقَادِيرُ جمع مُحَلّی به الف و لام^۱ است که بر عمومیت دلالت دارد، به این معنا که تمام امور در برابر تقدیر الهی تسلیم است.

گاه خواست خدای سبحان به گونه‌ای است که تلاش فرد نتیجه معکوس به بار می‌آورد. مثال‌های ذیل در فهم بیشتر مطلب یاری رسان می‌باشد:

* گاه شخص بیمار برای بازپایی سلامت خود به پزشک مراجعه

می‌کند؛ اما داروی تجویز شده، نه تنها شفابخش نیست که به مرگ او می‌انجامد.

* گاه زمامداران برای تدوام حکومت خود، علیه ملت دست به

اقداماتی ناروا می‌زنند، آنان را به زندان انداخته، شکنجه و ترور می‌کنند؛

غافل از آنکه افزایش فشار و سخت‌گیری بر مردم، سرانجام سبب انفجار

۱. جمع محلی به لام اسم جمع دارای الف و لام جنس و از الفاظ عموم است و به جمع محلی به لام، جمع محلی بalf و لام، جمع محلی به ال، جمع معرف بادات و جمع معرف به لام نیز گفته می‌شود.

آنان شده و به سقوط حکومت - پیش از زمان مقدر - می انجامد.^۱

* گاه انسان برای تفریح و خوش گذرانی به مسافرت می رود، اما به دلیل بیماری یا مشکلات دیگر بهره و لذتی نمی برد.

* گاه انسان از ترس حاکمی ظالم مهاجرت می کند و از دیار خود آواره می شود؛ اما این مصیبت ظاهری در واقع برای او خیر است و با استفاده بهینه از این فرصت برای تبلیغ و ترویج دین، سعادت آخرت را نصیب خود می سازد.

* گاه شخصی سوء قصد به جان دیگری را در سر می پرورد و بدین منظور اقدام به حفر چاهی می کند، اما نه تنها نقشه وی جامه عمل نمی پوشد که خود آسیب می بیند؛ چنان که گفته اند:

چاه مکن بهر کسی اول خودت بعدا کسی^۲

داستان آن شخص حسود شاهد گویایی است بر این سخن: وی به شدت به همسایه اش حسادت می ورزید. از این رو برای از بین بردن همسایه، به غلامش دستور داد وی را بر فراز بام همسایه به قتل رساند، تا همسایه به جرم قتل، اعدام شود. غلام دستور را اجرا کرد، اما اتهامی متوجه همسایه نشد و خود فدای حسادت خویش گشت و افکار بد اندیش او دامگیر خودش شد.

دانستن این موضوع چه سودی دارد؟

پذیرش این اصل که اراده خدا عز و جل بالاتر از همه اراده هاست، فواید زیادی به دنبال دارد از جمله:

۱. در یکی از نظام های دیکتاتوری، زندانبانی به یکی از زندانیان گفته بود که زندان نزد ما مانند فیلتری است که هر شخص باید از آن عبور نماید!

۲. من حفر بئر لاخیه وقع فیہ.

۱- توکل و دل سپردن به خدا ﷻ به جای غرور و اعتماد به خوشتن!

برنامه‌ریزی و تلاش در راستای رسیدن به هدف لازمه زندگی است، اما در کنار آن باید به این مهم باور داشت که تدبیر امور به دست خدا ﷻ و نیل به موفقیت در گرو اتکاء به اوست. از این رو در کنار برنامه‌ریزی و تمهید برای رسیدن به هدف، توکل به خدا ﷻ گامی اساسی است که چه در مراحل آماده‌سازی و چه هنگام نیل هدف، ضروری می‌نماید. طالبان علم نیز باید در کنار تلاش و پشتکار، از خدای متعال یاری خواسته، بر او توکل نمایند و بدانند که هر چه دارند از اوست و تا مشیت پروردگار بر امری تعلق نگیرد، اگر همه جهانیان نیز دست در دست هم دهند، کاری از پیش نخواهند برد.

در تاریخ آمده که روزی عده‌ای چند، بر پادشاهی شوریدند. این عده اندک در مقایسه با لشکریان پرشمار و مجهز پادشاه، در ظاهر محکوم به شکست بودند، اما پیش از آغاز نبرد، پادشاه برای لحظاتی به قصد قضای حاجت از لشکر خویش کناره گرفت. در همان حین یکی از شورشیان وی را دید و به قتل رساند؛ بدین ترتیب دیری نپایید که بدون جنگ و خونریزی به پیروزی رسیدند.

در ابتدای اسلام با وجود آنکه مسلمانان از نظر تعداد در اقلیت بودند، به پشتوانه لطف و رحمت خدا ﷻ به پیروزی‌های بزرگی دست یافتند؛ اما در روز حنین به شمار زیاد سپاهیان خود غره شدند، خدا ﷻ را از یاد بردند و همین امر زمینه شکست آنان را فراهم ساخت: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَكَيْتُمْ مُدْبِرِينَ؛ و روز حُنین که فزونی افرادتان شما را مغرور و شگفت زده کرد، ولی فزونی افراد، چیزی [از خطر] را از شما برطرف نکرد، و زمین با همه فراخی‌اش بر شما تنگ شد، آن گاه پشت کنان از عرصه نبرد گریختید».^۱

۲- امید در زمان ضعف

اگر گردانده تمام امور را خدا ﷻ و اراده او را فوق همه اراده‌ها بدانیم، آنگاه که افق را تاریک، و راه‌های پیروزی را به روی خویش بسته دیدیم، نا امید نمی‌شویم.

آیا این سخن بر جبر دلالت دارد؟

با خواندن متن فوق، ممکن است شبهه جبر در ذهن تداعی شود. آیا این سخن که همه امور به دست خداست و امور تنها در سایه اراده و خواست او تحقق می‌پذیرد، به معنای جبر نیست؟ پاسخ به این پرسش به دلایل ذیل منفی است:

۱- علم کاشف حقیقت است، نه علت آن.

علم علت وجود حقایق نیست، بلکه تنها از روی آن پرده برمی‌دارد. همان‌گونه که نور، علت وجود اشیا نیست، بلکه تنها عاملی است که به کمک آن، می‌توان اشیا را دید. برای مثال:

* می‌دانیم که خورشید فردا صبح در ساعت معینی طلوع می‌کند، این آگاهی سبب طلوع خورشید نیست و خورشید برای اثبات صحت علم ما مجبور به طلوع نمی‌باشد؛

* زمانی که شخص نابینایی را می‌بینیم که در مسیری در حرکت است و چاهی بر سر راه اوست، می‌دانیم که در صورت عدم تغییر مسیر، در چاه سقوط خواهد کرد؛ آگاهی ما سبب افتادن او نیست.

* دو دانشجویی که در یک مقطع تحصیلی مشغول به کسب علم‌اند، یکی از آن دو کوشاست و دیگری هیچ توجهی به درس ندارد. پیش‌بینی موفقیت دانشجوی پرتلاش، عامل موفقیت او نیست، بلکه علت موفقیت، تلاش و کوشش اوست و علم، تنها کاشف این حقیقت است. به همین ترتیب علم ذات باری تعالی بر همه چیز احاطه دارد، ولی دلیل و سبب وقوع آنها نیست. اگر چه علم او با واقعیت مطابق است، اما علت تحقق آن نیست.

۲- تحقق یک خواسته نیازمند تحقق تمام شرایط و رفع تمام موانع است.

رسیدن به یک هدف نیازمند آماده‌سازی تمام شرایط و مقدمات لازم، و رفع همه

موانع است؛ گاه مشکلاتی پیش‌بینی نشده، شخص را از پیشروی باز می‌دارد. برای مثال آنکه دانشمند شدن را هدف قرار داده، باید تمامی پیش‌نیازها، از جمله آموزش، تحقیق، مطالعه بسیار و... را تدارک ببیند. اما گاه بروز مشکلاتی هم‌چون تصادف و از دست دادن حافظه، شخص را از ادامه خواست و هدف خود باز می‌دارد.

برخی موانع نیز معنوی است؛ برای مثال ظلم، و آه برآمده از نهان رنجیده، آثار سلبی بسیاری به دنبال دارد؛ و گاه چون سدی، میان انسان و هدف او، حائل می‌شود. چنان‌که گویند: شخص تهیدستی نزد تاجری رفت و از او تقاضای کمک نمود، اما تاجر با برخورد تند و زننده، وی را دل‌آزرده ساخت. به همین سبب موفقیت از او روی برتافت و چنان دچار فقر شد که نیازمند قرض و کمک به دیگران گردید.

بنابراین تلاش، اراده و اختیار انسان، گامی در راستای تحقق اهداف است، اما در کنار آن، باید به قدرت لایزال الهی تکیه و توکل نمود و بدین ترتیب خدا عزوجل زمینه اسبابی که از نظر ما پوشیده مانده را فراهم نماید، یا موانع پیش رو را از راه بردارد. بنا بر این تقدیر الهی، به معنای سلب قدرت آزادی و اراده از بنده نیست.

برای تقریب این مفهوم به ذهن، مثالی می‌زنیم: گاه ما به فرزند خود آزادی می‌دهیم تا بازی کند، اما در حین بازی او را زیر نظر داریم و در صورت نیاز تدخل نموده، او را یاری کرده و از خطر دور می‌کنیم. در این صورت علاوه بر اعطای آزادی به کودک، او را از مراقبت والدین بهره‌مند ساخته‌ایم. بنده نیز در تصمیم‌گیری‌ها، اعمال و رفتار خود از روی اختیار و آزادی عمل می‌کند، اما در عین حال، اراده‌ای بالاتر از اراده او وجود دارد که گاهی مصلحت را در تدخل و تغییر مسیر می‌داند.

حکمت ۱۸:

پرهیز از تشبیه به دشمنان خدا

وَسُئِلَ عَنْ قَوْلِ الرَّسُولِ «غَيْرُوا الشَّيْبَ
وَلَا تَشَبَّهُوا بِالْيَهُودِ» فَقَالَ: إِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ
وَالدِّينُ قُلٌّ فَأَمَّا الْآنَ وَقَدِ اشْتَعَ نِطَاقُهُ
وَضَرَبَ بِجُرَانِهِ فَأَمْرُؤُومَا اخْتَارَ؛

از آن حضرت تفسیر سخن پیامبر ﷺ پرسش شد
که فرمود: «پیری را با خضاب تغییر دهید و به شکل و
شمایل یهودیان درنیایید». امام ﷺ در پاسخ فرمود:
پیامبر اکرم ﷺ این حدیث را آنگاه فرمود که مسلمانان
اندک بودند، اما اکنون که اسلام کمر بند خویش را
گشاده و سینه اش را بر زمین نهاده (گسترش و قدرت
یافته است)، این دستور بستگی
به اختیار هر کس دارد.

الثَّيِّبُ: به معنای سفید شدن موی است.^۱
 قُلْ: اندک؛ در ابتدای اسلام مسلمانان در اقلیت و یهودیان در اکثریت بودند.

فلسفه فرمان رسول خدا ﷺ

شیوه یهودیان چنین بود که چون گرد پیری بر محاسنشان می نشست، آن را به همان شکل باقی گذاشته، خضاب نمی کردند. پیامبر اکرم ﷺ یاران خود را از این کار نهی نمود و به آنان دستور داد که مو و محاسن خود را رنگ کنند. یکی از دلایل این فرمان، جلوگیری از تقویت روحیه دشمن بود؛ چرا که تعداد زیادی از سپاه اسلام را افراد سالخورده تشکیل می دادند و خضاب سبب می شد جوان تر به نظر آیند. دلیل دیگر این فرمان، بازشناسی مسلمانان از یهودیان بود. در آن برهه از زمان این فرمان بر وجوب دلالت می کرد؛ چرا که:

۱- این سخن امر است و امر بر وجوب دلالت می کند؛ هم چنین پیامبر اکرم ﷺ در ادامه سخن، با بیان «لَا تَشَبَّهُوا» مسلمانان را از شبیه شدن به یهود در سفید باقی گذاشتن محاسن نهی می کند.

۲- شرح امیر مؤمنان علیه السلام بر حدیث رسول اکرم ﷺ نشانه ای است بر وجوب خضاب در عصر پیامبر ﷺ و تغییر حکم آن به استحباب در دوران های بعد. اگر از سخن رسول خدا ﷺ، استحباب را برداشت کنیم، در آن صورت کلام

۱. قاموس قرآن، ج ۵، ص ۹۴.

امیر مؤمنان علیه السلام نفی استحباب در عصر کنونی است، حال آنکه خضاب هم چنان مستحب است.

تشبه به دشمنان خدا

آدمی غالباً به دنباله روی از افراد نامی و پر قدرت گرایش دارد. قهرمان گرایی گاه تا جایی پیش می‌رود که شخص سعی می‌کند در گفتار، رفتار و پوشش، به نسخه‌ای شبیه شخصیت محبوب، مبدل شود. از آنجا که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یهودیان اکثریت ساکنان شهر را تشکیل می‌دادند، سعی بر آن بود که از ضعف نفس مسلمانان جلوگیری به عمل آید. اما پس از آنکه جمعیت مسلمانان رو به فزونی گذاشت و قدرت از آن‌ان شد، سفیدی محاسن دیگر مصداق تشبه به یهودیان نبود، لذا حرمت آن منتفی شد.

شبیه سازی به دشمنان خدا عز و جل - خواه یهودی باشد یا مجوسی یا بت پرست - مراتب متعددی دارد که برخی از آن حرام و برخی مکروه است. تشبه به کفار در صورتی که به تقویت شوکت و قدرت کفار بینجامد، یا در صورتی که بازگشت آن به عقیده باشد، هم چون آویختن صلیب بر گردن، حرام است. شبیه سازی در مدل مو یا پوششی که در عرف به کفار اختصاص دارد، مرجوح است.

این مسأله از مسائلی است که دیدگاه عُرف - چه عرف زمانی و چه عرف مکانی - در حلیت یا حرمت آن نقش دارد.

در فقه اسلامی، دیدگاه و فهم عرف در تبیین برخی مسائل نقش دارد، از جمله می‌توان به مسأله ربا اشاره کرد. بنا بر فقه اسلامی، هر یک از مکیل، موزون و معدود، حکم خاصی دارد.

مکیل به معنای چیزی است که با کیل (پیمانه)، مورد سنجش قرار می‌گیرد.

موزون یعنی چیزی که بنا بر وزنش، مورد خرید و فروش قرار می‌گیرد، و **معدود**، یعنی شیئی که به صورت عددی مبادله می‌شود.

مکیل و موزون، داخل در ربا هست، به این معنا که دو نوع آرد یا برنج را (که به وسیله وزن و پیمانه خرید و فروش می‌شود) نمی‌توان مبادله کرد.

اما رد و بدل شیء معدود، یعنی چیزی که با شمارش خرید و فروش می‌شود، ربا به شمار نمی‌آید. برای مثال مبادله تخم مرغ در عرف جامعه‌ای که به صورت عددی خرید و فروش می‌شود، ربا محسوب نمی‌شود؛ اما تبادل آن در عرف جامعه‌ای که آن را با کیلو مورد سنجش قرار می‌دهند، ربا است.

بنا بر این، دیدگاه عرفی نقش تعیین کننده‌ای در حکم برخی مسائل دارد. تشبه به کفار، از جمله مسائلی است که دیدگاه عرف در آن نقش دارد. دو مثال زیر، در درک بهتر این مطلب یاری رسان است.

* زمانی که کت و شلوار از کشورهای غربی وارد کشورهای اسلامی

شد، پوشیدن آن تشبّه به کفار محسوب می‌شد و به همین جهت حرام بود؛

اما امروزه به دلیل فراگیر شدن این نوع پوشش، عنوان تشبّه به کفار بر آن

صدق نمی‌کند، در نتیجه پوشیدن آن خالی از اشکال است.

* امروزه یهودیان کلاهک‌هایی بر سر می‌گذارند که به آنان اختصاص

دارد و نماد یهود به شمار می‌آید. به همین جهت پوشیدن آن بر مسلمانان

حرام است؛ اما اگر این کلاهک‌ها چنان فراگیر شود که عرف آن را تشبّه به

یهودیان نداند، پوشیدن آن برای مسلمانان نیز بلا اشکال خواهد شد.

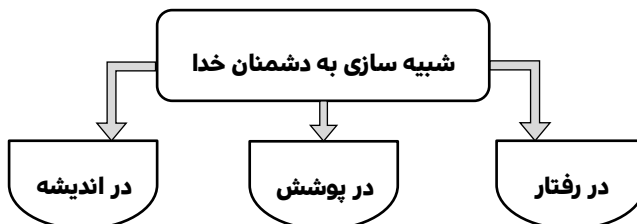
این حکم بر سایر مدل‌های مو و لباس نیز جریان دارد و عرف زمان و مکان در حرمت و حلیت آن نقش دارد.

شبیه‌سازی در اندیشه و رفتار

تشبّه به کفار دایره‌ای گسترده دارد و اندیشه، رفتار و هر چه را که غرب‌گرایی به شمار آید، شامل می‌شود.

امروزه جامعه در حیطه فکری، به اندازه‌ای دچار خود کم‌انگاری و دیگر شیفتگی شده که سخن دانشمندان و مفکران غربی را مبنای پذیرش یا رد یک ادعا قرار می‌دهد، اندیشمندانی که ممکن است گذر زمان و پیشرفت علم، اشتباه بودن بخشی از سخنان آنان را اثبات کند، و یا نظریه‌های بهتری جایگزین نظریه آنان شود. این در حالی است که دانش تھی از هر اشتباه، دانشی است که از طریق اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده، و بنا بر فرموده امام باقر علیه‌السلام: «به مشرق روید و به مغرب روید، علم صحیحی نخواهید یافت مگر آن چه از ما اهل بیت خارج شده است؛ شَرْقًا وَ غَرْبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱

بنا بر این، اصل آن است که دانش خود را بر مبنای معارف غنی قرآنی و روایات اهل بیت علیهم‌السلام پایه‌گذاری کنیم. البته استناد به سخنان اندیشمندان غرب، در موارد معدود و به فراخور فهم و درک شنوندگان، خالی از اشکال است، اما شایسته است جنبه طریقت داشته باشد و در راستای اثبات افکار و بیانات ارزشمند بزرگان دین اسلام به کار رود؛ تا بدین ترتیب از مسخ فکری و فرهنگی جامعه جلوگیری شود.



این سخن به آن معنا نیست که از دانش و تکنولوژی غرب اجتناب کنیم؛ چرا که

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۹۹.

کاربرد ابزار نوین، زمینه رشد و بستر پیشرفت امت اسلام را فراهم می‌کند و آنان را از واپس‌گرایی باز می‌دارد. ابزارهای نوین، راه را فراروی دشمن می‌گشاید تا با استفاده از آن، جهان را به تسخیر خود درآورد. زمانی که رادیو برای نخستین بار به کشورهای اسلامی وارد شد، عده‌ای به اشتباه آن را تحریم نمودند؛ عده‌ای نیز «فرهنگ نامه منجد» را، که به سفارش کلیسا به رشته تحریر در آمد و سود آن به کلیسا واریز می‌شد، تحریم کردند. حال آنکه اطلاعات موجود در آن غذای فکر است و مردم برای تأمین نیاز خود ناگزیر به استفاده از آن می‌باشند.

بنا بر این تحریم و بازداری، راه حل به شمار نمی‌آید؛ بلکه باید پیش از هر اقدام، در اندیشه جایگزین بود و تلاش جامعه را به گونه‌ای جهت‌دهی نمود که از طیف دنباله‌رو، به گروه پیش‌تاز در عرصه علم و صنعت و تکنولوژی، تغییر جهت دهد.

فَإِنَّمَا الْآنَ وَقَدْ أَشْعَ نَطَاقُهُ وَضَرَبَ بِجِرَانِهِ فَأَمْرُؤُومَا اخْتَارَ؛

اما اکنون که اسلام کمر بند خویش را گشاده و سینه اش را بر زمین نهاده (گسترش و قدرت یافته است)، این دستور بستگی به اختیار هر کس دارد.
أَشْعَ نَطَاقُهُ: گسترده شد، انتشار یافت.

ضَرَبَ بِجِرَانِهِ: شتر به هنگام استراحت، گردن بلند خود را بر روی زمین می گذارد؛ کاربرد این عبارت، کنایه از استقرار و دستیابی به امنیت است.

تغییر حکم از وجوب به استحباب به دلیل گسترش اسلام

این بخش از سخن، نوعی کنایه است و از تشبیه معقول به محسوس استفاده شده. همان گونه که اگر انسان فربه شود، کمر بند او نیز گشادتر می گردد، گویی دین اسلام به دلیل انتشار و افزایش پیروان، فربه گشته و کمر بند آن وسعت یافته است.
 حکم وجوب خضاب، به زمانی اختصاص داشت که تعداد مسلمانان اندک بود؛ اما پس از گسترش اسلام، هر شخصی در خضاب یا عدم خضاب، حق انتخاب دارد.
 امام علی^{علیه السلام} با توجه به قرینه حالیه، حکم را به استحباب تغییر دادند.
 البته تغییر حکم، با استناد به قرینه مقامیه، در صلاحیت هر کسی نیست. قرینه مقامیه جزئی از علت به شمار می آید، نه تمام علت؛ و تنها یکی از نشانه هایی است که ما را به منظور گوینده رهنمون می کند.

امروزه برخی نواندیشان می پندارند که می توان احکام را مورد بحث قرار داد و در صدد لغو یا تغییر آن برآمد. این دیدگاه صحیح نیست، فلسفه و علت واقعی احکام بر ما پوشیده است و ما تنها گوشه ای از حکمت برخی از احکام را می دانیم. عناوین متعددی هستند که در صدور حکم باید مورد لحاظ قرار بگیرد، عناوینی هم چون تعارض یا

تراحم، حاکم یا وارد بودن و... بدون احاطه به تمام جوانب، نمی‌توان روایتی را محدود کرد و آن را تخصیص یا عدم تخصیص زد یا حکمی را نسخ نمود. بنابر این هر شخصی صلاحیت ندارد با توجه به قرینه مقامیه حکم را تغییر دهد.

مراجع حقیقی اسلام و بیانگران احکام، ائمه علیهم‌السلام، و در زمان غیبت امام معصوم، مجتهدانی عالم و متقی هستند که به قرینه‌های مقامیه، عام و خاص، و دیگر قوانین استنباط آگاهند.

تفاوت حکمت و علت

علت آن است که حکم از نظر وجود و عدم کاملاً بر مدار آن می‌چرخد؛ اما در حکمت، مبنای حکم همواره روشن نیست و بر پایه غالبیت است؛ یعنی چون غالباً اینگونه است، حکمت خدا عز و جل چنین اقتضا نموده. برای مثال برخلاف پندار مشهور، مستی حکمت حرمت شراب است نه علت آن؛ از این رو یک قطره شراب با آن که باعث مستی نیست، هم‌چنان حرام است؛ هم‌چنین در شراب آمیخته با نمک یا غیر آن، که خاصیت مست‌کنندگی آن از بین رفته، حرمت هم‌چنان پابرجاست.

حکمت ۱۹:

ارزیابی کناره‌گیران از یاری حق

وَقَالَ فِي الَّذِينَ اَعْتَزَلُوا الْقِتَالَ مَعَهُ:
خَذَلُوا الْحَقَّ وَلَمْ يَنْصُرُوا الْبَاطِلَ؛

امام علیه السلام در مورد گروهی که از نبرد
کناره جستند، فرمودند: حق را رها کردند
و باطل را نیز یاری ننمودند.

اغترال: دور کردن یا دور شدن از چیزی است (متعدی و لازم)؛ خواه فکری باشد یا روحی یا عملی؛ با جسم باشد یا با قلب.^۱

خَدَلَّ به معنای رها کردن و یاری نکردن است. بنظر راغب خذلان آنست که به یاری دوستی امیدوار باشی و او تو را رها کند.^۲

در جنگ جمل عده‌ای از مسلمانان از جمله عبد الله عمر، سعد وقاص، سعید بن زید، سعید ابن عمرو بن نفیل، اسامه بن زید، محمد بن سلمه، انس بن مالک گفتند این جنگ فتنه است و کناره‌گیری از آن نکوتر؛ از این رو از مبارزه دست کشیدند و خانه‌نشینی را برگزیدند. هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام از این تصمیم آگاه شدند، فرمودند: اینان حق را نصرت نکردند و باطل را نیز یاری نمودند.

دقت در ارزیابی دیگران

دقت در ارزیابی عملکرد دیگران و تعیین پاداش و جزایی درخور آنان، از اهمیت بسزایی برخوردار است. امام علیه السلام در بیان وضعیت آن دسته از مسلمانان، که عزلت گزیدند و اعلام بی‌طرفی نمودند، ارزیابی دقیقی ارائه می‌دهند. طبق فرمایش حضرت علیه السلام، آنان به دلیل بی‌توجهی نسبت به بی‌عدالتی‌ها و عدم یاری رسانی به مظلومان، سزاوار مجازاتند؛ اما از آنجا که باطل را نیز کمک نکردند، عذابی کمتر از یاوران ظلم در انتظارشان است. شایسته است که ما نیز به سیره مولای خود تأسی

۱. ترجمه مفردات راغب، ج ۲، ص ۵۹۶.

۲. قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۳۳.

جوییم و در سنجش اعمال و گفتار دیگران نهایت دقت را به خرج داده، از هر گونه اغراق در مثبت یا منفی نشان دادن وضعیت آنان اجتناب ورزیم.

البته گاه بیان سخن در قالبی بی‌طرف نوعی تاکتیک برای واداشتن طرف مقابل به اندیشه و تفکر است. هم‌چون سخن پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ و بی‌تردید ما یا شما بر هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم».^۱ چنین عبارتی، اگر چه در قالب بی‌طرف است، اما در واقع نوعی ادبیات است که مخاطب را به اندیشه وامی‌دارد. معاشرت نیکو با غیر مسلمانان نیز، مصداقی عملی این روش است.

عزت و کناره‌گیری؛ فضیلت یا ردیلت؟

در رویارویی حق و باطل مردم به چند دسته تقسیم می‌شوند: گروهی در جبهه حق قرار می‌گیرند، گروهی از باطل جانبداری می‌کنند و دسته سوم اعلام بی‌طرفی نموده، ادعا می‌کنند که گرایش‌های فکری همه را قبول دارند و با تمام گروه‌ها به یک شیوه رفتار می‌نمایند. در عصر کنونی بهاییت چنین ادعایی را در برخورد با دیگر فرق دارند، که البته در ادعای خود صادق نیستند.

بی‌طرف بودن و ترک معاشرت با مردم، نه تنها فضیلت به شمار نمی‌رود بلکه روایات بسیاری به مذموم بودن رهبانیت در اسلام اشاره دارد. از ترفندهای ابلیس آن است که اگر در سوق دادن فرد به سوی باطل ناکام ماند، وی را به بی‌طرفی فرا می‌خواند تا او را از یاری حق باز دارد.

بی‌طرفی، نشأت گرفته از عدم احساس مسئولیت نسبت به حق، مظلوم یا هم‌نوع است. شخص بی‌طرف، ترجیح می‌دهد در غار تنهایی خود بیاساید و خود را از سختی‌های یاری حق و نصرت مظلوم، برهاند. مسئولیت‌پذیری نسبت به هم‌نوع، از

چنان اهمیتی برخوردار است که امام صادق علیه السلام شخص بی مسئولیت را، از دایره مسلمانی خارج می‌داند: «مَنْ لَمْ يَهْتَمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ؛ هر که به امور مسلمانان اهتمام نرزد، مسلمان نیست».^۱

شخص آگاه و باوجدان، تنها در اندیشه منافع شخصی خود نیست، از این رو در مواجهه بین حق و باطل و ظالم و مظلوم، بی‌هیچ درنگی، در راه یاری حق گام بر می‌دارد. آنجا که بی‌گناهی را پشت میله‌های زندان دید برای آزادی وی تلاش می‌کند؛ به هنگام نزاع و اختلاف بین دو گروه تنها نظاره‌گر نیست و فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را که می‌فرماید: «إِصْلَاحُ ذَاتِ الْاِثْنَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصَّوْمِ؛ اصلاح ذات الین از عمری نماز و روزه (مستحب) برتر است» فراروی خویش قرار می‌دهد و برای برقراری صلح و آشتی بین دو طرف کمر همت می‌بندد.

اصلاح گاه واجب است و گاه مستحب. اگر اصلاح منوط به ورود شخص خاصی است، یا عدم مداخله سایرین و ادامه نزاع و اختلاف سبب به گناه افتادن طرفین درگیری می‌گردد، تلاش برای برقراری آشتی بین آنان واجب است و عناوین گوناگونی هم‌چون امر به معروف و نهی از منکر، احقاق حق و ابطال باطل، ارشاد جاهل و تنبیه غافل و انذار^۲ بر آن منطبق می‌شود.

اهمیت اصلاح به اندازه‌ای است که اگر میانجی ناچار باشد برای حفظ جان یک مسلمان، زبان به غیبت یا دروغ بگشاید، نه تنها گناهی بر او نیست، بلکه ملزم به انجام آن است. این فرمان معصوم است و ما نیز مکلف به اطاعت و دنباله‌روی از آن بزرگواران می‌باشیم؛ چنان که در زیارت جامعه می‌خوانیم: «الْمُتَقَدِّمُ لَهُمْ مَارِقٌ وَالْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَاللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ؛ پیش افتاده از آنها از دین خارج است و عقب مانده از آنان نابود است، و همراه آنان به حق ملحق است».^۳

۱. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۲، ص ۱۶۴.

۲. (۹) توبه؛ ۱۲۲. «وَلْيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا؛ و قوم خود را هنگامی که به سوی آنان باز می‌گردند هشدار دهند».

۳. مصباح المتعبد، ج ۱، ص ۴۵.

گروهی که از همراهی امیرمؤمنان (علیه السلام) کوتاهی نمودند، در حقانیت حضرت (علیه السلام) شک و تردیدی نداشتند، اما با هدف فریب مردم و به بهانه اجتناب از فتنه، خود را در فتنه‌ای حقیقی فروافکندند: «أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا؛ به درستی که در فتنه سقوط کردند».^۱

ورود به سیاست یا کناره‌گیری از آن؟

یکی از بحث‌های مطرح روز، مسأله ورود یا عدم ورود عالمان دین، به عرصه سیاست است. برخی نواندیشان، کناره‌گیری عالمان دین از عرصه سیاست را مطلوب می‌دانند و بر اجرای آن اصرار می‌ورزند. این باور، مورد پذیرش ما نیست، چرا که:

۱- معیار ارزش‌گذاری عمل نیت است

هم‌چنان که دست‌آویز قرار دادن دانش برای دست‌یابی به لذایذ دنیوی، ریاست، شهرت و سایر اغراض و مقاصد شخصی ناپسند است، ورود به سیاست نیز به منظور دست‌یابی به کرسی ریاست، شهرت و ثروت اقدامی است نکوهیده؛ اما اگر به هدف اعتلای نام خدا (جل جلاله)، خدمت به دین و دفاع از حقوق دیگران صورت گیرد، پسندیده است. قرآن کریم در اشاره به هدف جهاد می‌فرماید: «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ؛ شما را چه شده که در راه خدا، و [برای رهایی] آنان که به زنجیر استضعاف بسته شده‌اند نمی‌جنگید؟!».^۲

۲- امامان (علیهم‌السلام) سیاست‌مدارانی برجسته بودند.

در زیارت جامعه با عبارت «سَاسَةَ الْعِبَادِ»^۳ از آن بزرگواران یاد شده است. «سَاسَةَ» جمع «سَاسَ» است^۴ و «سَاسَةَ الْعِبَادِ» یعنی تدبیرگران امور بندگان و به

۱. (۹) توبه؛ ۴۹.

۲. (۴) نساء؛ ۷۵.

۳. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ۶۱۰، زیارة جامعه لجمع الأئمة (علیهم‌السلام)؛ ص ۶۰۹.

۴. السَّائِسُ الَّذِي يَسُوسُ الدُّوَابَّ سِيَاسَةً، يقوم عليها و يروضها و الوالى يسوس الرعية و أمرهم. كتاب العين، ج ۷، ص ۳۳۵.

اصطلاح امروزی سیاست‌مدار. به مقتضای الگوگیری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام^۲ شایسته است از ابزارهایی یاری رسانی به خلق و تدبیر امور آنان، بهره‌برداری کنیم.

۳ - استفاده ابزاری از سیاست در راستای یاری‌رسانی به جامعه

وظیفه هر انسان آزادی‌خواه و حقیقت‌جو، آن است که در راستای سنگین کردن کفه ترازو به نفع مظلومان و حق‌پویان گام بردارد. علم، سیاست، اقتصاد و... ابزارهایی هستند که وی را در رسیدن به این هدف یاری می‌کنند.

در زمینه اقتصاد آنچه به مال ارزش می‌بخشد، هدف از اندوختن و چگونگی بهره‌برداری از آن است؛ اگر در ورای کسب دنیا هدفی الهی نهفته باشد، پسندیده است و اگر جز هوای نفس را هوایی در سر نیست، بی‌ارزش است و نکوهیده. از این رو در توضیح «الْمَالُ وَ النَّبُوتُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛ مال و فرزندان زینت بخش زندگی دنیاند»^۳ گفته‌اند که اگر ثروت صرف آبادسازی خانه آخرت شود و در راه اهداف و ارزش‌های اخروی خرج گردد، دیگر نه زیور دنیا که زینت بخش آخرت است. امام کاظم علیه السلام به مُصادف نامی از اصحاب خویش که تجارت را ترک نموده بود، فرمودند: «اغْدُ إِلَى عِرْكَ؛ به عزت و کسب و کار خویش بازگرد».^۴ شیعیان در صورت تحکیم پایه‌های اقتصادی، در برابر دیگران از عزت بهره‌مند خواهند بود.

در عرصه سیاست نیز آن چه به سیاست ارزش می‌دهد، استفاده ابزاری از سیاست، در راستای اجرای حق و عدالت در جامعه است. همان‌گونه که کناره‌گیری

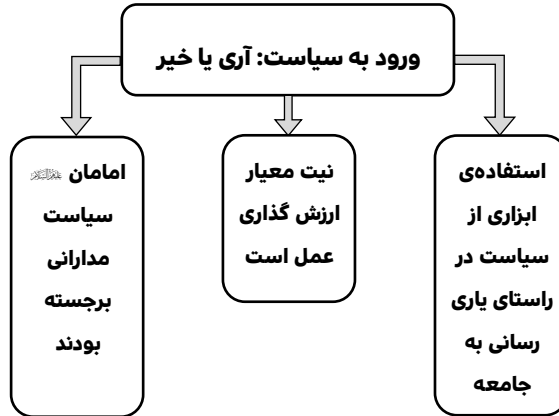
۱. «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةً مِّمَّا لَمْ يَكُنِ الْمَدِينَةُ حَرَامًا وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوا» (۳۳) احزاب؛ ۲۱.

۲. «وَلَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ؛ مرا با پارسایی، تلاش، عفت و پیمودن راه صحیح یاری نمایید. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۴۱۷، و من کتاب له إلی عثمان بن حنیف الأنصاری.

۳. (۱۸) کهف؛ ۴۶.

۴. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۵، ص ۱۴۹.

از سیاست نادرست است، استفاده غیر خدایی از موقعیت‌های به دست آمده نیز اشتباه و ناپسند است.



باید افزود که ورود به عرصه سیاست، نیازمند پیش‌نیازهایی است که بدون تدارک آن، ورود به سیاست اشتباه است. برخی از این پیش‌نیازها عبارتند از:

- آموزش و کسب آگاهی؛

- برنامه‌ریزی دقیق و هدفمند؛

- بهره داشتن از تجربه و شناخت کافی.

قدم نهادن در عرصه سیاست، بدون بهره داشتن از آگاهی و تجربه کافی، شخص را اسیر مکر سیاستمداران می‌کند. همان گونه که مناظره با عالمان دیگر ادیان بدون بهره داشتن از دانش مورد نیاز، اسباب سرافکندگی و بدنامی اسلام را فراهم می‌نماید، ورود به عرصه سیاست نیز بدون داشتن پیش‌نیازها و نیازمندی‌های لازم، به شکست و تباهی شخص می‌انجامد.

- خدایی نمودن نیت و پاک نمودن دل از انگیزه‌های دنیوی هم‌چون رقابت،

شهرت، ثروت و...؛

- آماده نمودن شرایط، زمینه‌ها و ابزارهای لازم؛

چنان که قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً؛ اگر برای

بیرون رفتن [به سوی جنگ] عزم جدی داشتند قطعاً برای آن تجهیزات آماده می‌کردند.^۱

- توجه به زمان مناسب

چه بسا فراهم آوردن پیش زمینه‌ها، سال‌ها به طول انجامد و تا آن زمان که شخص، آمادگی لازم و کامل را کسب نکرده، نباید در این وادی، گام نهد. پس از توجه به تمام پیش‌نیازهای فوق، آنچه سیاست‌مدار الهی را از غیر او متمایز می‌کند، اتخاذ تصمیم مناسب در بزنگاه‌ها، و تجلی ایمان به هنگام عمل است.

حکمت ۴۰:

دروادی آرزوها

مَنْ جَرَى فِي عِنَانِ أَمَلِهِ عَشْرَ بِأَجَلِهِ؛

آن کس که اختیار خود را به آرزویش سپرد،

در کام مرگ لغزد...

جَرّی: دویدن؛

عِئان: لگامی که بر دهان چهارپا می‌زنند تا علاوه بر جلوگیری از گاز گرفتن حیوان، سوار بتواند با در دست گرفتن ریسمانی که به آن بسته شده، حیوان را در کنترل خود درآورد.

عَثَر: زمین خوردن.

امام علی (علیه السلام) آرزو را به اسبی تشبیه کرده‌اند که باید زمام آن را در دست گرفت، چرا که اگر به حال خود رها شود، سرانجام سوار خود را در وادی مرگ فرو می‌افکند. چنین شخصی پیش از آن که به کام دل خویش رسد و آمال خود را محقق شده ببیند، چشم از این دنیا فرو می‌بندد؛ و ممکن است به دلیل کوتاهی در انجام وظیفه، گرفتار خشم و عقوبت الهی گردد.

در مفهوم این سخن، به دو معنا می‌توان اشاره کرد که با یکدیگر منافات ندارند، و جمع آن دو امکان‌پذیر است.

۱- جهت‌دهی آرزو در اهداف دنیایی

شخص، آرزوهایی در سر دارد و برای رسیدن به آن تلاش می‌کند؛ اما اهداف و آرزوهایش، تنها در راستای آباد سازی دنیا جهت‌دهی شده و جنبه اخروی و معنوی ندارد. چنین فردی، هرچه بیشتر به دست آورد، حرصش افزون گردد تا سرانجام به نقطه‌ای می‌رسد که هیچ چیز او را سیراب نمی‌کند؛ چنان که فرموده‌اند: «مَنْهُوَ مَانَ كَا يَشْبَعَانِ طَالِبٌ دُنْيَا وَ طَالِبٌ عِلْمٍ؛ دو گرسنه‌اند که هرگز سیر نمی‌شوند: جوینده دنیا و

جوینده علم».^۱

فرصت کوتاه عمر در چشم بر هم زدنی به پایان می‌رسد و چنین شخصی در حالی روانه سرانجام ابدی خود می‌شود که عمر گرانمایه را در متاع دنیا از دست داده و هیچ توشه‌ای برای آخرت خود ذخیره نکرده است، و به گفته شاعر:

عمر گرانمایه در این صرف شد تا چه خورم صیف و چه پوشم شتا

۲- عدم جهت‌دهی تلاش در مسیر آرزوی نیک

نظر دیگر، که در کتاب توضیح نهج البلاغه به آن اشاره شده، آن است که شخص آرزوهای نیکی در سر می‌پرورد، اما برای تحقق آن تلاش نمی‌کند. برای تقریب معنا به ذهن، می‌توان دو شخص بی‌گناه را تصور کرد که به جرم اتهامی پوچ، در بندند. تاریخ محاکمه آن دو یک ماه دیگر اعلام شده و آنان فرصت دارند در این مدت، با استخدام و کیلی توانمند، بی‌گناهی خود را ثابت کنند، و برای آزادی خود گامی بردارند، در غیر این صورت ممکن است مجازاتی سنگین برای آنان ثبت شود.

یکی از آن دو تن، بدون هیچ تلاشی، امید رهایی دارد؛ اما دیگری در کنار توکل بر خدا عزوجل، به دنبال عوامل طبیعی برای اثبات بی‌گناهی خود است. مسلم است که احتمال رهایی شخص دوم، بسیار بالاتر از شخص اول است.

آدمی در این دنیا، هم‌چو شخصی زندانی است که لاجرم، روزی، پرونده زندگی او بسته می‌شود. گروهی که تنها به دنبال اسب آرزوهای خویش روانند و تنها بر امید تکیه دارند، نمی‌توانند به درجات والا دست یابند. برای دستیابی به مقام‌های بالای آخرتی، گام نخست آن است که آرزوهای خود را جهت‌دهی مثبت کرده و جنبه‌های اخروی را در آن پیوریم؛ و گام دیگر آن است که برای دستیابی به آن، از هیچ کوششی دریغ نورزیم. نمونه‌های زیر، مصداق شخصی است که آرزوی

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۴۶.

نیک در سر دارد، اما در راستای آن تلاش نمی‌کند:

* در آرزوی داشتن فرزندی صالح و شایسته است، اما برنامه‌ای برای رشد و تعالی و تربیت ایمانی آنان ندارد.

* دوست دارد فرزندی خوش اخلاق و نیکو رفتار داشته باشد، اما خود رفتاری خشونت آمیز دارد. از آنجا که فرزندان والدین را الگوی خویش قرار می‌دهند، در زندگی آتی خود، ترش رویی و رفتاری ناشایست را در پیش خواهند گرفت.

* به دنبال آن است که نام اسلام را جهان گیر سازد و پرچم اهل بیت علیهم‌السلام را در عالم برافرازد، اما به بهانه‌هایی واهی همچون کمبود وقت و فقدان توفیق، از هر تلاشی در این راستا کوتاهی می‌کند. سرانجام بدون آن که گامی برای تحقق خواسته خویش بردارد، تسلیم مرگ می‌گردد.

* دوست دارد از عمر خود استفاده بهینه بَرَد و با مطالعه کتاب‌های گوناگون، دامنه دانش خود را گسترش دهد، اما برای علم آموزی اولویت قائل نیست؛ هر روز اجرای این تصمیم را به فردا وامی‌گذارد و اوقات خود را صرف دورهمی‌ها و نشست‌های بیهوده می‌کند.

* آرزو دارد خویشان خود را در شمار صالحان و نیکان ببیند، اما نسبت به ارشاد و هدایت آنان کوتاهی می‌ورزد؛ تا آن زمان که به ناگاه چشم از دنیا فرو بندد و باید پاسخ‌گوی عمری باشد که به بیهودگی گذرانده است. بر اساس تعالیم اسلام و آیات قرآن، ما علاوه بر مسئولیتی که نسبت به خود داریم، در مقابل خانواده نیز مسئولیم: «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ» خود (و خانواده خویش) را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست نگه دارید^۱ و در مرحله فراتر،

نسبت اقوام و خویشان نیز نباید بی تفاوت بود: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ خویشان نزدیک خود را بیم ده»^۱ آیات متعددی نیز بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر دلالت دارد که بیانگر مسئولیت انسان در سطحی بسیار گسترده‌تر از خویشان و افراد قبیله اوست: «الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ؛ آنان که به نیکی امر می‌کنند و از بدی باز می‌دارند و حدود الهی را نگاهبان هستند»^۲.

جان سخن آن در دیدگاه اول، نگاه فرد و تلاش او تنها در بند چارچوب دنیا و ماده است بی آن که دمی، در زندگانی ابدی خویش، اندیشه کند؛ و بنا بر دیدگاه دوم، شخص آرزوهای نیک، خداپسندانه و آخرت گرایانه در اندیشه می‌پرورد، اما عملکرد او با خواسته‌هایش، هم سو نیست.

بلند همتی در آخرت طلبی

از جمله ویژگی‌های دنیا قدرت جاذبه آن است؛ هر گامی که شخص به سوی دنیا برمی‌دارد، او را به گامی دیگر سوق می‌دهد، تا سرانجام در دامی گرفتار شود که رهایی از آن دشوار باشد. آن که دل در گرو دنیا دارد نیز به تدریج دین و ایمان را باخته، آرامش خیال و سلامت خویش را در راه کام جویی هر چه بیشتر از دنیا فنا می‌کند و در سرایشی سقوط به پیش می‌تازد. هم چون شخص معتاد که در گام نخست با مقدار کمی مواد شروع می‌کند و رفته رفته چنان به آن وابسته می‌شود که سلامت روح و جسم خود را در این راه از دست می‌دهد.

از این رو شایسته است که در گام نخست، رشته محبت دنیا را در دل خود قطع کرده، خویشتن را با تمام توان از گرداب وسوسه‌هایش برهانیم. دلیل استفاده از واژه

۱. (۲۶) شعراء؛ ۲۱۴.

۲. (۹) توبه؛ ۱۱۲.



«جری؛ دویدن» در فرمایش امام علیه السلام، کشش زیب و زیور دنیا است که پایانی ندارد و آدمی هرچه بیشتر بیندوزد، گرسنه تر می گردد.

تمام هستی، در مقایسه با ارزش انسان، خُرد و کوچک است و شایسته نیست آدمی ارزش والای خود را کوچک انگارد و تمام عمر در پی متاعی روان شود که از او کم بها تر است. برای مثال اگر استاد دانشگاهی با نادیده گرفتن جایگاه خود، وقت خود را صرف مطالعه الفبا کند، باید به عقل او به دیده تردید نگریست؛ حال آدمی که غافل از شأن والای خود، سرگرم لباس، مد، دکوراسیون و سایر زینت‌های دنیا باشد، نیز چنین است.

این دنیا علاوه بر اینکه در مقابل روح والای آدمی شأن و مرتبه‌ای ندارد، ظرفیت کافی برای تحقق آرزوها و بلندپروازی‌های او را ندارد. با این وصف، محدود کردن خود در چهارچوب دنیا و ترک آخرت، کاری است به دور از اندیشه و خردورزی؛ و حسرت و پشیمانی را به دنبال خواهد داشت.

اگر این باور در ژرفای وجود انسان جان بگیرد، اهداف و آرزوهای او بیشتر جنبه آخرتی یافته و اندیشه و تلاش او از بند دنیای فانی رها خواهد شد. آنکه ارزش خود را درک کند، آرزویی کمتر از مجالست و هم صحبتی با اهل بیت علیهم السلام در سر ندارد و همت و تلاش خود را دستیابی مراتب والای آخرت قرار می دهد.

شریف رضی علیه السلام در نیل آخرت چنان بلند همت بود که در وصف او چنین سروده‌اند:

له همم لا منتهی لکبارها و همته الدنيا اجل من الدهر

آرزوهایی در سر می‌پرورد که بزرگ‌ترین آن اندازه‌ای ندارد و آرزوی کوچک او از تمام دهر^۱ بزرگ‌تر است.

مرحوم والد^۲ در مسیر خدمت به اهل بیت علیهم السلام از افکاری بلندپروازانه و همتی

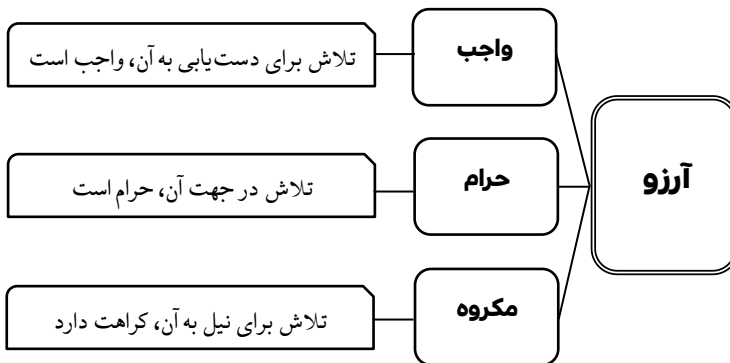
۱. مجموع زمان‌های حال و گذشته و آینده.

۲. آیت الله العظمی سید محمد شیرازی رحمته الله.

عالی برخوردار بودند و دیگران را نیز به بلند همتی تشویق می‌نمودند؛ برای مثال چاپ سه میلیارد کتاب، کوچک‌ترین توصیه‌ای بود که ایشان همواره بدان گوشزد می‌کردند.

دویدن در پی آرزو و حرام، مکروه یا ردیلت؟

تلاش برای تحقق اهداف و خواسته‌ها، با توجه به آرزویی که به دنبال آن هستیم گاه واجب است، گاه حرام و گاه مکروه.



۱. تلاش برای دستیابی به آرزوهای حرام، حرام است و جزای الهی را به دنبال دارد.
۲. اگر آرزو، تنها در جنبه امور مادی جهت دهی شده و فاقد هر گونه جنبه آخرتی باشد، دنباله روی آن مکروه است.
۳. اگر شخص آرزوی انجام عمل صالحی را دارد که واجب کفایی است، و در عین توانایی از انجام آن کوتاهی کند، به دلیل ترک واجب، سزاوار سرزنش و توبیخ است؛ برای نمونه:

* تبلیغ دین واجب کفایی است، شخصی که تبلیغ را در شمار

اهداف خود قرار دهد اما در راستای آن تلاش نکند، در انجام واجب

کوتاهی کرده است؛

شخصی که توانایی و امکانات کافی برای تأسیس ۱۰۰ مؤسسه خیریه

دارد، اما به ۹۰ مؤسسه بسنده کند؟

* شخصی که فرزندان نخست خود را به خوبی و با ایمان پرورش

دهد، اما در تربیت آخرین فرزند خود کوتاهی و سستی به خرج دهد،

نسبت به همان فرزند مسئول بوده و مورد بازخواست قرار خواهد گرفت.

حسابرسی در روز قیامت بسیار دقیق است و اگر شخصی در عین توانایی

در انجام کاری کوتاهی ورزد، گرچه در وفور نیکوکاری و عمل صالح خوش

درخشیده باشد، پاسخ گوی آن مقدار غفلت و سستی خواهد بود.

وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سیدنا محمد
وآله الطاهرین.

سیده ز. شیرازی

کتابنامه

- * قرآن کریم * نهج البلاغه (صبحی صالح)
۱. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالی اللثالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ۴جلد، دار سید الشهداء للنشر - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۵ ق.
 ۲. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، ۱جلد، کتابچی - تهران، چاپ: ششم، ۱۳۷۶ش.
 ۳. ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الأخبار، ۱جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۳ ق.
 ۴. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ۲جلد، اسلامیة - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۹۵ق.
 ۵. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ۱جلد، دار الشریف الرضی للنشر - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۶ ق.
 ۶. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ۲جلد، کتاب فروشی داوری - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۵ش / ۱۹۶۶م.
 ۷. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ۴جلد، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۳ ق.
 ۸. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، ۱جلد، جامعه مدرسین - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ق.
 ۹. ابنا بسطام، عبد الله و حسین، طب الأئمة علیهم السلام، ۱جلد، دار الشریف الرضی - قم، چاپ: دوم، ۱۴۱۱ق.
 ۱۰. ابن فارس، أحمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۶جلد، مکتب الاعلام الاسلامی - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۴ق.
 ۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۵جلد، دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر - بیروت، چاپ: سوم، ۱۴۱۴ق.
 ۱۲. ابن قاریاغدی، محمد حسین، البضاعة المزجاة (شرح کتاب الروضة من الکافی لابن قاریاغدی)، ۲جلد، دار الحدیث - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۲۹ ق - ۱۳۸۷ ش.
 ۱۳. بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی، انتشارات اسلامی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۵ش.
 ۱۴. پاینده، ابو القاسم، نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ)، ۱جلد، دنیای دانش - تهران، چاپ: چهارم، ۱۳۸۲ش.
 ۱۵. ثقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، الغارات أو الإستنفار و الغارات (ط - القديمة)، ۲جلد، دار الکتاب الإسلامی - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۰ ق.
 ۱۶. حسینی شیرازی، محمد، أنفقوا لکی تتقدموا، ۱جلد، مطبعة نجف الاشرف - عراق - کربلاء، ۱۴۲۷ق.
 ۱۷. حسینی شیرازی، سید محمد، الفقه، الراي العام و الاعلام، ۱جلد.

۱۸. حسینی شیرازی، سید محمد، توضیح نهج البلاغه، ۴جلد.
۱۹. حسینی شیرازی، سید محمد، العقائد الاسلامیة، ۱جلد.
۲۰. حسینی شیرازی، سید محمد، من فقه الزهراء علیها السلام، ۵جلد، رشید - قم، چاپ: اول، ۱۴۲۸ق.
۲۱. حسینی شیرازی، سیدصادق، حلیة الصالحین، ۱جلد، سلسله - قم، چاپ: اول، ۱۴۲۶.
۲۲. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ۲۰جلد، دارالفکر - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۱۴ق.
۲۳. حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ۱جلد، مدرسة الإمام المهدي علیه السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۸ق.
۲۴. منسوب به امام جعفر بن محمد علیه السلام، مصباح الشریعة، ۱جلد، اعلمی - بیروت، چاپ: اول، ۱۴۰۰ق.
۲۵. سلیمانی آشتیانی، مهدی و درایتی، محمد حسین، مجموعه رسائل در شرح احادیثی از کافی، ۲جلد، دار الحديث - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۸۷ش.
۲۶. سیدان، سید جعفر، معاد، سلسله دروس، به قلم جعفر فاضل؛ ناشر: آفتاب عالمتاب؛ ج ۱؛ ۱۳۸۹؛ مشهد.
۲۷. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، ۱جلد، مطبعة حیدریة - نجف، چاپ: اول، بی تا.
۲۸. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، ۳۰جلد، مؤسسة آل البيت علیهم السلام - قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ق.
۲۹. صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح أصول الكافي (صدرا)، ۴جلد، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۳ش.
۳۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ۴جلد، مرتضوی - تهران، چاپ: دوم، ۱۳۷۴ش.
۳۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، دار القلم - الدار الشامیة - بیروت - دمشق، چاپ: اول، ۱۴۱۲ق.
۳۲. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ۲جلد، نشر مرتضی - مشهد، چاپ: اول، ۱۴۰۳ق.
۳۳. طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ۱جلد، المكتبة الحیدریة - نجف، چاپ: دوم، ۱۳۸۵ق / ۱۹۶۵م / ۱۳۴۴ش.
۳۴. طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، ۶جلد، مرتضوی - تهران، چاپ: سوم، ۱۳۷۵ش.
۳۵. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی (للطوسی)، ۱جلد، دار الثقافة - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۴ق.
۳۶. طوسی، محمد بن الحسن، الغیبة (للطوسی) / کتاب الغیبة للحجة، ۱جلد، دار المعارف الإسلامیة - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۱۱ق.

۳۷. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، جلد، مؤسسة فقه الشيعة - بيروت، چاپ: اول، ۱۴۱۱ ق.
۳۸. عسکری، حسن بن عبدالله، الفروق فی اللغة، جلد، دار الآفاق الجديدة - بيروت، چاپ: اول، ۱۴۰۰ ق.
۳۹. عاملی نباطی، علی من محمد بن علی بن محمد بن یونس، الصراط المستقیم إلى مستحقى التقديم، ۳ جلد، المكتبة الحيدرية - نجف، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ق.
۴۰. علم الهدی، علی بن حسین، أمالی المرتضى (غرر الفوائد و درر القلائد)، ۲ جلد، دار الفكر العربي - قاهره، چاپ: اول، ۱۹۹۸ م.
۴۱. قتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین و بصيرة المتعظین (ط - القديمة)، ۲ جلد، انتشارات رضی - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۳۷۵ ش.
۴۲. فراهیدی، خلیل بن أحمد، کتاب العين، ۹ جلد، نشر هجرت - قم، چاپ: دوم، ۱۴۰۹ ق.
۴۳. قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قرآن، دار الكتب الاسلامیة - تهران، چاپ: ششم، ۱۴۱۲ ق.
۴۴. کبیر مدنی، سید علیخان بن احمد، ریاض السالکین فی شرح صحیفة سیّد الساجدین، ۷ جلد، دفتر انتشارات اسلامی - ایران؛ قم، چاپ: اول، ۱۴۰۹ ق.
۴۵. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، ۱۵ جلد، دار الحديث - قم، چاپ: اول، ۱۴۲۹ ق.
۴۶. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی ۸ جلد، دار الكتب الإسلامية - تهران، چاپ: چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۴۷. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، ۱ جلد، دار الحديث - قم، چاپ: اول، ۱۳۷۶ ش.
۴۸. مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ۴ جلد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۸ ش.
۴۹. مدنی شیرازی، علی خان بن أحمد، الطراز الأول و الكناز لما عليه من لغة العرب المعول، ۹ جلد، مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث - مشهد، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ش.
۵۰. مبدی، حسین بن معین الدین، دیوان أمير المؤمنين عليه السلام، ۱ جلد، دار نداء الإسلام للنشر - قم، چاپ: اول، ۱۴۱۱ ق.
۵۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)، ۱۱۱ جلد، دار إحياء التراث العربي - بيروت، چاپ: دوم، ۱۴۰۳ ق.
۵۲. محمدی، محمد حسین، هزار و یک حکایت اخلاقی، قم، زمينه سازان ظهور، ۱۳۸۸ ش.
۵۳. مصطفوی، حسن، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ۴ جلد، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - تهران، چاپ: اول، ۱۳۶۸ ش.
۵۴. ورام بن أبي فراس، مسعود بن عيسى، مجموعه ورام، آداب و اخلاق در اسلام / ترجمه تنبيه الخواطر، ۱ جلد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی - مشهد، چاپ: اول، ۱۳۶۹ ش.